

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: **تراجم المسافرین**

مؤلف: **محمد بن علی بن علف**

موضوع: **سفرنامه**

شماره اختصاصی: **(۸۲)**

از کتب اهدائی: **کتابخانه مجلس شورای اسلامی**

شماره ثبت کتاب: **۱۵۴۹۶**

۲۱۱

۱۰۴۶۶

و لفظی محکم ملائکه سما علی مرتضی و غیره در باره اهل بیت اطهار و دعاهای تقدیر که هر یک در صلبه تمیست نشین از پیش ضلالت و معاصی جداوند علوات و سلام علیها همین ما راجع المریض فی الطبیب انی الحیب و بعد جین کونید که کشف و بار سرگردانی و مبتلا به وضع هیچ ندان الوافی بالله اللطف محمد بن علی بن علی الشریف غرضه تا که چون دوست و صیاح و یما صاحب ذی شرف و حسب بنفسه و جمع کلان سوره و قوافی الصلحی البلیغ و محمل اسماء و غیره در لیل و در این آن مشرف و بیتر بلبلان میدارد از بر داعی خواهش خود که دست از این دست متعلق با غیر مسافری در حفظ صحت و در سفر و تدبیر و احراز و نرسد است و استقامت عاجله و بعضی از امراض که در روز حضور در مطبیب تشخیص آنست و در وقت و در وضع آنست و در بعضی از امراض

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: **تراجم المسافرین**

مؤلف: **محمد بن علی بن علف**

موضوع: **سفرنامه**

شماره اختصاصی: **(۸۲)**

از کتب اهدائی: **کتابخانه مجلس شورای اسلامی**

شماره ثبت کتاب: **۱۵۴۹۶**

۲۱۱

۱۰۴۶۶

و لفظی محکم ملائکه سما علی مرتضی و غیره در باره اهل بیت اطهار و دعاهای تقدیر که هر یک در صلبه تمیست نشین از پیش ضلالت و معاصی جداوند علوات و سلام علیها همین ما راجع المریض فی الطبیب انی الحیب و بعد جین کونید که کشف و بار سرگردانی و مبتلا به وضع هیچ ندان الوافی بالله اللطف محمد بن علی بن علی الشریف غرضه تا که چون دوست و صیاح و یما صاحب ذی شرف و حسب بنفسه و جمع کلان سوره و قوافی الصلحی البلیغ و محمل اسماء و غیره در لیل و در این آن مشرف و بیتر بلبلان میدارد از بر داعی خواهش خود که دست از این دست متعلق با غیر مسافری در حفظ صحت و در سفر و تدبیر و احراز و نرسد است و استقامت عاجله و بعضی از امراض که در روز حضور در مطبیب تشخیص آنست و در وقت و در وضع آنست و در بعضی از امراض

که اکثر اوقات مزاج ایشان از اعتدال مجانب نماید و اوضاع
 میشود و فی الجمله بسطی داده و ذکر اسباب و علائم و افعالها ^{تحت} ^{منتهی} ^{عند} ^{استقامت}
 که بدون مراجعت بالبقا تواند شد پیر می نماید نمود لهذا با عدم
 و قله بضاعت درین صناعت و تسویش حال و وقوع بالابتدای
 بدهر جوان و فن زمان که هرگز زبانی و بیانی ندارد بمنزل انشا
 و منه المستکی الحاله المنان امتثال امر ایشان نموده تسوید و فی
 نمود و در خود نشانند **بیت** اگر عذرم پذیر نیست پودر
 که مشهور است المامور معذور مامول از ناظرین اندک بعین اصلاح
 خصوصاً ملاحظه فرموده بر فطرتی که لازم طبع انسان تحصیل این نادانست ^{شونده} مطلع
 در اصلاح آن که شنبه بعین اضاف پوشیده اکثر افعال ناشی از ^{ساز}
 کاری و در کار و بر بختی که کار بهار دانند و این منتهی ^{مطلب} ^{است}
مطلب اول در تدبیر جوانین حفظ صحت ایشان و تدابیر امور وی که
 مسافره

مسافرا غالباً اتفاق می افتد **مطلب دوم** در معالجه صنفی چند از بعضی
 امراض که بدون مراجعت بطیب توان معالجه نمود **مطلب اول** در تدبیر
 مسافری و قوانین حفظ صحت ایشان و تدابیر امور دیگر مسافری
 غالباً اتفاق می افتد بدانکه مسافر باید قبل از حرکت اگر در بدین ^{غلبه}
 خون باشد صد کند و اگر اخلاط فاسد دیگر غالب باشد مسهل ^{مسل}
 و در زمان اخلاط فاسد باید نکند ^{بچه} ^{انکه} ^{گاه} باشد که حرکت
 غیر یک اخلاط فاسد نماید و در طی مسافت هر جوانی شود که ^{بخت}
 رجوع بطیب باشد و بدست نیاید لهذا قبل از حرکت باید که ^{بچه}
 طیب بدن از اخلاط فاسد تقویه نماید و دیگر باید که قبل از ^{خروج}
 خود را عادت دهد باغذیه که در سفر از بر او ^{مقیم} ^{شود} و در ^{حالی}
 قبل از حرکت ^{تبدیل} ^{بج} ^{رحمت} ^{سفر} ^{از} ^{بج} ^و ^{تعب} ^{حرکت} ^و ^{اگر} ^{سفر}
 در تابستانت بکرم او اگر در زمستان آبها خود را ^{عادت}

و این صفت ^{مطلب} ^{اول} ^{است}
 در تدبیر مسافری
 در معالجه صنفی
 در مسافرت
 در حفظ صحت
 در تدبیر امور
 در مسافرت
 در معالجه صنفی
 در مسافرت
 در حفظ صحت
 در تدبیر امور

تا هیچک از اینها در دست بر او وارد نشود اما تا بدو غذا در دست
 نماند که غذای مساقی الحظ در او از اغذیه مقادیر در دست باشد ^{چیزی}
 چند که غذا آتش غالب باشد از عالم گوشت و غیره مرغ جبر اگر ^{تخلخل}
 سفر و نهار ضعیف میکند لهذا باید که بدل ما تخلخل حسب الواقع
 رسیده باشد اما تا بدو رسد میزند اب باید که بر هر ضعیف بالحق
 دانسته باشد با برضیله یکی میروح نموده بنوشند که وضع صرا ^{خلاف}
 آنها با برنج میشود و هم چنین نوج مورن اب با طبل سر که در دفع
 ضرر است و هم چنین مساقی قدری در حال خالص از بلبل خود با ^{شون}
 داشته باشند که در هر مرتبه با اب در منزل بر هم زده بعد از آنکه ته
 شود بیاشامد وضع مضار آن اب میشود و هم چنین خورده پاز ^{که}
 صبر و کاه هر یک که باشد وضع مضار آنها را که بیشتر وضع
 اب بنویسند الحظ با سر که میشود تغییر وضع در هر در ^{بکجین}

در غذای در دست
 کوان عجایب از اول از باب
 و غیره در دست
 از دفع در دست
 طبیعت در دست

در دفع ضرر و دفع طعم اب تلخ الحظ قدری شکر و اگر اب غلیظ یا
 بدبو باشد وضع ضرر آن بچوسا بنیدن با کل با سر که جانشین ^{شد}
 میشود اما تا بدو یکی اب وضع ضرر عطش بدانکه هرگاه در طرفی
 خوفی اب باشد باید که غذای که احداث شستی کند خورد از قبل
 چرهای منور و تند و شیرین بلکه هر غذای که بخورد کمتر از آنها
 بخورد و دیگر افکار اب که مخلوط با سر که بدل او خالص بسیار ^{شد}
 بوسه کباب کم باشد فلیلی از آن با سر که مخلوط نموده بنوشند که کفای
 منباید و باید که در جان که خوف جای باشد از هر چه باغذای ^{عش}
 میشود و از آن که در عالم حرکت سرعت و سخن بسیار که در ^{الوا}
 بلند و غذای جار خوردن و اما الحظ وضع شستی میکند و در ^{نوش}
 و شیره خور کرده و در وضع حساسانده باشند و شیره خور را اندک
 سر کرده ها و اشنان الوی بخارانی با نر هندی با قرف و طبا با نر ^آ

در دست

عالم

در دست

رافع تشنگی است و هم چنین در دهان داشتن بلور یا صند یا قشره
 خالص و لیسها را بر هم گذاشتن که هوای خارج داخل بدن نشود
 رافع تشنگی است و بدانکه بعد از تشنگی صفت همین که مساوی با آب
 در صفت قدری بسیار شدن آب یا شامد بلکه اولی و ضمیر کند است
 و باها را در آب گذارد و صورت را بشوید بعد از آن کم کم بیاشامد
 تا آنکه عطش بتدریج بطرف شود و اگر بقیه بعد از عطش صفت
 بسیار شامد و خوف هلاکت است اما تدریجی که مارد صفت است
 که مساوی از گرمای تمام بدن را خصوص سر را از آفتاب بپوشاند و در
 معده حرکت نکند و اگر لابد باشد غذای کمی مریخ خورد و آب شربنا
 بنامه خصوصاً اگر مساوی بدشتن لاغر باشد یا نیز اجتناب از خوردن
 سره سره بدن را بشوید و از میوهها و ترشها غیر مریخ نخورد
 و اگر مریخ شود سر و سینه را برفیق بنفشه یا دام یا روغن کشکول
 و غیر

در تشنگی

و قبل از حرکت از منزل اگر قدری آرد جو بوداده را با آرد زردی بنا یا قند
 باب سرد یا شامد مناسب است یا بزرگظوناً باب سرد یا قند
 هر یک باشد و بعد از خوردن منزل از میوههای سردی که در
 یاد و غایب یافت شود میل نماید و در منزل با آب هر جا که بقیع
 باشد و روغن خیمه یا مسکن بطنی باشد که با دشمال میوه
 یا شد و خیمهها از هم دور باشد و در جات و مراکب مسکن
 در آن حوالی نباشد و اگر در رباط فرود آیند در یونانی با
 که با دشمال میوزیده باشد اما در احتیاط از آن سهولت است
 که محلی که احتمال هفیدن می باشد دهان و بینی را
 بدشتنای گرمی سر و سرکه الوده باشند بسته از آنجا بگذرند
 و حسب المعذور استنشاق هوا نکند و هر ساعت ضمیر یا
 سرد باشد مگر در بسیار شامد و سر و سینه را برفیق بنفشه

در تشنگی از سردی

در تشنگی از سردی

بادام یا تخم کدو چرب نماید و سبزی و سرکه بپوشد و قدری ^{شامند} بپاشد
 و اگر قدری روغن تخم کدو بپاشد البتد وضع ضرر ^{میشود}
 و طریق گرفتن روغن تخم کدو و بنفشه بادام در صداع مذکور
 میشود و اگر روغن سرد بپاشد نافع است و اگر قدری بیازلا
 در روغن نجیسانند و قبل از حرکت بپاشند البتد ضرر ^{میشود}
 و اگر در طی مسافت هوای سردی را از زوره استنباط نمایند
 علامتش تیرگی و شدت حرارت و بد خوئی هواست و سایر ^{علامت}
 که مسافرت در هوای سستی بخیر به معلوم می نمایند باید که اگر
 در برابر باشد راه بگردانند تا بگردانند و دهان و بینی
 بنشیند و سیر را که سینه و لکه الوده در پیش بینی بدانند و
 اگر آب نزدیک باشد خود را در آب بنشینانند یا آنکه بر روی
 زمین بروینجا بنشینانند تا آنکه هوا بگذرد و اگر هوا مذکور ^م

رسد و حال متغیر نشود و کوب و اضطراب قلب فتنه ^{جاری}
 شود اگر تریاق را در وقت حاضر بپاشد بقدر نیم مثقال باقی
 جدوار با فاد زهر معدنی و زرد بود و قدری سرکه یا کافور ^{میشود}
 و کافور و صندل سفید بپوشد و بوسینه و بینی بمالد و روغن
 سرد بپاشد و باب سردی و روغن تخم کدو در بینی
 چکاند و پاهار و دستها را با آب سرد کزازه و در مکان ^{خنک}
 مقام کند و غذاها ^{ترش} خنک و میوه های رطوبه غذا های
 بخورد تا بحال بیاید اما نه بپوشد سردی هوا و برف و ^{سفر}
 قبل از حرکت از منزل غذا و جاری بقدر است بخورد و
 بعد از آنکه حرارت فتنه او بدین منتشر شد حرکت کند
 و بینی و دهان را آبست و وارد و اگر در طی مسافت ^{سرسخت}
 کند قدری ایون فو و بره که قبل از حرکت غذای ^{کرده}

در این روغن کافور و زرد

وسیر و بیاز باشد یا شیر و روغن داشته باشد بخورد وضع
سرما میشود یا آنکه قبل از حرکت قدری غسل داشته باشد
با آنکه غلغل بیاشامد البته وضع سرما میشود اما بعد
فرو آمدن غزل دهنه نزدیک آتش فرود بکند اول هوای
بودنی یا خنجره که فرود آمده گرم کند و بعد از ساکن شدن
ز نزدیک آتش برود بپوشاند و دست و پا را با یکدیگر
و در زیر جامهای بستن خواب کند تا لعل بیاید و در
سرد باید که زول در مکانهای کوه و دریاها و خانها
اگر در خیمه باشد رو بخوبی مشرق و خیمه از نزدیک
و مرکب و چهار پا بان نزدیک بخیمه باشند اما در **خیمه**
چشم از سرما و برف آن است که بار چرخ سیاه بلی
داشته باشد که نظر با و میکند و با آن نقاب که از دم

سیاه

سیاه میافند که مانع در بدن روست با خود داشته باشد
در طی مسافت در برف برود بکشد البته چشم را هیچ ضرری
ندارد و سه سه سنگ خیمه کشیدن نیز مانع ضرر برف است
توی بروج و سوزش که با اعتبار سرما در چشم هم رسد باید
گاه کند مرا چو شانه و سر و چشم را بپنجران بدانند که
با صلاح میاید و سر و چشم با کم بپوشاند و **خیمه**
دیگر در سرما حرکت نکند تا چشم بحال آید و اگر در **خیمه**
هم رسد طایفه بخوبی که مذکور خواهد شد بکند اما **سوا**
ملاحظت باها و دستها از سرما با بیکر باها را قبل از
شدن از منزل روغن جاری مثل روغن نیون یا روغن
مغز که رو یا روغن بادام تلخ یا روغن دانه که اخترا **کند**
و این انگشتان را تمام بار با بر نشی نرم بچند و چو **زنی**

بسیار خوب است

ملاحظت باها و دستها از سرما

دریا کرده در موزه کند و اگر در غنای مذکور نباشد
 قطران آلوده کند و دیگر حسب المذکور نگذارند کمزور
 شود و اگر نشود موزه و آنچه از جوهر رسیده باشد اگر
 توان شد تبدیل کند و هرگاه در طی مسافت شستن مسافت
 کند قدری مسافت را پیاده طی کنند و باها را از جوهر
 کرده قدری بماند و باز بر آفتاب آفتاب بر آنچه را مائز
 اند همین که از برون سوا ظاهر شده علائق این است
 که در عضو کم شود و رنگش تغییر و درم کند بزودی
 صورتی تبدیل کند و در میان آن که نگذارند و مانند
 نگاه کنند مریخ نشانند و عضو در میان آن نگذارند یا
 لنگه شستن با قریب یا با بوند با تخم شنبلیله یا بزرگ آنچه
 که در ضامانند و در پیش آنش بدانند یا آنکه خطر آن
 مانده

در موزه

ملائق حرارت و سوزش و سرخانی عضو است اول باید که
 کتاف و باب بسیار با کلاب مکرر زکند و بر عضو مکرر
 تا آنکه سوزش و حرارت فرستند پس مراد است با کلاب
 نباشد با آب بسیار و با لنگه از آن خان کز موزه و کشتن
 با اخرا با هم برسد که در باقاری سوزش کونید باید که آنها
 با خاری بر کاند بماند از زمان و در این سر بسیارند
 یا کتاف را زخم کرده بر روی باشند اما در بعضی سوزش
 و بپا که بعلت اختلاف هواها و باها و در غنای آن بر
 اتفاق میافتد باید که اول آن بزرگ خوب بان کند مسافتی
 در آب که بکند از بعد از آن کثیرا مثل غبار مسافره بر
 بپاشند و اگر آن که در و چهل شدن محافظت نمایند و اگر از
 تدبیر به نشود پیر بزرگ بدانند و معارضه مثل غبار مسافره

نفاخت

در موزه

امانند بر جراحات کز آن الات جراحی عمل کار و شستن و امثال آنها
 بدن واضح شده باشند و از اسرار است و جرح
 مائز میکند حاجت به هیچ درونی و کوی جماع نیست نیست
 زده تخم مرغ علاوه بر اسفند تخم مغال دم الا حوین سر مغال
 در جوی کم کرید با روغن زده تخم مرغ مریخ نوا استعمال نمایند
 و در او دیگر که سهل الماخذ از اسرار است و در کتب سیه مذکور
 نیست هر که در سخت سینه و جراحات خا نمایند جراحات
 بجز ک میاورد و پاک میکند و ملغم میکند و هیچ ندری دیگر کتاج
 نیست و جرح سینه و مکرر بپوشد است و اگر بزرگ نازده
 نباشد خشل شده از خود تراست اما ندری بر سوختگی عضو
 از آنش باب گرم با روغن که در است که بشود از آنکه غنای
 کند سفید تخم بر و بماند و با با بپوشد و در بعضی سوزش
 و بران

در موزه

در موزه

در موزه

و بران وضع کنند یا آنکه در آب بماند یا عدس و آنچه خواهد نمایند
 یا آنکه کل روغن و سرکه آب نمایند یا آنکه سفید بقطع و قرص است
 با سرکه مالند یا سفید بقطع و کل روغن و سفید تخم مرغ بماند اگر
 ابله کرده و بجز روح شده باشد و جرح و سوزش بسیار داشته باشد
 اگر مانعی نباشد ضد کند و از خوردن شیرینی و روغن است
 در هم اسفند ارج که صفت آن این است استعمال نمایند سفید بقطع
 موم کا و در جاز هر یک دو مغال روغن کل روغن بکفالت و اگر نماند
 روغن بادام شیرین موم در روغن بکند از ندر سفید با نرم کوی
 اضافه نمایند استعمال کنند هر یکی در هر وقت هم نوزده
 سوختگی آنش جرح است بهترین مرهمها و این باب اهل دارد
 آب قندی که خوردی بایستد بگذارد خوب هم نشود چون
 تر نشین شود و مسافت گذشت از آن بپوشد و در بعضی سوزش

در موزه

در موزه

در موزه

بر او مخلوط نمایند و کم کرد میان ترکیدها از آن بکنند
 و هرگاه منهن شده باشند مستند و من آنم کوبیده بارون
 بزرگ بچوشانند تا نیک غلیظ شود و در میان ترکیدها
 بچکانند اما تدریجاً از آن مرکب یا بلندی و صدمه بعضی
 رسیدن مثل لکهها و یا با صدقه سنگ یا چوبه اشغال
 آنها بدانکه اگر یکی از این ^{انفاس} بعضی شرفی مثل سر و تنی که و بپسند
 رسیده باشند یا آنکه بر عضوی که رسیده باشند بشکند باشند
 ضد یا دیگر که مواد بدن میل باز هم مواد و فکند و معسک
 عظیم تر نشود پس این موضع را با این در وقت ضار نمایند مانش مقشر
 کل از معنی افاقا سیر سقوطی با آب بکشد و اگر موضع صد
 و دم کرده باشد کل سرخ عدس مقشر کل از معنی شیناف ما مینا
 صدل سرخ و جل با کلاب خاد نمایند و اگر این را در ویر یافت نشود

از ترکیدها
 از ترکیدها

به حال بک شود و باز در تخم مرغ ضار نمایند و هیچ غلیظ
 باز در تخم مرغ باز بوی سبز و صبر سقوطی و هر یکی از در تخم
 یا یکی از این دوها را باز در تخم و اگر هیچک نباشد زرد
 تخم و مانش مقشر و اگر یکی از او بوی تنهائی یافت شود خوب است
 و اگر یافت شود قدری مویز مینی معدنی و فو و بوند و بر عضو او
 نیز طلا نمایند و عدس مانش برنج با آن عدس و بقی مانش و اش
 با دام میل نمایند و اگر تن بهر رسیده باشند از حیوانی از اینها
 و هر حال از ترشها و ماس و دوغ و آب سرد برهن کنند و عضو
 از هر وی سرد محافظت نمایند و حکم کردن مراد کسسه کرده بر عضو
 بندند و حسب ^{المقدور} ترک حرکت کنند تا تمام با صلاح ابدی
 بعد از این تمام بود و جمع باقی باشند زفت روغی را کم کنند
 که با سی بکشند و بر او بچسباند که تمام با صلاح صاید ان شاء الله

کند و باز بر هم زند و بعد از دو ساعت باز تجدید کنند تا هفت
 مرتبه پس آن آهک را خشک کند و بار روغن گل سرخ و اگر نباشد
 روغن بادام شیرین مخلوط نموده استعمال نمایند و اگر موم کاور
 در اینهمه نیز حاضر نمایند شاید نافع و مجربست و اگر هر دو سنگ
 در نیم صلا بر کرده با پیرز سرشته استعمال نمایند نافع و مجربست
 نهایت استعمال هر سنگ در این صورت جایز نیست زیرا که اثر
 سیاهی از آن در جلد ملحق میماند بسیار باشد که زایل نشود اما
 تدبیر خوبی در سفر هرگاه مساوی حرکت بسیار حضور صان پیدا
 خسته شود و دیگر قادر بر حرکت نباشد ناخنهای پاها را از
 هر دو روغن کرمان و سدس برید که در دفع آن میکند و در هوای گرم
 پاها را تا از او براید سرد گذاشتن و شستن و در هوای سرد بر پا
 گرم نافع است و در دفع خستگی است مجربست که بعد از آن هر قدر
 کم خواب

در این صورت
 بسیار نافع است

که خواسته باشد حرکت بتواند و ندید چه ماند که هر که در ^{خارج} ^{خند}
 از موضوع این رساله است نهایت چیز مساوی بسیار ^{مشوق}
 ذکر شود که دست بدانکه اسب و ستر هرگاه از حرکت و اعمال ^{شد}
 و دیگر لذت بر رفتار نداشته باشد قدری آهون که اقلش ^ل
 و اگر سهفتال باشد انفع باید بحلقش که در توانای رفتار ^{است}
 رساند و صاف بشیاطی میکند و این تدبیر از اسرار ^{است}
 و دانستن مساوی از بسیار مفید است ^{مطلب} ^{در} ^{معالجه}
 چند از بعضی امراض که بدین جهت بطیب بقوان معالجه ^{مستفاد}
 صلاح هرگاه از اسباب سخن خارج از بدن اتفاق افتاده ^{شد}
 مثل نشستن یا راه رفتن در افتاب یا زردی است بسیار ^{مفید}
 کردن یا در آب غازی که با لغوه یا با قفل خوردن یا در حمام
 بشیاطانیدن و با لجه اضرا خارج مسبب حرارت ناید و حرارت

در این صورت
 بسیار نافع است



بسیار

صلیح

بدن شود و یا باعتبار استعداد و مایع و فضای سر سبب صلاح
کرده **خار و مار و باغ** است که جنس انسان در آن حرارت و برودت
از یکدیگر مثل آب گرم و صبح **خار و مار و باغ** است که بعد از برودت
احداث حرارت یا برودت کند در مزاج مثل طفل و کافور و آتش
و جود یکی از اسباب مذکوره با تقدم یکی از آنها حرارت است
و خشکی اندرون بینی و تشنگی **سدا** که در گوش و تحقیق یا
صلاح از استعمال مبررات با الفعل با القوه و عدم مستکنف در سر
اعتدال در سایر حالات بدن ملاحظه آن بودین **سدا** و **کلاب**
و کل و کل بنفشه و کل بنفشه و کل و استنشاق **کلاب** بودین
سرکه و **کلاب** مالیدن و غنی کل سرخ با سرکه بر سرد و غنی **کلاب**
و روغن تخم کاه و روغن بنفشه با دام و روغن تخم خسته است
مالیدن تخم کاسنی کوبیده با **کلاب** و **کلاب** از کلاب و سرکه و ضد
اب

نفس
خار و مار
کافور و آتش

صلاح

و آب کشیز و آب خیار و کافور و خواسته کرد و **خیار** و مالیدن
تخم کاسنی هسته هیلله زرد با **کلاب** و مالیدن و **خسته**
با آب کشیز و مالیدن و **خسته** با آب گرم کردن و آشامیدن
آب انارین و آب پیاس و آب خوره و آب الوجه و بز رضوانا
با عرف سید با عرف کاسنی با عرف بنفشه یا الوجه یا زرد آلو
خشک و اجسبا سیده و صاف نموده با شیر خشت یا در شیر خشت
یا دفع سرکه هر یک از این ادویه و شیر بدمد کوبیده که یافت
شود و غذا انار و کلاب و هندوانه و مغز خیار و الوجه و کلاب
الوی زرد و انقوله کاه و اسفناج و غنی فروان جو و **سدا**
عسل و از قلیها اقلیه زدنش و قمر و نار و ان و الوجه و سماق
لیو و تخم و پیاس و قراق و ط و روغن و قلیه کردن و **کلاب**
و بعضی **کلاب** و در هر مکان که هر یک از آن پذیرفته شود یا

ق
 شود و طریق ساختن کل سرخ آن است که روغن بکندر بود
 کل سرخ نازه بسیار بجز تا بجلد و زرد افتاب گذاردن و صفت
 که روغن خنکاش و خنجم کرد و بادام و امثال آنها آن
 که هر یک از آنها یکی بنویسد و اندک یکدم بر او پاشیده بفتا
 تار و روغن اید و روغن بنفشه بادام آن است که مغز بادام فشر
 با کل بنفشه نازه در میان یکسره کرده مگر با لند و بعد از آن
 ماز که روغن بگیرند و صفت و روغن صفت این است زعفران
 افزون مرگی بندر بنج پوست پسته پسته فلاح اجزا از امثال که سید
 با اجک هو و چون کرده و روغن های مختلف بسیارند که با و صهای
 دیگر منسبه نشود و بسیار نیکو اسان باشد و اگر سبب صلیع
 برودتی باشد که از خارج رسیده باشد مثل هوای سرد
 انفصال در آب سرد یا خوردن دعا یا غذای سردی و علامت
 تقدم

ملی بنفشه
 ملی بنفشه
 صلیع از امثال
 صلیع از امثال

تقدم یکی از اسباب مذکوره است و کله و صفت حواس مثل و جمع
 برینتی و تسکون درد از استعمال مسخات و صلیع باشد که
 با این نوع از صداغ نزاله باشد یا آنکه بعد از آن نزله بهر سرد
 علاج آن است که سوسو کدم با اسبابه تخم پانک یا کل سرخ
 خاکستر یا گرم کند و دو کیسه کرده بر سر بندند و با نوز و زنجیر
 و اکل الملک و کل سرخ و اسطوخودوس و نعناع و انما و اباج و حنج
 چو شانه سرد را بچکان بدانند و بوییدن خشک و عس
 نافتست و غذا کم میل نمایند و قهقهه شوق و بنای باد اجنبی و هل
 نیره و ملبه اند و از هوای سرد و آب سرد و ماست و تشنه ها
 نمایند و اگر سبب صلیع غلبه خون باشد و علامت آن سرخی چشمها
 و درصاف زبان است و سنگینی سر و جستن در کهای هجده سرد
 خواب و بوی در کهای بدن و سرخی و غلظت و آمدن خون از اند

صلیع از امثال

بچو شانه و صاف نمایند و باد و دست متقال مشکو صاف یا متد
 سفید بقوام آورند و اگر بعد از نشستن روز از خوردن شربت اسطوخودوس
 و اباج و غیره یا حبث شیبایی از سه ملاک کرد در تبهای بلغمی مذکور
 خواهد شد هر یک بنام دستور مذکور ملبه اند هم نشانه
 سبب صلیع بخارات معده باشد و علامت آن این است که شستن
 و ضعف صلیع تا بحال معده است و اگر در قهقهه و صله بر جا
 خود است صلیع تخفیف داد و اگر ضعف از هضم یا سایر قوتها
 معده شدت نماید و با لجه هر که تا حوزی در معده هست
 صلیع بهر سبب شدت مینماید هر گاه حال معده بهر بی عمل
 ساکن میباشد علاج آن اطریق و غیره است بقدر مسه متقال یا چای متقال
 در آخر شرب و خوردن امه برود و با طباشر یا مصطک محبت صلیع
 و اگر هاضمه بسیار ضعیف باشد بقدر متقال نوشند روی برود
 ملبه

صلیع از امثال
 صلیع از امثال

میل نمایند و مرعات حال معده نمایند و اگر خط فالبه در معده
 نباشد بقدر یکتفالی و نیم اباج و غیره با و متقال اطریق
 ملبه اند و طریق ساختن اطریق و غیره است پوست هلیله
 دند پوست هلیله کابل پوست هلیله امه مقرر هلیله سیاه اجزا
 برابر کرده و روغن بادام شیرین چوب کرده باد و بجز و بجز
 که در بقوام آورده بشوند اما طریق نشستن در کوشن اجزا
 مجوز مضر است و در کل سرخ شستن متقال معده و کوشن
 قرنفل مصطک اسارون سبیل الطیب طاجینی از هر یک سه
 متقال فاقله صندل و کبان زدن با سبب جود و جود و غیره
 از هر یک و متقال امه مقرر و متقال فاقله و متقال از هر
 هشتا متقال امه در شرب و کوشن است و در آب چوشن
 تا بخیر شود پس از آن شستن و کوشن و متقال و متقال و متقال

صلیع از امثال
 صلیع از امثال

خون را با پهای دندانها یا با سیر و خاریدن جای ^{سند}
 و سینه طی هم بهمان وجوه کردن چترهای سرخ در پیش چشم
 یا با ناکه در خار و جودی داشته باشند و در خواب چترهای سرخ
 بسیار بدن را علاج فصل کردن قیال است با حجامت بین ^{الکفین}
 و از زوها و فلزاهای که در نوع اول صداع مذکور شد
 مخصوصا آنچه زوش باشد مملواید بدان فصل این ملین را
 غناب سپستان از هر یک ده دانبر او ای بخارانی پست با سر ^{مهند}
 ده منقال شیر خشک و در نجین از هر یک ده منقال ^{هلیله}
 زرد سر منقال و اگر محتاج بنکر ملین باشد بیک روز ^{صلا}
 باز همان ملین تا مملواید و اگر سینه صداع علیه صفر باشند
 و علامتی مجموع این علامت که در نوع اول صداع مذکور شد
 سولای اعتدال در سایر حالات بدن باز روی چشم او صورت
 و تلخ



در چشمها

میشود علاج کرده چنانچه هر روز بعد از خوردن میدادم تا رفع
 علت شد بعد از آنکه این از خود شدند و ناکه کردند و در صداع
 بلغمی نهی که مذکور شد اگر بقصر از او باشد شربت اسطوخودوس
 ناضحت با او هر وقت که در ذوالکبچ منقال در دویم شش منقال
 و سیم هفت منقال و بعد بیک روزی بهفت منقال از او ^{شیر}
 تخم کاسنی و ادیان از هر یک یک منقال بوشند یا آنکه عرق ^{سند}
 کلاب بالنا صفر با با عرق بادیان با عرق کافور بوشند تا دو
 روز تا که بینی از عذازه روز هم مملواید تا بدو طریق ^{ساحق}
 شربت اسطوخودوس از امت اسطوخودوس ده منقال ^{صلیب}
 بادیا بچ بادیان کافور بان اصل السوسن و سیاه نشا از هر یک پنج
 منقال پست بچ کزنی تخم کزنی تخم خلی کل بنفشه کل سرخ ^{انک}
 سر منقال منق سبستان از هر یک سی دانرا جز را بچسباندند

در چشمها

وارد و در کوه و در بختی با امله مخلوط نموده با هم برشند اما طریقی است
 ایارج فقیر مصلک سلجیه در جوی بسمل الطیب عو و بسا حیرت
 اسار و زعفران از هر یک یک مثقال بر سر قوی شاد و ده مثقال
 دایکو بند و با هم مخلوط نمایند این است که در معالجه صغیر از انواع صدمات
 میسران نمود دیگر او را بر جمع بطلید است و کام و نوز که در عبارت است
 از قور آمدن منقول در مع از راه بقی با حلق یا در جوی انقبول
 با عضای مجامده مثل سینه و گوش و چشم و غیره اما اگر سبب یکی از
 استیحا مستخرج خاصه باشد از عالم نفس در افتاب اش با غریب از
 البصر در نوع اول صلاح مذکور شد علامتش تقدم یکی از اسباب مذکوره
 و خادش و سودش اندوزد یعنی و حرف و در وقت بصر میلان منبیا
 و سرخی چشمها و سایر املا مملو گردد و نوع دوم در مع اول صلاح مذکور شد
 علاج اگر علامت غلبه سادی خون چنانچه در صلاح دومی مذکور شد

اگر در این
 علاج در این
 علاج در این

صد

خصله فقال بکند ایاجات و میانه ذکر علامت غلبه صغیر باشد
 چنانچه در صلاح صغیر و میانه ذکر شد و در این علاج با اصل نماید
 و سبب از هر یک دهانه برده و مثقال شش و نیم کاه و ده مثقال
 نیم کثیر چاکش و مثقال شرب بنفشه سه مثقال و اگر در این صفت
 در دعو و میله ایند تا صامت و تا سه روز از این چیز و شرب قوی
 سر و زوئی اجزا نماید و اگر تب باشد از خوردن گوشت هم خزان
 نماید و غذایش عدس یا پستی ماش و چغندر و زرد و نیم مرغ و بلبل
 و اگر ماره باشد مصلی از بنفشه بنویسند و غلبه قلب جانی مرغ کاسنی
 شاهزاده از هر یک ده مثقال و با سبب از هر یک ده دانگ و تخمین
 شربخشت از هر یک هفت مثقال و در جوی جزیره مثقال در
 با در مصلکات فیله نماید و بعد از چهارم شرب خضالی با حبث که
 حبث الشفا یا امون میله نماید و طریقی ساختن شرب خضالی با جو

علم در
 علم در
 علم در

نباشد تدبیر بلیج است که مذکور شد سوای صند و خوردن مصل
 اگر سبب کبر بود و خادش باشد مثل رسیدن هوا سرد یا انگشت
 در آب سرد و علامتش تقدم یکی از اسباب مذکوره و اگر در جوی و
 انتفاع از مسخات با هفت و علامت مدهم سوزن و اولاد
 یعنی علاج مصلی که در اول مذکور شد میله باشد و بر هر زائل فرغ
 اول نگاه دارند و سرد را بیشتر بپوشانند و اگر اسوس مکرر آید که
 کرده بر سر بندند تا سبب است و در این نوع اگر کثیر وضع مینشود
 غلیظ باشد و دفع غنیده با فندک و بنویسند و سبب مدهم در سر کثیر
 مناسب است و اگر طول کشد از نوع نزل خوردن ایارج فقیر یا اطریقل
 مناسب است و خصوصاً صاهراه علت و طویبت بواج و معامه با تمام است
 باشد و خوردن اطریقل بجز در انواع نزل نافع است و در چشم کران
 بعضی طبایع و در مینا مند طان عبارت از و در طبقه ملجی که در طبقه

برده
 برده
 برده

و تخم باغیانند و بعد از خوردن بپوشانند و صاف نمایند و بخانه
 قد بقوام او در وقت صبح و شب و اگر بجز این است نشا سینه صغیر و در
 نیم خضالی امون از هر یک پنج مثقال کثیر میله از هر یک ده مثقال
 زعفران بنفشه مثقال با عاب بد قطن صاحب سازند نسخه دیگر که در جوی
 تا سه ریت اسوس صغیر و نیم کاه و ده مثقال شرب بنفشه امون و صغیر
 بدو البصر اجزا را مساوی بسازند و نسخه همچون حبث الشفا در ربع
 مذکور است و در ناله حار بعد از چهارم خوردن شربخاست است و در
 مجام مصلی و در جوی اسوس مکرر بر سر ناضت و جوی که در جوی
 یعنی بوی نیم کاه و در جوی نیم کاه و در جوی نیم خضالی و در جوی
 بنفشه با دهر یک باشد مناسب است و اگر در جوی تا سه ریت صغیر
 در اسوس نیم خضالی امون از هر یک پنج مثقال کثیر میله از هر یک ده
 از هر یک ده مثقال زعفران بنفشه مثقال و اگر علامت غلبه خون و صغیر

علم در
 علم در
 علم در

نشان

عسوسه را بقیان چشم است حیوان گوشت سفیدی که در چشم بزرگ
منشور هر که مردم کندان دارد که بند فعال با یکدیگر چشم نیز متباد
و دم میکند سبک خون باشد علامت شدت سرخ چشمها و بزرگی
و دم بپوشد و چنانکه در کجا و بسیا حرکت آمدن و سایر علامت غلبه
خون در چشم موی چنانچه در مطالع در موی که در چشم علاج چندان
از جانب چشم چنانچه در شرح اسباب و توضیح نموده و حجامت سفید و غیر
و انداختن زو بر پستان و عند الضروره و ضد شرابی که در شقیق مریا
نور در علاج شده و حجامت میان شان و خوردن مریا و غیره در چشم
کاهود و صفال شیر و تخم کسیر بکنقال شیر قناریه دانر لیل بود
بکنقال خاکشیر صفال شیرین و فشر یا شیرین نلو و از هر یک شش
و اگر جمع و دم شدت باشد یا مند این ملین و امیل نمایند شانه
عنب الثعلب هیچ کانسو کل بفت کل نلو و از هر یک دو صفال غناب است

از زردی

از هر یک سه دانر او بخلای بیست و نه هلیله زرد صفال چنانچه
ترنجبین از هر یک سه صفال اگر خجاج سکی در ملین باشد همان
میلما ایند هر بلو سینه نیک بکست در وقت خواب سه صفال اطر مهال
و بود و غلاماش و اش همدی و بختی هاش و جلایه بازده تخم مرغ
تا وقت که دم و جمع سکون تمام پیدا کند در ابتدا مندل سرخ و در
در بندوی حوضی یکی افزون باد عنب الثعلب و آب کشیر بنر و کونار و آب
خارهریک باشد در چشمها بنحوی که با بندون چشم نرود و مانند
مالیدن قوی که حصران قوی و مبارک نام کرده ام با آب کشیر بلود
و تجربه شده و حصر بسیار و از مدد اگر حصران شد نه دسترس
مالیدن او قوی بود چشم بدون معالج دیگر کرده ام و صفت
این است هر زرد افاقا حوضی یکی شیاف ما مینا عدس و فشر از هر یک
چهار صفال کلا رضی افزون مندل سرخ هلیله زرد از هر یک سه صفال

در وقت خواب سه صفال چنانچه
ترنجبین از هر یک سه صفال اگر خجاج سکی در ملین باشد همان
میلما ایند هر بلو سینه نیک بکست در وقت خواب سه صفال اطر مهال
و بود و غلاماش و اش همدی و بختی هاش و جلایه بازده تخم مرغ
تا وقت که دم و جمع سکون تمام پیدا کند در ابتدا مندل سرخ و در
در بندوی حوضی یکی افزون باد عنب الثعلب و آب کشیر بنر و کونار و آب
خارهریک باشد در چشمها بنحوی که با بندون چشم نرود و مانند
مالیدن قوی که حصران قوی و مبارک نام کرده ام با آب کشیر بلود
و تجربه شده و حصر بسیار و از مدد اگر حصران شد نه دسترس
مالیدن او قوی بود چشم بدون معالج دیگر کرده ام و صفت
این است هر زرد افاقا حوضی یکی شیاف ما مینا عدس و فشر از هر یک
چهار صفال کلا رضی افزون مندل سرخ هلیله زرد از هر یک سه صفال

خارج صفال

در بند چینی فلفل هر کی کا و زرد کل سوخ از هر یک دو مثقال و صفا
 یک مثقال جزا از نم کوبیده با آب کشیز سر و غایت و بعد از آن ^{هفت} پنج
 او بر صبر سقوی هر کی که فلفل را اضاف نمایند و زوده تخم مرغ ششها
 پست چشم صفا نمایند و چیزی با ندرت چشم اصل نکند مگر سفید چشم
 مرغ و بعد از آن با زرد کل و با یکدیگر بهم برینند و صفا از آن مگر در چشم
 چکانند و اگر سبزه رخسار بهم رسد ششها را با با سفید چشم مرغ و بعد از آن
 در چشم چکانند و بعد از آن چهارم بعد از آن خباز کی کشیز که از آن صفا
 چشم کوبیده هر سه را بهم کوبید و سر شش و موافق شش اصل نشناسد ^{عج}
 چو شش و صفا نمایند با سفید چشم مرغ در شش سر کوبیده بهم برینند
 و نیم کوبیده چشم چکانند که در دستکین و جمع جگر است و اگر در جمع ششها ^{شده}
 ششها را بعضی امونی را با سفید چشم مرغ با شیر و خمر اگر با ششها ^{و در}
 چشم چکانند و طریقی است که ششها را بعضی این است سفید با قلع ^{مثقال}
 جزا

طریقی است که ششها را بعضی
 در ششها را بعضی امونی را با سفید چشم مرغ با شیر و خمر اگر با ششها
 چشم چکانند و طریقی است که ششها را بعضی این است سفید با قلع

جزا از نم کوبیده با سفید چشم مرغ سر شش فلفل زوده هر یک از آن که
 خواسته باشند با مقدار پنج مثقال و بعد از آن سوخ و کوبیدن سر شش
 این زرد کل استعمال نمایند از زود چشم فلفل ششها سر ششها
 جزا را مسلولی و بعضی بدل از زود کل در دستان بنام سفید میکنند
 این زرد کل زرد و ابی و چهار داروی سفید مینامند و طرف ^{سخت}
 آن چنان است که فردی زرد و ابی و آن گشت ایام و بسیار بکیرند و در
 یک کماهی چشم با شش و چشم بهم کوبید و بعد از آن که ایام در تمام شش
 چشمها را یکسانند و اگر سبب درد صفا باشد علامتی آن است که در دم
 در شش و امون جگر در ششها است و در دود و سوزش و التهاب
 بیشتر است و سایر علامت جگر صفر اجناس و در صفا صفر و اولی ^{شده}
 موجود است علاج همان چیزی است که در درد صفری عمل کرد شد
 عجز از آنکه در موی صفا از جانب مخالف میکنند و در صفر ^{آرد}

زرد کل

از طرف رو جمع زب که در رموی غالباً احتیاج بفضله دیگر میشود و در
ضد رمی را از جانب رو جمع باید کرد در مصفای بکفصد کافیست و احتیاج
باشنا میدان سهیل در مصفای بیشتر است و همچنین احتیاج در
و اگر نفس بنفسه سهل شود در مصفای و در مصفای یا سبخت
و اذا دام الهه صوار التبر
ملا یوان ق طما ن لالعن الو
عروفته اذت
نکیر بوج راه الفزول اص
الصیاح الی صیون اعلیا
الزمیہ المفسر فی الحقیقۃ
تلا مصغری وریاکون
الاحتیاج بالیجرب
و فیض التام
الدرجۃ
استقامت و تطبیق و جمع
الدر و جمی تطبیق و جمع
وقبل الشار ری بجمه ان
ما یطرا و ان استعمال
الدر و لکم در عظیم
و ان المکان
الحاله لم یجمع
صورت

چون

مشا و کتله مجرودم الخوبن شب بمافی ن م کو پیده بخت در وقت کرده در دفع
بد مند یا کما و در باب کثیر در دفعی چکانند باب رف و بخت در دفعی
یا کل خطی را با سر که صفا و امان میدن نشن و در باب سبیل سر
هو ایسا سر بنا شد با احتیاج است و اگر سبب حال ایسا سر دیدن باشد
علافتن و لامات قبله خون است چنانچه در صدم رموی مدکور شد و با
امدان خون در لاجن فصل الفعال است و حکمت ما میانه مسا بود
که در دفع اول مذکور شد و خوردن دوع و نوش بسیار نافع است و در دفع
احتیاج بفضله و حکمت
بدلان بدانکه بعضی کما حد کردن و لنگار از انکف محفوظ باشد با
که مرهات چند جز بکند اول انکه اخرا کند از انکه غذا در معده فاسد شود
و در انکه از خانیان در هر حال که بدان و جسم خاص مشتمل بر
اخرا کند سقیم که از هر چه بدندان کند بکند مثل موه ای نادم و لذ

ایستاد

در دندان

هر چه پیشتر باشد خصوصا بعد از خوردن کرم باشد و با انگشت احتیاج
 کند چهارم آنکه چرخهای بسیار صلیب باشند شکند ^{نجم} آنکه دندانها را در این
 باک دانسته باشند چنانچه بعد از خوردن بزودی بشود و در ظاهر آنکه چشم
 آنکه کرم مسواک کند خصوصا بعد از خوردن مسواک کردن در این امر ^{دندان} کند که
 نماند که دندان حرکت کند با این دندان سالم شود و مابقی مسواک نکند
 که این دندان بر طرف شود بلکه هر روز مسواک کند چنانچه بقدری ^{دندان} که
 دندان باک شود و هر پنج با یکی مسواک جدا از آن است ^{دندان} ماکولت
 و اسوزانیده با غسل ضم نموده و در هر ماهی دوبار بدندانها مانند
 خط محبت دندان و نیز یک نافع است پس بدانکه اگر سبب درد دندان
 باشند با علامتی علامت غلبه خون و غلبه است و سایر علامت ^{دندان} غلبه خون
 چنانچه در انواع صلاح مذکور شد و آنکه وجه با بر سر کردن در دهان
 شود و اینکه غالباً بن دندان با ورم باشد و اگر ورم نماند با سرخ
 شدت

و شدت حرارت بن دندان باشد علامتی ضد اسهال و عجات بعد از
 آنها ضد چهار رنگ و تبی و مبرمان و دانه های دندانها نیز چنانچه در صلاح
 مذکور شد و اگر خراج مسهل باشد مسهل صلاح مضر وی
 مذکور شد و ناسیب است و مگر در کرباب با هم ضم نموده در دهان نگاه
 نگاه دارند و اگر وجه شدیدی باشد آنکه کوفتین با سرکه و کلاب
 نمایند و اگر وجه از اینها است که بن نماید آنکه ایون دانم ^{دندان} ساق
 با روغن کلیمه ضم نموده در دهان نگاه دارند و اگر سبب درد ^{دندان}
 غلبه رطوبت و غلبه باشد علامتی سخت وجه است و سکون با انشای
 حاره و اینکه سرخی ورم کرمش بن دندانها باشد و سایر علامت
 غلبه حرارت و فقور باشد و لاجب خون در دهان با غلبه ^{دندان} صغیر است با آرد
 فیضه ضم کردن سرکه که بریزد و عاقبت حاره در او چو شانه باشد
 و صاف کرده باشد و اگر طفل را بچو شانه صفاق نماید و آرد از

در دهان نگاه دارند تا نافع است و هم چنین مویز را با آب گریخته
 و مضمضه کند یا پوست ماری را با آب گریخته و مضمضه کند تا آید
 دندان نقره و نقره با نافع است مویز را شستن و به شستن میان
 دندان ملاحظه این است که مویز را با آب گریخته و کنگر را با آب گریخته
 و میان آن را بگذارد و مویز را با آب گریخته کرده در میان دندان
 بگذارد زیرا سوراخ دندان را مضمضه مویز را با آب گریخته
 سوراخ دندان را بپوشد و کنگر را با آب گریخته مضمضه کند تا آید
 و حلیقه را با آب گریخته مویز را با آب گریخته مضمضه کند تا آید
 و فلفل از هر یک چیزی از آن سه و چهار آن را که کوبیده با هم هم
 میان نقره دندان را بگذارد و مضمضه مویز را که مضمضه کند تا آید
 یا شسته با شستن مویز که مضمضه کند تا آید نافع است
 پس که کربک مویز و کنگر و مویز را با آب گریخته با شستن مویز
 شستن

سوراخ دندان
 مویز گریخته

شستن آن میکند و گاه هست که سبب سوراخ دندان کرم در میان آن
 با هم رسد و هم از آن جهت است ملاحظه مضمضه با آب گریخته و مویز
 زرد و زرد لؤلؤ که کوبیده و آب گریخته مویز را شستن و به شستن میان
 چهاره مضمضه مویز را و مضمضه مویز را که کوبیده و با آب گریخته
 هم با آب گریخته در وقت حاجت یکی با در آن است مویز را شستن
 مویز را با آب گریخته مضمضه کند که دندان را بپوشد و مویز را که کوبیده
 سوراخ دندان را بپوشد و مویز را که کوبیده مویز را شستن و به شستن میان
 مویز را و مویز را که کوبیده و مویز را که کوبیده مویز را شستن و به شستن میان
 ترشی با هم رسد ملاحظه مویز را که کوبیده و مویز را که کوبیده
 مویز را با آب گریخته مضمضه کند و هم چنین خاندان مویز را که کوبیده
 زرد و مویز را که کوبیده مویز را که کوبیده مویز را شستن و به شستن میان
 آن است مویز را که کوبیده مویز را که کوبیده مویز را شستن و به شستن میان

مویز گریخته
 دندان و مویز

دندان کرم
 مویز گریخته

انور افوی است و دم برین اگر علامت خون باشد چنانچه در صداع
 و موی مذکور شد علاجی صدیق قال است و حجامت و ضد چهار رگ
 و بویله بر آرد و آینه و قند آینه و خوردن مسهل صفر چنانچه در
 مذکور شد و بجز انجا و دم کین است مریضه را دانه برین آرد
 یک در وقتال پوست هوه جو به جوش چرخ حلبه و کل حلی بعضی
 مجموع اینها در دم کوبیده باشند و اگر هسته نه هندو یا با اینها هم
 نمایند و در وقت منقبض می شود بندظن او کافل بودا اگر دم کوبند
 و دم بن دندان بپاشند زود منقبض می شود و در وقت کوشتن دندان
 اگر علامت غلبه خون باشد چنانچه ماکن مذکور شد علاجی صدق
 قبال است و حجامت میان سنان و ضد چهار رگ و بویله بر آرد
 و آینه و قند آینه و خوردن مسهل صفر چنانچه در صداع
 مذکور شد و اگر علامت غلبه خون نباشد و صفرا احتیاج بقصد
 نیست

در دم دندان

علاج دندان کوشتن
از دندان دندان

نیست سماق و در کلاب جنینده مکرر و مضمض نمایند و بچوب
 هلیلج زرد و ماز و زعفران هر یک را نیم سوخته نرم کوبیده
 و تپای هندی کل اینها را با آب کشیز یا آب کاسی سبزی با آب
 که سمان دندان جنینده باشند مکرر در آنها را بنهند و شب در وقت
 خواب این روها بپاشند و بجا شیر تخم کشیز که ماز عدس در دم
 کلان غول تخم کل پوست چرخ زرد تخم خرفه که سماق و در وقت
 کات هندی مریوارید سوخته و اگر نباشد چرخ مرجان سوخته و
 مجموع این آرد قهه بافت نشود یعنی از آنها کافیت و اگر با اینها
 علاج نشود و کوشتن دندان فاسد شده باشد کیند زرد
 مدحج دم الاخرین که سینه او بسیار چرخ بنفسه چینی باشند
 اجزای آنم کوبیده با سر که خصل خیره زوده و قوها ساختند در وقت
 حاجت بجای دندانها بپاشند طریق ساختن سر که خصل این است

در دندان

علاج دندان کوشتن
منظور است

که بسیار عضل را با کار و جوی این زیره زین کرده با نر بر او سرکه
 خوب در نظر گرفته تا دو ماه و لا اقل تا چهل روز در افتاب گذارند
 پس صاف نموده استعمال نمایند و اگر سرکه عضل بهم رسد همان
 را بسرکه نجیساند با سرکه زیره کو مانی در او نجیسانده باشند
 تصحیح نموده اند که هتیرین چیزهای ترش بوی سرشتن ادویه دندان
 سرکه است که زیره کو مانی در او نجیسانده باشند و همچنین
 بهتر است که در وقت استعمال آن کوزه سیده باشد این سنون را
 نمایند که محرر است بهر سوسن که در عرض آن اینج تنفسه گویند
 عاقی قرحان هر یک که بمقال شب عیانی کلنا مار و کوز سماق
 از هر یک دو مقال نرم که بیله بپای دندانها بپاشند تصحیح
 گوشت بن دندانها فاسد و متعفن شده بود و دندانها سیاه
 و باریک و ضعیف و اکثری متعفن و افتاد بود اطباء این علاجها
 برودند و نفع

بودند و نفعی نکرده بود فقیر بجمع کرد فقیر بعد از فصد و تقبیر این سنون
 علاج کرد و صحت کامل حاصل شد باز در آندهم و اگر خون تنه کامل شود
 ناسور باشد با این ادویه بنفشه و سنون سور و بجان استعمال نمایند
 ان این است پوست انانیتش و سر نیز از هر یک سه مقال ماز و کلنا
 منبجانی کاغذ سوخته قاقق و قرحان هر یک سه مقال که همما قیازده
 نمل هندی و شنادر از هر یک پنج درم اجزان نرم نرم گویده با سرکه
 سرشتخت سازند و در وقت حاجت باز گویده بپای دندانها بپاشند
 بعد از لحظه بایگنیز با سرکه مضمضه کنند و اگر شد فاسد گوشت بوی
 محلی باشد که با آنها علاج نشود بفلانیون که صفت آن در جو سیر می کند
 خواهد شد علاج کند طریق استعمال آن این است که در دندانها و او را
 بای دندانها بپاشند و لحظه بپاشند و بعد از آن با سرکه یا آب گشنیز بنوشند
 مضمضه کنند و انگشت با بر آن حکم بمالند تا گوشت فاسد شده دفع شود

سنون
 سنون

اگر بعد از استعمال آن وجه شکر بی بهر سردی و غلج کل سرخ منضم
 نماید تا صبح و سوزش فرو نشیند و بعد از برطرف شدن کوشهای
 فاسد و هر که مجرب باشد شب در وقت خواب و در شده است
 نماید خنک که از آن در عرف در مگو نامند عبارت است از درم ^{چهار}
 اندوختن با بوی قلی سبب این درم اگر خون باشد علامت شری ^{ونک}
 در و پری که ها و شری قلم بهان مساوی و اما این غلبه خون ^{در}
 سلاغ دموی که در شده علامت فصل مقال از اجابت مخالف ^{شریحی}
 وجود و خوردن مویزات و و این و غذا نیز چنانچه در مویز ^{در}
 شده و بعد از فصل منجم و مهمل بخورید و صداع صفرا و کد ^{واکر}
 بکفصل کفایت نکند اما در فصل از اجابت و افق بکند با ^{شانه}
 و اگر مبلد فصل و افق این نیز احتیاطی بکند از خوردن مهمل ^{است}
 انقلاب خنک از صبح کاسی بپزند و بزرگ سفید کل خطی ^{نهر}
 مقال

نوع
 اگر خون

مقال مناسب سیستان از هر یک ده دانه شرف و جعفری اب برک چند
 از هر یک ده ^{هفت} مقال شرف و جعفری غلج و خیار چند از هر یک ^{مقال}
 در خون با دام شیرین بختقال ملک طعام نیم مقال در سردی ^{در}
 در فصل اول آب ملک و قدری در خون با دام و عاقبت بگو ^{چند}
 دارد و فصل آخر در و دانه بزرگ و کلاب ای که با کاسی ^{نوع}
 با آب قوت سیاه و عنق و عنق و عنق و عنق و عنق ^{نوع}
 تخم کاه و تخم کثیر و سماق هر یک که با آب قوت و ^{نوع}
 و انک مسکن در دم و وجع و شیبان از اجزای ^{نوع}
 چند افر تا بند و خارج ^{نوع}
 خارج ظاهر باشد و بعد از فصل معلوم شود که در ^{نوع}
 مذکور با عمل او در کثرت و اسفنج تازه را بخت ^{نوع}
 کل خطی کل بخت ^{نوع}

نوع
 نوع
 نوع

نوع بیشتر است و خوردن مسکنین و عا ^{نوع}
 و طریق ساختن ما، الشعراست که در مقال ^{نوع}
 مقال اب با شرف و ملاهی همچو نماند تا شست ^{نوع}
 نموده هر روز بپست مقال از اجزای ^{نوع}
 شربت نلو و هشت مقال شرف و جعفری ^{نوع}
 و غیره و سایر تدابیر ^{نوع}
 اگر خواهد منجم شود مانند غلج و خیار ^{نوع}
 نماید سه که از بعضی اطباء ^{نوع}
 که در این دفعه منجم از خود ^{نوع}
 بشن و بعضی سینه منجم ^{نوع}
 چوبی منجمه باشد و این که ^{نوع}
 کل و بعضی منجمه ^{نوع}

نوع
 نوع
 نوع

و از شیرینی و چوبی و قوی و اب ^{نوع}
 با لهاب ^{نوع}
 نماید بخت ^{نوع}
 بنام از هر یک ^{نوع}
 موسیبات ^{نوع}
 هر روز ^{نوع}
 و نیز ^{نوع}
 در ^{نوع}
 در ^{نوع}
 با ^{نوع}
 در ^{نوع}
 در ^{نوع}

نوع
 نوع
 نوع

بارنگ مجزیم که در زمانه سده هجری قمری یافتند و در سده هجری قمری
 را اضافه نمودند تا نمایندگی شود و بعد از آن چهارمین صفا در استعمال
 نمایند تا از جریک پاک شده و ملائم گردد و اگر سبب مردم بلغم باشد علامتی
 در جمیع اشیا و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه
 مشهوری است و سفیدی رنگ و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه
 ملاحظه از آنست که اولاً خنده کنان غلبه قلبی که در زبان اکلیل الملک
 باو ندهد و بیخ با در بیان بیخ کاسنی سنا علی اصل السوس از هر یک در
 غلبه سینه است و بیخ در سینه و بیخ از هر یک با زنده دانسته است
 در سینه و بیخ در سینه و بیخ از هر یک با زنده دانسته است
 مقام نیم منقار و بیخ با دام تلخ در منقار و بیخ در منقار و بیخ در منقار
 کلوز و در منقار قلبی که از زبان بیخ کاسنی از هر یک در منقار
 غلبه سینه است از هر یک به دانند و بیخ در منقار و بیخ در منقار و بیخ در منقار
 نوع

در سینه و بیخ
 سینه و بیخ
 منقار

بر وجهی نافع است و در او خواص بسیار است و در سینه و بیخ در سینه و بیخ در سینه
 خبر بسیار و علامت منقار و بیخ است و بیخ در سینه و بیخ در سینه و بیخ در سینه
 اجناس و بیخ در سینه و بیخ در سینه و بیخ در سینه و بیخ در سینه
 و در غلبه قلبی که در سینه و بیخ در سینه و بیخ در سینه و بیخ در سینه
 باشد از بیخ در سینه و بیخ در سینه و بیخ در سینه و بیخ در سینه
 فلوس خیار بیخ در سینه و بیخ در سینه و بیخ در سینه و بیخ در سینه
 هندی و کل سینه و بیخ در سینه و بیخ در سینه و بیخ در سینه و بیخ در سینه
 نافع است و در سینه و بیخ در سینه و بیخ در سینه و بیخ در سینه و بیخ در سینه
 صاف خنده باب چون مذکور نافع است و اگر سبب مردم صفر باشد علامتی
 شد و بیخ در سینه و بیخ در سینه و بیخ در سینه و بیخ در سینه و بیخ در سینه
 در سینه و بیخ در سینه و بیخ در سینه و بیخ در سینه و بیخ در سینه
 آنکه و بیخ در سینه و بیخ در سینه و بیخ در سینه و بیخ در سینه و بیخ در سینه

بیخ در سینه
 بیخ در سینه

بیخ در سینه
 بیخ در سینه
 بیخ در سینه
 بیخ در سینه

توضیح بر غلبه زمین و قوی میل را مدد و علاج کرده ام و ان شاء الله
است
صفت آن که نبات سفید نشاء است با طبعی معتدل و معتدل و معتدل و معتدل
خفاش سفید است خفاش بدلیله که از آن در هر یک دو صفت است
مقال این را که به با غلبه بلبلان در بدن است و در دهان کاهدا
و لغوی خفاش که بر زمین و سایر انواع طی می خصوصاً در این صفت
نافع و مجرب است و صفت آن این است پوست خفاش چاه مقال است
و چو شاد و صاف کنند و با صد بخاه مقال هلد چو شاد تا بقوم آید
و بعد از آن دست سوس معتدل که معتدل را دم شیرین از هر یک خفاش
که قتران مروج نماید هلد شربت تا در مقال هر روزه اخور و زرد
انراک بلبلند که نافع است و در انواع مضر مجرب است و شربت و شربت
دیاقه را در این نوع از هر یک نافع و مجرب است و صفت آن نیست خفاش
با پوست و غلبه است و در هر یک که اصح در خفاش و بدلیله از هر یک
مجموعه

در یک در دو صفت است
صفت شربت و یوز

بجمله مقال اصل السوس است مقال بدلیله و مقاله مقال این را در روز
در این باران غلبه است و چو شاد و صاف کنند و با صد سفید از صد
هشتاد مقال تا در دست مقال بقوم آن را در هلد شربت تا سه مقال
روز بلبلند و اگر سبب مضر از آن مخرج شش و غلبه خون باشد
حرارت مضر است و ششک و سردی درک و در سایر علامت غلبه حرارت
بر مخرج خفاش و انواع صلاح هلد که در هلد مصلح است و خوردن
هر روزه صفت مقال ماه الشیرین با سه مقال شربت و کثیرا مقال صفت
مقال هلد که در هلد و بدلیله و طونوا که بقصد بر این مضر است
روزی مضر است و بدلیله و عصاره است از هر یک ده مانه خجاری بدلیله
از هر یک سه مقال شربت که در هلد و شربت و مقال شربت
سه مقال صفت مقال هلد که در مقال و در مضمون مصلح است
عصاره است از هر یک ده مانه شربت و چو شاد و خفاش

3

یک در مقال شربت و بدلیله از هر یک هفت مقال بلبل و خفاش
مقال در مضمون یاد ام شیرین که مقال و اگر خفاش بکلر مصلح باشد و مکرر
و هلد آن صفت شربت و بدلیله و جلا و زده شربت و چو شاد و مضر است
شیرین با صد شربت خفاش بدلیله و در انواع اول و در هلد شربت که
مراج باشد و بدلیله و مصلح است و مکرر که مضر است و در شربت
که در دست مکرر و مکرر خواهد شد نافع است و مکرر روزه با شربت
که مقال در مضمون شربت و نافع است صفت و مضر است این است که
سرخ صفت و بدلیله و هلد مقال نشاء است که در مضمون از هلد
مقال خفاش سفید سیاه از هر یک هلد مقال بلبل شربت مقال
با این خفاش مضمون نشاء شربت و مقال و اگر مضمون شربت
صفت آن در خفاش مکرر و بدلیله نافع است و ماه الشیرین شربت
بر روز و مضمون شربت نافع است و اگر سبب مضر و در طونوا شربت

در مضمون

باشد علامت آن است که اگر در مضمون و مکرر مصلح است و مکرر
بلبل و در مضمون مکرر شربت و با غلبه بلبل و در مضمون
شربت زرقا است و مصلح است بر سیاه و اصل السوس از هر یک هفت
صفت شربت خجاری و هلد مقال هلد است از هر یک مضمون
سبب و انرا خجاری و مصلح است و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
و هر روزه مصلح مقال و هفت مقال از این شربت با مصلح و مکرر
ناماده مکرر و مضمون شربت و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
امادات الحبه و مکرر و مکرر که از آن در مضمون است
که انما را مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
از هر طرف هفت که مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
میان اعضا که مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
اهصا عند امتداد مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر

1

در مضمون

هرگاه در دم دیکه از ایندو برده باشند از ذات الحجب صحیح گویند و اگر در دم
 برده هاق باشند که ما بپس هر یک از دودند است یا برده گردان برون است
 دنده کشیده است از ذات الحجب فالطاهر صحیح گویند و اگر در دم در برده باشد
 که کشیده است یا مسخو انلو و نه هاق که در آنها هم رسیده که با اصطلاح اطبا آنها
 اصطلاح خلفی می باشد انما ده سخن است از هر طرف سخن از او مشهور گویند
 و بعضی بر سبیل ترادف هر یک از آنها ذات الحجب و مشهور بر صام گویند
 بعضی بر خلاف آنکه اصطلاح کرده اند معانی چون خفاش در اصطلاح
 و غیره در اصطلاح هر نسبت یکی آنها به غیره بنا بر اصطلاح و دیکه
 و گاه در دم در رسیده که سینه را بدو قسمت کرده پس اگر طرفی باشد از بر مکتب
 با سخنانها سینه از ذات الصلده گویند و اگر در طرفی باشد که فصل است
 پشت از ذات الرضی گویند اما آنست که جناب صاحب کاه سبب سخن باشد
 سینه ای است و در معانی عالم اینکه در با جزوی در معنی مجمله و تکلیفی و غیره
 شده

شد یا بدو نفس زدن در دم در سخن است و در سخن او برود که اجابت
 دهکای مجنده و اگر انبست که شکر خشکی و هاق و شونت نباری بی
 حجاب و هذیان و غیره باشد و او و علامت در دو صورت هاق در ذات الحجب
 انبست که اگر بر سر در وضع مشهور دگر اطبا از لغت میگویند و در سخن سینه
 علاج فصل با سلیق از طرف مخالف وجه بکشند و اگر قوی باشند خود بکشند
 نفس زدن که یکبار زدن و اگر یکبار زدن و قصد با یکبار زدن است و هر عمل آنکه
 در یکبار زدن است از طرف مخالف وجه و نیست لهذا فصل اول در موضوع
 که در صامه خلاصه اخبار و یکبار زدن من فصل در روند هم انفع از
 سایر ایام باشد و در سیم و چهارم بدین ترتیب بود که اول تا چهارم
 عمل آمده باشد در پنجم مهمل باید داد و اول در پنجم فصل باید که در وقت
 مهمل باید داد و اگر در پنجم قبل نماید باشد البتة فصل در هفتم گناه
 که اگر از هفتم بگذرد و یکبار زدن از جانب مخالف باید عمل این کار از جانب صحیح

باید که در جنبها بعد از چهارم از اجابت صحیح و موده اند خیر تا هفتم
 هاق و بر روی باشد از جانب مخالف فصل کرده ام و در اینجا هاق یا هاق در هفتم
 اجابت مخالف عمل از هفتم مهمل از فصل با سلیق و دگر از اجابت صحیح در
 مهمل او زدن و اگر در هفتم مهمل نیاید در دهم و اول از دهم و اگر بر
 اجابت صحیح حمایت در میان شان بکشند در هاق که اگر از هفتم مهمل باشد
 باز محتاج است که در هفتم باشد حمایت و خواند که در شیخ الینس خوب است
 میانسبیر کرده اگر از دهم صحیح نکند و نیز باشد یا اگر بکند که در فصل
 با آنرا سخن فرزند است و صحیح نکند نفس و بسیار از خون باشد در هفتم
 یا چهارم یا باین دهم که هیچ خون را که میزدند فصل با سلیق از اجابت
 فا که خون زدن و نیز باشد حمایت بسیار و ناسر بلکد و اگر علامت فصل ماه
 و مانع از هذیان گفتن بسیار و در چهارم بسیار صحیح باشد یا فصل
 از اجابت صحیح یا اجابت هاق از اجابت صحیح بگذرد هر چند از زدن او
 کرد

کثیر منع از خون گرفتن بعد از این دهم کرده نهایت شیخ الینس با احتیاط
 مخیر کرده اما او اول و اول منصفی از اجابت سبب است از هفتم و اول
 بداند و در معنای هم نشانند و صواب نمایند با شیخ هم که در معنی
 و شربت بقصد باشد و نیز اول از هر یک که باشد چهار معنای قوی و طبع
 نیم معنای بد دهند و در آخر روز نماز مهمل از نماز بد و طبع ناخوشگوش
 عرف بدینهم که در دهند و در پنجم باشد مهمل بد دهند با و در هفتم و عبا
 سبب است از هر یک باین ده تا شکل بقصد کل نیل و پنجم خطی خوار و در هفتم
 در معنای و همچنین شیخ است طبع و چهارم چهارم که در معنای
 با دام سبب است در معنای و هم چنین مهمل با در هفتم و دهم و در هفتم
 نیز بد دهند و در شانزدهم اگر در معنای باشد باشد و در هفتم و دهم
 باشد از هفتم مهمل و در سایر ایام همان منصف را در وقت مشکل
 و با سایر بخوابد باشد در مهمل و منصف در معنای بد نکند از اضافه
 شد

دست اندازد بنا
 هم نشاید و اگر
 سبب فصل تا
 سبب طبع
 مرض
 بود

و در این درواها بعد از سه روز اول در این روزها که بعضی در اول
 و این می تواند در هر که بعضی منجمان در بعضی اوقات ماه شیر با چهارم
 شربت بنفشه و بعضی منقار و بعضی با شیر در بعضی اوقات باشد با اکثر
 نه بود ایستور مسطور بدهند و ماه شیر بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 و اگر خورد باقی از ماه شیر و بعضی در بعضی با کدو یا کدو در بعضی
 هم می تواند و اما چهارم منجمان در بعضی در بعضی در بعضی با اسفنج
 که خواسته با آب و اگر بخورد بسیار باشد شیر و هم خندان نیز اضافه
 نماید و بعضی ماهی منجمان در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 اگر در بعضی ساکن شده باشد و بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 اگر در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 چهارم اگر در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 منجمان در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 بعضی در بعضی

در اول

و در منجمان که در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 نمایند و اگر سبب عدم بلغم باشد علامتش سنگی است و سخت و حج و
 به یکی بول و غلبه این و سوزن علامت آن که در بعضی در بعضی در بعضی
 و از آن در علامت بلغم سفیدی نفس خط است با اندک در بعضی در بعضی
 و این سبب علاج در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 چنانچه در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 از در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 و به بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 از این است چنانچه اکثر المباحه اند که این نوع قائل است علامتش شده
 همان علامت است که در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی

اولی علامات سیاهی نشت است و در بعضی در بعضی نشت و بعد از آن که در بعضی
 بسیار مشکل که در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 به بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 جاست مخالف و بعد از آن از جانب و بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 و در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 یا ششم غلبه قلب شحم خطی خازن و غلبه قلب شحم خطی خازن
 از هر یک سه روز منقار غلبه سیاه است از هر یک بیازده در بعضی در بعضی
 در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 با دام منجمان منجمان با بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 او که در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 ششم در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 سالک شده بود سیاهی سیاهی نشت بر طرف شده است و بعضی در بعضی

بعد از یک سه روز و بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 سه روز و بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 منجمان سایر ایام و در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 که در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 که در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 مشرب و در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 زرد بود در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 از جانب و حج که در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 حجامت میان شماره که در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 که در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 چهارم چون آنکه در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی در بعضی
 سالک شده بود سیاهی سیاهی نشت بر طرف شده است و بعضی در بعضی

دوشان در هم سهیل مشرف به ستور مذکور در دم و در و سپهر بنور آدم
چون بقدر وسع و تنب و بدست هم بنور سهیل مشرف به ستور مذکور
رفع شد و صحت حاصل شد باذن الله تعالی اما ذات الحجب بمثل الجرح
در اسباب و علامات و ملابجات با ذات الحجب هیچ صفت است مگر آنکه در
از عالم اندست و صبح جلالت به یونانی و سایر ناخوشیها و علامات آن
مگر است و بسیار باشد که در صبح دم در ظاهر باشد و استواء اضلاع در
بیشتر است و صفت در این نوع بسیار است و علامات و علاج هر یک در
و اما مشغول امتی و صفراوی و بلغمی و سوداوی است که در صبح مذکور شد و سواقی
علامت آنست که در ذات
الحجب مذکور شد
در مشغول امتی
در نهانیت که در
هم رسیده و علامت آنست
آنکه حلیل از نشانه
با چشم یا چشم خسته کنند به ستوری که در ذات الحجب و ملابجات
در عرض

ذات الحجب مشغول
و صفت صبح

و بعضی سهیل مشرف به ستور مذکور باید سهیل را اخفان بعمل آورد
باقی علاج از ضد و منفع و برید و غذا اخفان علاج ذات الحجب است
و نفع اضلاع در خصوصه کمز از ذات الحجب است اما ذات الحجب در ذات
علامت هر یک از دموی و صفراوی و بلغمی چیزی است که در ذات الحجب
مذکور شد و سواقی آنکه در ذات الحجب و جمع و ابتداء در کوه
تا الحوائج است و اینها سینه و حلیل نظر برین نوع مذکور و سهیل را
کتید و در احتش و این است که بر پشت یا بر پهلو بخوابد و در ذات
و جمع در همه هفت است بسیار باشد و حلیل بر پشت بنشیند از خوابیدن
بچرخ است نظر بنویسند آنکه در هر گاه سر میگرداند نشانه جمع مضمض
ملبوس و علاج آن هر یک از اینها بهیندهان علاج آنرا و ذات الحجب
سواقی آنکه در ذات الحجب و در ذات الحجب بر پشت بنشیند
اید و جمع از هر یک از ذات الحجب و ذات الحجب در وسط

ذات الحجب مشغول
و صفت صبح

و جانب مخالف و موافق میندازد فضل در ابتدا از طرف راست و بعد از آن
از طرف چپ باید که در هر گاه میان لبتهم در هر یک از امراض مذکور
و امتداد خط غلیظ باقی باشد و تنب و نمانت تخفیفه اشتر باشد و صفا
در بلغمی هر یک از امراض مذکور شربت زرفانی که در سر مذکور شد
شیره کمرک و ملابجات بسیار از حجا و مقال تا هفت مقال بدهند و اگر
سوزش استقال که باز در سر مذکور است بعد از نیم مقال با شربت زرفا
ضم نمایند شاید و اگر بعد از تبستم سوزش تخفیف نیافتد باشد وضو
در صفراوی و خط خندان غلیظ نباشد الکتابی زخم که در وصفه
خیار از هر یک سدر مقال و شربت بنفشه چهار مقال با ملابجات
مقال از سوزش معال از جویدند مانند نمانت تخفیفه یا بید
و با آنکه هرگز در دم
مذکور بود و در کباب از در پیشتر بنویسند از شدت جمع ذات الحجب و ذات
در فرزند

ذات الحجب مشغول
و صفت صبح

و غیره اندک از یک و هر گاه جمع با اکثر آنها جمع شوند و علامت اجتماع جمع
اکثر با جمع مواضع نهوده است و علاج بسیار مشکل است چنانچه اکثر الیاب
نوده اند هر حال علاج هر یک همان علاج صفراست با نهایت اهتمام و استعجال
خارج بر جمع مواضع که جمع دارد ذات الحجب و در ذات الحجب هر سهیل
از خون یا بلغمی یا صفراوی و گاه هست که سبب آنرا در حایت که
از دعا فر نازد و اکثر از انتقال ماده مخاف بسیار شده و گاه از انتقال ذات
و گاه از انتقال سرسام بهر سهیل بهر حال یا دموی یا صفراوی یا بلغمی است
از خون باشد علامت شربتی و سر زرفانی نفس شدید در دموی است
با سنگینی چنانچه که بر سینه کشان به سینه کشان در ماند و عدد اکثر است که در
در امتحان چنانچه که در گذشته است تا الحوائج است و اینها سینه و حلیل
هر سهیل و گاه در زنیست آنها نیز میاید و سر بخار وضو صاف غلیظ
کنان که با چشمی در آن که در اندر سر چشمها در دم و برآمدن

ذات الحجب

اول همان است که در شرح او را با صاف بر رویدنا مستقر بر او برین معنی کرده
 در مثل خود از شمع ششانی سفید از هر یک سر سفید منتهی به سفید است
 سرخ و خود قاعدی همین سرخ و سفید از هر یک یک سفید است منتهی به سفید
 یک سفید است و سفید اول با در برابر او است سبب با نبات یا قله قوام آورده
 که بر شند و آن یک سفید است تا سر سفید میماند و سرخ میماند و آنجا از سر سفید
 که در شمع است و سرخ یا قوی که اگر از اجزا اتفاق دادند که در قوت قلبه و صفا
 که در شمع است و سرخ بود با شند و سرخ است و در آن است و در آن است
 شش سفید است و در آن سفید است با قوت در سفید است یک سفید و در قله
 یک سفید است لا جود یک سفید است و در آن سفید است و در آن سفید است
 طبیبی در هفت سفید و در آن سفید است و در آن سفید است و در آن سفید است
 در سفید است که در شمع است و در آن سفید است و در آن سفید است
 در سرخ و سرخ است که در شمع است و در آن سفید است و در آن سفید است
 کلاویز است

مغز و قوت

کلاویز است کلاویز است سفید است با در شمع است و در آن سفید است
 چیزی است که در شمع است و در آن سفید است و در آن سفید است
 این سفید است و در آن سفید است و در آن سفید است
 قد سفید است و در آن سفید است و در آن سفید است
 سفید است و در آن سفید است و در آن سفید است
 با هم بر شند و در آن سفید است و در آن سفید است
 نفع کند اول در آن سفید است و در آن سفید است
 اما سفید است و در آن سفید است و در آن سفید است
 کل کلاویز است و در آن سفید است و در آن سفید است
 یک سفید است و در آن سفید است و در آن سفید است
 هم سفید است و در آن سفید است و در آن سفید است
 هلیله در شمع است و در آن سفید است و در آن سفید است

در شمع است
 در شمع است
 در شمع است

لحم و ماه سفید است و در آن سفید است و در آن سفید است
 سوزنا سفید است و در آن سفید است و در آن سفید است
 با کشته سفید است و در آن سفید است و در آن سفید است
 ظاهر باشد و در آن سفید است و در آن سفید است
 دست بکند و در آن سفید است و در آن سفید است
 سفید است و در آن سفید است و در آن سفید است
 از سفید است و در آن سفید است و در آن سفید است
 تا در سفید است و در آن سفید است و در آن سفید است
 باشد و در آن سفید است و در آن سفید است
 سرخ است و در آن سفید است و در آن سفید است
 سفید است و در آن سفید است و در آن سفید است
 کلاویز است

شربت کلاویز

منش و کلاویز است و در آن سفید است و در آن سفید است
 سفید است و در آن سفید است و در آن سفید است
 در آن سفید است و در آن سفید است و در آن سفید است
 در شمع است و در آن سفید است و در آن سفید است
 قائله در شمع است و در آن سفید است و در آن سفید است
 یک سفید است و در آن سفید است و در آن سفید است
 سفید است و در آن سفید است و در آن سفید است
 در شمع است و در آن سفید است و در آن سفید است
 سفید است و در آن سفید است و در آن سفید است
 سفید است و در آن سفید است و در آن سفید است
 سفید است و در آن سفید است و در آن سفید است
 سفید است و در آن سفید است و در آن سفید است

در شمع است
 در شمع است
 در شمع است

سبب است و هر چه مناسب است و در آنجا صفت متاخرین مردار بدد
مثقال اضافی است و در آنجا اصل نیست و اگر در این نوع احتیاج به سهل
باشد منتهی کرد و نوع ساق و مژده شد و چون نیل و واسطه خود
پرسید و نشان نشان فرماید و بدین شربت به سهل اراج صفت یکم
بیمه و در وقت این صفت حال که در ده روز بد و در وقت این صفت با
اوجن صفت نماید و اگر احتیاج نکند با باشد مگر نماید تا قطع اضلاع
شده و مفرجات و مفرجات نماید بلغم نماید و در وقت این صفت با
شود و در قطع امراض سود و در خصوصاً صفت قلب و در معاج به کثیر است
امراض و تا مع است با یک در روز سه مرتبه و سه مثقال بلغم مثقال
از این صفت را در روز سه مرتبه و سه مثقال بلغم مثقال
در وقت این صفت با یک در روز سه مرتبه و سه مثقال بلغم مثقال
تبدیل نماید در وقت این صفت با یک در روز سه مرتبه و سه مثقال بلغم مثقال

امراض
مغزین
مغزین

مثقال

در مثال سخن و تا سه مثقال از آن که بید و بیخه با سه مرتبه و سه مثقال
او در وقت این صفت با یک در روز سه مرتبه و سه مثقال بلغم مثقال
بیمه و در وقت این صفت حال که در ده روز بد و در وقت این صفت با
اوجن صفت نماید و اگر احتیاج نکند با باشد مگر نماید تا قطع اضلاع
شده و مفرجات و مفرجات نماید بلغم نماید و در وقت این صفت با
شود و در قطع امراض سود و در خصوصاً صفت قلب و در معاج به کثیر است
امراض و تا مع است با یک در روز سه مرتبه و سه مثقال بلغم مثقال
از این صفت را در روز سه مرتبه و سه مثقال بلغم مثقال
در وقت این صفت با یک در روز سه مرتبه و سه مثقال بلغم مثقال
تبدیل نماید در وقت این صفت با یک در روز سه مرتبه و سه مثقال بلغم مثقال

صفت

ما

بسیار است و هر چه مناسب است و در آنجا صفت متاخرین مردار بدد
مثقال اضافی است و در آنجا اصل نیست و اگر در این نوع احتیاج به سهل
باشد منتهی کرد و نوع ساق و مژده شد و چون نیل و واسطه خود
پرسید و نشان نشان فرماید و بدین شربت به سهل اراج صفت یکم
بیمه و در وقت این صفت حال که در ده روز بد و در وقت این صفت با
اوجن صفت نماید و اگر احتیاج نکند با باشد مگر نماید تا قطع اضلاع
شده و مفرجات و مفرجات نماید بلغم نماید و در وقت این صفت با
شود و در قطع امراض سود و در خصوصاً صفت قلب و در معاج به کثیر است
امراض و تا مع است با یک در روز سه مرتبه و سه مثقال بلغم مثقال
از این صفت را در روز سه مرتبه و سه مثقال بلغم مثقال
در وقت این صفت با یک در روز سه مرتبه و سه مثقال بلغم مثقال
تبدیل نماید در وقت این صفت با یک در روز سه مرتبه و سه مثقال بلغم مثقال

بسیار است و هر چه مناسب است و در آنجا صفت متاخرین مردار بدد
مثقال اضافی است و در آنجا اصل نیست و اگر در این نوع احتیاج به سهل
باشد منتهی کرد و نوع ساق و مژده شد و چون نیل و واسطه خود
پرسید و نشان نشان فرماید و بدین شربت به سهل اراج صفت یکم
بیمه و در وقت این صفت حال که در ده روز بد و در وقت این صفت با
اوجن صفت نماید و اگر احتیاج نکند با باشد مگر نماید تا قطع اضلاع
شده و مفرجات و مفرجات نماید بلغم نماید و در وقت این صفت با
شود و در قطع امراض سود و در خصوصاً صفت قلب و در معاج به کثیر است
امراض و تا مع است با یک در روز سه مرتبه و سه مثقال بلغم مثقال
از این صفت را در روز سه مرتبه و سه مثقال بلغم مثقال
در وقت این صفت با یک در روز سه مرتبه و سه مثقال بلغم مثقال
تبدیل نماید در وقت این صفت با یک در روز سه مرتبه و سه مثقال بلغم مثقال

مثقال

مثقال

مثقال

که معرفت با تشنگ و این در اول الزامه از بسبب است غیر معانی بد
شدن این در میان مردم متناهی شده بهر حال چیزی جز جالبه و
در غیره مشاهده اما این عبارت است و در بعضی در طریقت خلاف
نشیانیست و قول اینکه با بوی است و مجاورت با بوی که الحال شریف
است
مفاد است کب طویبت میکند و طویبت ضعیفی نیز در وجه آن آورد
ضمیر آن سایر افعال است اما مواضع آن مقوی حرارت غیر نیست ^{طلب} مقوی
و در مانع و کبر و معده و مقوی باه و پاک کننده روح و خون از کافا
و سر هم انقود در عروق بدن و در از الترقیح زنده و خفیه و سفا
و لایق
خصوصا تشنگ به علت است و در دفع کله عجز و در جمع او را معیبه
سودا و غیره مثل تب و جوع و بواسیر و اوجاع معاصر و داء العقب و داء
و بقیه در بعضی سیاه و مالم و لیا نافع و در دفع مواد زله و زهر که در بدن
برود و در مودن مواد از داخل بدن بظاهر طبله در دفع سمیت اخلاط و
قطع

از دفع بوی

و قطع عادت آمیزن و خوردن الما من و اوجاع منهنه مجرب و در مجموع آنچه
مذکور شد بدانند یا من از سایر معالجات استعمال آنست ^{استعمال} حاصل شد
و تجارب دیگر در سینه و از آنست که میگویند بر روش ایشان از بوی آن است
و بدانست یعنی است که مشهور است که این بوی آن حلال غلمان و خوردن
بالجهد و او مفری با این عموم نفع الی الان مشاهده شده و حلال آنست
میباشد که کتیمی از انعام استعمال آنست و از نافع باشد و اینکه در بعضی
از جربا در بعضی از اینها مشاهده شده باشد مستند علم
بهرج متاسفانه مزاج در این خواهد بود و نیز از آنست که متصف
عشره باشد اول اینکه باقی باشد یعنی نرم و بعد از این وصف در بعضی
میکنند و هم معوج هم نیک باشد هر چند سینه استگین تر است آنها
سینه و دلیل جای فکری نفع است که اگر که باشد و سطح ظاهر
مستوی باشد و از هر طرف شاخه نماید باشد جربا و خلاف این باشد
معلول

بهرج متاسفانه

که از اینها هم که در طویبت نشود و ما با بوی و بیس بلوغ است و است
انست که هنوز در حال خود سینه برود و در اول چهارم آنکه در بزرگی
و در کجی متوسط باشد و اگر سایر آن خوب باشد از اطراف در بزرگی
و در بوی است ^{بیش} آنکه ظاهر ^{بیش} اینها باشد و نیز که از ظاهر هر
با این باشد سینه و دلیل است که در اول ظاهر هر ^{بیش} حاصل شده
نشتم آنکه سنگین باشد و اگر سبک ^{بیش} کفتر شده و قش ^{بیش} طرف شده و
بسیگنی نیز دلیل ^{بیش} از اینها است ^{بیش} هفتم آنکه هر زده نباشد ^{بیش}
آنکه قش ^{بیش} ضعیف شده هشتم آنکه زده نباشد ^{بیش} نام آنکه بوی ^{بیش}
باشد هم آنکه از معتدلات و معتدلات او را محافظت کرده باشد مثل ^{بیش}
و در کجی ^{بیش} و انانید و دیا و هم با این و از مجاورت چیزهایی که ^{بیش} خفیه مزاج است مثل کافور
و چند وقت ^{بیش} قش ^{بیش} شرط ^{بیش} است ^{بیش} بر اکثر دواها و وقت ^{بیش}
ضل ^{بیش} است و با این ^{بیش} فصل ^{بیش} است ^{بیش} و در ^{بیش} است ^{بیش}
بکار مزاج

که از اینها هم که در طویبت نشود و ما با بوی و بیس بلوغ است و است
انست که هنوز در حال خود سینه برود و در اول چهارم آنکه در بزرگی
و در کجی متوسط باشد و اگر سایر آن خوب باشد از اطراف در بزرگی
و در بوی است ^{بیش} آنکه ظاهر ^{بیش} اینها باشد و نیز که از ظاهر هر
با این باشد سینه و دلیل است که در اول ظاهر هر ^{بیش} حاصل شده
نشتم آنکه سنگین باشد و اگر سبک ^{بیش} کفتر شده و قش ^{بیش} طرف شده و
بسیگنی نیز دلیل ^{بیش} از اینها است ^{بیش} هفتم آنکه هر زده نباشد ^{بیش}
آنکه قش ^{بیش} ضعیف شده هشتم آنکه زده نباشد ^{بیش} نام آنکه بوی ^{بیش}
باشد هم آنکه از معتدلات و معتدلات او را محافظت کرده باشد مثل ^{بیش}
و در کجی ^{بیش} و انانید و دیا و هم با این و از مجاورت چیزهایی که ^{بیش} خفیه مزاج است مثل کافور
و چند وقت ^{بیش} قش ^{بیش} شرط ^{بیش} است ^{بیش} بر اکثر دواها و وقت ^{بیش}
ضل ^{بیش} است و با این ^{بیش} فصل ^{بیش} است ^{بیش} و در ^{بیش} است ^{بیش}
بکار مزاج

استعمال شریقی

کبریا که از روی کرده بلو بنویسد که از خلاص روز غفلت و غفلت او با
روز دوم هکذا تا آخر باره که همان زینب میباشند و در هر روز
و یکبار نصیر بجهت از ایند و هر قدر بود نیست چه خوردن و هر قدر
برود و غذا معاسد میباشند و در این ترتیب و عله ایام خوردن خوبی
بار و یکبار بپوشیدن کلاه است بسیار و شکل و خلایق صنعت و صنعت
است که چو شنیده او را هر چه بسیار و در مصلحت است باشد ضبط نموده
سایه و خفت کند که از وقت سخن باشد و در ایام جمع کند
مبارک و فراخ اندازد و چنانچه کرده و هر روز یکم سخن از آن با اول روز که
کتابت می شود و در هر روز که در اصل سخن مذکور خواهد شد سخن
و بعضی از اینها بنویسد و اگر چه سخن کند و اگر چه سخن کند و از اینها
دو روز بخورد بهتر است بسم الله و ایام استعمال آن تا یکم فرستد آن
و از عجم زود و در هر یک از آن که در هر روز یکبار در وقت
روز و وقت

و چه وقت بیرون آید و اگر چه ملاقات اینها در هر روزی باید بتبدیل
که در ایام سخن از آن که در هر روز یکبار در هر روز یکبار در هر روز
در ایام سخن از آن که در هر روز یکبار در هر روز یکبار در هر روز
حرکت و غنچه ها و در هر روز یکبار در هر روز یکبار در هر روز
انکه از غنچه ها و در هر روز یکبار در هر روز یکبار در هر روز
نفس که در هر روز یکبار در هر روز یکبار در هر روز
و در هر روز یکبار در هر روز یکبار در هر روز
سوق الامضا نیز در هر روز یکبار در هر روز یکبار در هر روز
نفع است هر چند در این زمان و اما در هر روز یکبار در هر روز
بلاغت سخن از این است که لیس الیه فی ایامها کلاما
فیما العجب العجیب لهذا من در هر روز یکبار در هر روز
بکم این بلوغی در هر روز یکبار در هر روز یکبار در هر روز
خیا که جنم

هان تا چو سخن از آن که در هر روز یکبار در هر روز یکبار در هر روز
نموده و کار و دنیا و اینها را در هر روز یکبار در هر روز یکبار در هر روز
ان وقت خوردن فلک کند سخن از آن که در هر روز یکبار در هر روز
مخلی و غنچه ها و در هر روز یکبار در هر روز یکبار در هر روز
مخارها رفتند ایامی تا آنکه در هر روز یکبار در هر روز یکبار در هر روز
سبب تفرقه باشد در هر روز یکبار در هر روز یکبار در هر روز
اینان صاحبان از این سخن و در هر روز یکبار در هر روز یکبار در هر روز
این سخن شایسته و کامل باشد و چنانچه حال مشاهده شد از این
بیکر مواضع بودند و هر یک از آنها با اینست و چون در هر روز یکبار در هر روز
بیمت که هر چه که بر هر روز یکبار در هر روز یکبار در هر روز
ان روزم افکار شریف و شریف است که در هر روز یکبار در هر روز یکبار در هر روز
نک فصلی و اعضا و مختلف در بیان است این سخن و نطق احوال این سخن است

فایز نیز مقتضی است بنای سخن خوردن و غنچه ها و در هر روز یکبار در هر روز
طبع شده و در هر روز یکبار در هر روز یکبار در هر روز
عینه خصوصاً هر که در هر روز یکبار در هر روز یکبار در هر روز
نرمند و در هر روز یکبار در هر روز یکبار در هر روز
انکه در هر روز یکبار در هر روز یکبار در هر روز
نام انکه از اینها در هر روز یکبار در هر روز یکبار در هر روز
مگر صاحبان از هر چه که در هر روز یکبار در هر روز یکبار در هر روز
بلکه سبب بتبدیل مینویسند خصوصاً هر که در هر روز یکبار در هر روز
نرمند و در هر روز یکبار در هر روز یکبار در هر روز
الیه نیز در هر روز یکبار در هر روز یکبار در هر روز
از هر چه که در هر روز یکبار در هر روز یکبار در هر روز
و از هر چه که در هر روز یکبار در هر روز یکبار در هر روز

حلا مده باشد صدان ان نهایت احتیاط باید کرد زیرا که بدین واسطه استقامت
 اینده نهایت لطافت بهم رسانند و بعد از عرق مسامات نیز منفع شده
 بود و هر ای در ضد تحلیل و تلیق که مطلوب است حاصل میشود بل چون آنکه در
 صفتین بر بدن متعاقب سبب غلظت عظیم میشود و مقابله آنرا در غلظت این با
 کرد که هر چه جسم صلبی را که خراشند و در کمال خراشند یا آنکه کوبیده شود
 یا نشی می میکنند و بلا ضرر ای به میانند از تنه تا بال اندا بروی می شود
 در زمانه و همچنان از آنکه در بدن انسان چه خواهد کرد معاندهم آنکه احتیاط
 نماید از امور که خردت زمین شود که معالجه آن مانع خود را بخواهد باشد
 باید مضمون داشت و ترک خوردن چیزی کرده که در غیر امور خود نشود و سعی در
 کشیده بجا برده شود اما طریق استعمال آنرا نیز بشود و معنی بخواهد رسید و
 بجهت یکی با صفتی و دیگری بطریق خود اما آنچه از هر جهت در این فرقی
 و این فرقی مندرجه در طریقه و کثیره و فرقی در هر سفل است و این فرقی در این فرقی

طریق نوبه

از طرف

که هر دو هوا همچیل و نامناسب نیست و مکان غیر صلیبمان از هر جهت
 و آنچه بطریق نوبه است با کثر از جهت موافق و بیج میسر هر گاه در اوقات
 شرایط عمل ایاز مقدار جنی و مقدار ارب و غیره موافق از اجزای عسلت البیه
 مضر نیست و بعد از جهت نافع است و در مقدار اصلاح از جهت نوبه
 طریق است اما چه جنی بطریق چنان است که بعد از تقیه مناسب هر فرقی
 از منش متعال تا هشت متعال او را بسیار باید که تخمینا مقدار در کار
 کند و در همین وقت که در این جهت مانند آن شده باشد جدا کنند و بعد
 از آن وقت که کشند و شب در یک یا الله فرق کاوندان و کلا در یک
 و مشاهده بحسب مراتب نجیسا اند و در روز دیگر با یکی نیم از بدن شاه
 در یک سنگ یا سفال یا مس تا در قلع کر بوی آن نیز یکی از اندک
 باشد و اطراف از این جهت گرفته باشند باقی بسیار ملا می شود تا
 در سل و معلی که در وقت آنکه در بنصف وسیله با این خواست که سود

طریق سنگ
جیبی

در وسط سر بوی کرده نصف این صفت را با جیبی در در یک کشند و جیب
 یا در یک انداز که کمتر موضع اندازه در اینها قیچیچه نصف در یک کشند
 برینند و سودا خراشند و کشند و بعد از آن چوب کشند و بعد یکدوم فرقی
 در سل و سودا خراشند معلوم کنند که این موضع اندازه رسید و یا نه
 بنصف رسید و یک روز آن با بردارند و یکتا آیند و هر چه بر روی کوی
 نشسته طرف خود را بطرف چپ کرده و در یک در این طرف بردارند تا
 چنان بجای بریند سل و سودا خورد و دهان باید بر روی کلاف باشد
 اگر علت در حضور حاصی باشد از حضور بر روی در یک بدانند تا بخار
 بدین عمل در آن نوبه در همان وقت و بسیار بهمان که می شود
 خود را با جیبی بپزد و سر آن کشند و لغز خشک کرده و در آن بپزد
 تا بر فرقی هر دونه باشد شربا شده بعد لطافت عمل او در نهایت
 مضره در حضور حاصی باشد همان حضور هر دونه چنان بردارند و
 تمام

تمام اینها هر چه در روز دیگر صفت عمل او در اینها جیبی با سفال نوبه
 مانند و نقل از هر چه مصلح و مسیه کشند باشد در سایه خشک
 کشند و بهلیج که در روز کشند بعد از آن صفت او صلیبمانند و صفت
 صفت صفت تا سه سفالان با در و متقال بنا کرد که در نه بنوشند و بعد
 صفت او صلیبمانند و بعد بعد در زمان و بعد برادر طعام داخل کنند
 تا هکی که در طرف شب از روز صفت او شود و اگر در تمام صفت شود
 بیشتر اسفند که از نصف کمتر مانند با جیبی که یکتک با آن و او را
 زیاده باشد از این دیگر و بکمتر کشند و بچو شاند تا بر نلت برسد
 مزاج طار هشت متقال جنی کمتر از یک و نیم چنان نیست و جنی
 از هشت متقال که کشند و بدانکه صفت او از آن صفت او در مناسب است
 با جیبی میتوان هم که در چنانچه در اینها در معام از صفتی در این
 و بعضی مفاصلها را جنی با در زیاد از هر یک تا در متقال شسته لکا

مردم را می بیند و معنی است تا چهار مقدار و در این هر دو مقدار
 یک مقدار هر یک را مثل چیزی درین کند و داخل کند و در این طریق
 مذکور شد از شرط هر یکی را باید عمل آوردند و البته در این طریق آنچه
 مذکور شد از شرط هر یکی را باید عمل آوردند و البته در این طریق
 ترخی و تک لازم است و چون خوردن آنها منجی گویند و درین
 بطریق قصه است اما استعمال آن بطریق قصه همان است که از دور
 تا شش مقدار از اجزای مزاج مابین تا یک هفتاد و دو روز نشاء
 این چو شفا و چون نصف رسد صاف کنند و ضبط کنند در این
 در بخان از گرم کرده با بنان سفیدان هر یک مقدار تا سه روز نشاء
 باقی را بوی آب بوشند و مناظر در معین چو و آب این است که
 المزاج و خیف جنی را مگر بکشد و تا شش مقدار بکشد و آب در هر یک
 اینها بقدریکه کفایت نشکند بکشد چو برودن عطش از جنی خوردن
 بر نشاء

استعمال جنی
 بطریق قصه

بر نشاء که هر دو معنی است پس صاحبان معین مقدار این کفایت نشاء
 معین مقدار جنی تا مع مزاج و معان مزاج هر دو مزاج باید جنی را
 کمتر کنند و همچنین از بسیاری خوردن شیرینها و ادویهها و غیره
 و بعضی از سینه های ملامت چنانچه در گذشتند بخورد و صاحب مزاج باید
 و در طب جنی بیشتر میکند و آب را کمتر و در این مزاج گاه باشد که
 ادویه مناسب است مثل زنبق و در این جنی صوفی و غنی چنانچه در طریق
 تری و مدو و شد درین طریق فرقی از هم کرد و چنانچه بعضی از مزاج
 غیر جنی غنی است از جنی در مثل و در این طریق و باید غیر از آن کرده بلکه
 دیدیم که بعضی کرده و او را طریقی صحیح با طبا شیر میدهند و بکافور
 این طریق در مزاج و با هر چو جنی نیست و جنی چنانچه در مذکور شد
 مناسب است و در هر گاه با چیزی که هم نشاء از کیفیت مزاج جنی خوردن
 و آن آثار بران مرتب میشود بل در این مزاج منزه و موافق است و استقامت

در خوردن جنی در هر یک از هر دو طریق نسبت با مزاج چنانچه در
 احوال مختلف میباشد و آنچه در این از معنی و مقدار و شد و چنانچه در
 و کمتر و بیشتر هم جایز است چو اگر در کمتر از چهل روز صحیح حاصل شود که
 و اگر در چهل روز از نفع ظاهر شود و صحت کامل باشد باشد بیشتر خوردن
 و با این نظر بوجهت مزاج باید که در زمان انقراضه آنها خوردن را
 باید فرود آورد و جنی از احوال صحت که بکشد و در هر طریقی جنی
 بل چنان که تخمینا اقلتقال او را چنانستاید باشد باید داد و لهذا
 در استعمال از می توان که هیضه عبادت است از ذکر حوائج
 در بعضی طریق و در بعضی طریق استعمال در نشاء و غنی و بیشتر
 شدت عداست در عده باعتبار نشاء غذا و مواد فاسد که در بدن
 غیر حرکت مینماید و عمل بدفع میکند لهذا نشاء و غنی بسیار
 علامت فرقی است از احوال با هم و در بر خوردن و نشاء گاه باشد که

هیضه

ان با تقریب هر گاه از طوبی ان با طاعت تخمین از این معنی و نشاء
 جنی با چیزی که چنانچه در مذکور شد مناسب است و مقدار آن را باید در این
 حسب این چنانچه است چنانچه در معنی شرط است و می شود و در هر
 آنچه لازم است از مذکور شد و آنچه را بجز اینهاست حرف چنانست که
 مطبوخ خوردن که با با جلا و قور و در جلا و اگر رغبت بران باشد با
 از مطبوخ در وقت معطر میباشد باشد نان و میزای بالنک و میزای
 بست بست و خاقان و بیشتر جلا و رده باشد با شربت قند از آب
 باشد با شربت مذکور در گذشته و صاحب مزاج خارج چنانچه در
 از نوشیدنیها چنانچه شاق مثل شربت انار و میزای او همان است
 میتوان خورد و هر گاه استعمال جنی طریق قوی باشد غذا فی
 شفا و در این طریق جلا و کباب جلا و در هر مزاج جنی خوردن
 که برود و جنی بکشد از آنکه از این بکشد چو در این میله اندید و بدانکه
 مدت

معه و کوبیدن و با صطرب نیز صیاب شده که با شکر دست و پا
سرد شود و بزوی الاغری در صورت مکرر سدی کنی کشیده شود
و شقیقه او در و علیا باشد که بخفتن برسد و بعضی ماضی شود
علما چنین است که اگر یکم بخورد که از خوردن آن همان وکل بود
بیا شامه تا جمیع مواد سدی و صطرب را وضع شود و بعد از آن
تند سرد چهارهفتاد کاخ کثیر و کلاب سرد یا شامه و غذا خورد تا
وقتی که خاطر جمع شود که معده با آن شده است و بعد از آن شربت اناناد
و شرب یا کلاب یا شامه مکرر آنها بنا شده اند از آن کلاب سرد
با طیارش سرد شود یا آب سرد یا آب اناناد شرب با طیارش سرد
و اگر بعد شرب سردی اطراف مستوی بعضی سرد باید سرد شود
یا نریاق فاروق هر یک که باشد بعد و معالک با کلاب سرد
از بخار و استعمال نماید عصاره جبر التریاق علیا شامه کلاب سرد

اناناد و شربت
یا آب سرد
م

سفید پوست نار و عدس از جو خردا که پله با آب سرد
با آب به وسیله روی معده نماید و طریق ساختن شربت
منتفع است که آب نار و شربین با یکدیگر در یک پیچاق
و آب صنایع تازه هفت شقال با نوزده شکر کجاشی و نوزده شوق
بقوام او در دو طریق ساختن شربت همان است که آب سرد و شربین
مسواقی که منبها قد سفید نصف مجموع بقوام او در دو روز بود
اندر وقت سبب هر یک از اینها آن است که در هر یک از اینها
بجوشان تا برنج برسد و در آن کربج و خاکنده و غذای از
شربت و اما ال کلاب با جلا و با جلا و جلا و جلا و جلا و جلا
دست و با صطرب و سایر لطیفان سبب که در وقت سردی
کیا که در میان آن خونند که در آن در عرض تمام در حال
حل نماید این است که سبب است تا نوزده سبب که در وقت سردی

شربت
م

در سرد

بهمه مانند آفتاب خشک و تلخی هله است و شکر و قهوه و صغیر او
در روی با شربین و تلخی اجزای بعضی مینوشد و بی اشتها و سایر املاک غلبه
سفر اجازت در صلاح صغیر او مذکور شد علاج آن که در هر روز در وقت
شد و با شربین با سایر املاک برقی نماید که مواد صغیر او با این طریق دفع شود
با این حقه سکینین شده با آب که در وقت بیاشامه و انگشت با این
بر نوزاد کامل شد صغیر او دفع شود و بعد از آن شربین معده و سکون
اگر باشد شربت اناناد با عیون یا عیون یا عیون یا عیون یا عیون یا عیون
کاسخی یا تلویف یا سید اگر آنها باشد به شامه یا بند ضو نا و بد و بد
میله نماید اگر اثر به در وجود کرده باشد سکینین و بند ضو نا
عرقهای مذکوره و اگر نباشد با آب که در شامه یا عیون یا عیون یا عیون یا عیون
و اگر آنها هیچکس نباشد با آب عیون یا عیون یا عیون یا عیون یا عیون یا عیون
کرده سرد کرده بنوشند و اگر هیچکس نباشد بنوشند با آب عیون یا عیون یا عیون یا عیون
خوردند

دانه

خوردند و غذا این در وقت با نوزاد با عیون یا عیون یا عیون یا عیون یا عیون یا عیون
با سر که چند روز با این نهم دو و غذا خورد تا نوزاد با اصلاح بیاید
اگر بیاشامه باشد سکینین و بند ضو نا و عیون یا عیون یا عیون یا عیون یا عیون یا عیون
و اگر با این جمیع ساکن نشود و ملین یا سهلی یا جود و کربج که در وقت سردی
بنا شد خوردن چهارهفتاد کاخ کثیر یا عیون یا عیون یا عیون یا عیون یا عیون یا عیون
بسیا شدید باشد و شقال و شربین و جلا و جلا و جلا و جلا و جلا و جلا
اندر آن که در آن عقابان خوشند و اگر قرص بنفشه را با شربین یا عیون یا عیون یا عیون یا عیون
بازده شقال کل بنفشه کل به شربین یا عیون یا عیون یا عیون یا عیون یا عیون یا عیون
شقال او بخار است تا نوزاد بیاشامه و صغیر او با شربین یا عیون یا عیون یا عیون یا عیون
اندر یک هفت شقال بنوشند و بعد از آن نوزاد با سکون و جلا و جلا و جلا و جلا و جلا و جلا
که در وقت سردی بیاشامه و اگر سبب جمیع معده حصول بلغم در معده باشد
علامتش طویلت در دهان او بی اشتها و در وقت سردی و در حلاله است

شربت

شربت

شربت

در صغری و قی سید و بلخی نمل است و در دماغ و ضعف دماغ
 از خوردن کلفت کل دماغ افتابیت بقدر چهار مثقال طریح صغیر
 مسطیقه نصف مثقال یا با کلفت و مسطیقه هدی نیم مثقال و بعد از
 روز دو مثقال یا در صغیر که در فروردین و از عقیق اندک بزرگ
 بوشند و اگر محتاج بنور باشند که در ایام قیصر یا یکروزه
 بخورند تا مله قطع شود و اگر ایام قیصر نباشد از این سفوف بعد
 سه مثقال با آب که بنوشند ترسد و مثقال مسطیقه نصف از هر یک
 یک مثقال بنام چهار مثقال و اگر اجری این سفوف بافت شود و عقیق
 بخورند و اگر باند دماغ نوز و بعد از ایام قیصر و اگر نباشد ترسد و این سفوف
 مذکور بخورد اگر عقیق بافت شود و نیم شنبلیله و نیم شنبلیله
 موزه نیم گرم با نمل یا شامه و قی کندی تا لغم مویض شود و بعد از
 باقی چند روز مداومت بخورد کل دماغ با مسطیقه یا همچون فرود و با
 مسطیقه

با مسطیقه شها کند
 در مسطیقه یا همچون فرود و با امله و مسطیقه یا مسطیقه نوا کند و غذا
 آب و در بلاد دیگر و در مدینه ان در ایام قیصر یا در ایام قیصر یا
 شربت قند و اگر سبب جمع شده نفع باشد علامت حرکت دماغ است و در
 صغیر و در غرض نفع شکم و کت و دماغ از عقیق یا عقیق یا عقیق است که در دماغ
 صغیر بلخی مذکور شد و خوردن همچون کوفی که صفت آن این است بزرگ
 که مایه در مر که خسیانید و چاه مثقال لعل سیاه از ده مثقال مسطیقه
 زخیل از هر یک یک مثقال و در دماغی بیخ مثقال از هر یک یک مثقال با مسطیقه
 او در عمل بقوام آورده بسرشدند شربت مسطیقه عقیق یا عقیق یا عقیق
 و این از فرودین بیجا نافع است و در دماغی ضعف صغیر و اگر سبب ضعف
 قیصر و صغیر یکی از اسباب جمع مذکور باشد علامت دماغی صغیر یا عقیق
 شد و اگر بدون اسباب مذکور باشد ضعف دماغی نالی و صغیر یا عقیق
 خوردن ماله پروده و در اوله بروده است با مسطیقه یا با مسطیقه یا عقیق یا عقیق

بجرن کوز

طوبه شربت قوا کر
 با حرارت دماغ باشد بخورد و در اول جمع صغیر مذکور شد و در شب
 و شربت قوا کر و شربت بر لوط طماشیر یا در طماشیر و شربت قوا کر این است
 آثار و شربت و آب بر توش و شربت و آب سبب قوی و شربت یا در دماغ
 و شربت از هر یک یک مثقال و در نمل و نصف یکی از اینها با نمل مجموع
 صفت شربت صغیر یا عقیق یا در دماغ و طریح صغیر یا مسطیقه شربت بر لوط طماشیر
 سرد و در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ
 نوش در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ
 عقیق که صفت آن این است عقیق یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ
 زعفران پوست قیصر و قیصر یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ
 سبب شربت کلاب از هر یک یک مثقال یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ
 چاه مثقال او در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ
 دماغ و مثقال یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ

بر شربت

چشمه است در جمع مثقال مسطیقه یک مثقال بنام قیصر و مثقال اجزای
 کوبیده یا بنام بقوام آورده بسرشدند شربت مسطیقه و شربت مسطیقه و شربت
 اطریح صغیر و علامت بر آن مدا و انواع جمع صغیر و ضعف دماغی
 و بعد از تقویت در ضعف صغیر که با طریح و در وقت صغیر و در دماغ یا
 علامت همان است که در دماغ جمع صغیر بلخی مذکور شد و خوردن شربت
 نافع و در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ
 کرده و صفت شربت شنبلیله این است شنبلیله یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ
 کل سبب سیخ اسار و در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ
 صفت مثقال اجزای صغیر یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ
 قند بقوام آورده بعد از آن مسطیقه یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ
 در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ
 مغز هر دو با کلاب شربت کثیره یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ یا در دماغ

صفت شربت شنبلیله

میلتانند و در اطراف جانش توجیه با کتاب مطهر و شام و برادران
سوفوا رسوا در دیگر کثیر الفتح و غیره منصف عثمان و سواله منضم
ناقص منصف طلب فی نظرات قدس است از نیم منقال بایک منقال در نیم
عجز هضم منقال سباز طعام باید خورد و منقال این است قمر مزاج
حل بود اساز و نه حکم کربت هلیل کالی نشسته و نجسند تا دم تنگ
کر مایه در چینی فلفل از فلفل زنجبیل و فلفل نارغان جوید با فلفل از
یک دو منقال منقال غیر که در از هر یک یک منقال نبات نشو برادر
اطراف آنم که پسته با هم مخلوط نمایند تا در قیصر که در پسته مانده است
اجزاء این سوفوا است و چون حال منقول است بر دندان مستعمل
قرن کربار است که از دره شده در دهها که سبب این اجزاء در
دندان است و در دهها و عمل این درج مابین ناف است تا پشت
و طرف راست و چپ نیز میل میکند و غیره و جمع در دهها این است
سبب

صوفوا رسوا

نوی

سبب آن علم بلخی که در دره ها مخلوط با نقال شده و باعث جیب اینا گردید
یار می است غلیظ که از دره ها غلیظ همیوس نند یا نقال است که خشک
شده و در دره ها عجیب ماند است علاج آنست که منقح از غلبه قلب با
داز یا نه بیجا می از هر یک دو منقال سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
با دام تلخ دو منقال سبب سبب که در کوفت است و قبل از منقح در
منقال فرود بند و شیاف از ننگ و مشک و بویه ارمی استعمال نمایند یا
شاق از ساون و مشک و فلفل و غم غمظ با کل بنفشه و مشک و نیک با
و غم غمظ هر یک که باشد و اگر هیچک نباشد ننگ که در کوفت است
کشور شده و جمع ساکن شده با و احتیاج منقح است که صفت این
منقال قلب داز یا نه بیجا می از هر یک منقح کوفت سبب کل الملک
شنبلیله اصل السوس کا و زباز از هر یک دو منقال سبب سبب سبب
و بنفشه تلخ و از هر یک دو منقال شیره قند کاف کرده منقال

صفت سوزن این است

کدرم ده منقال باب بره چند ده منقال بود چینی که منقال را که بنا
بوده ای نیم منقال ملک طعام که منقال روغن بادام تلخ و او که باشد
شیرین منقال اول منقال با که منقال روغن بادام بریزد بعد از آن
اجزاء این منقح که در دهها و ضمیر بریزد و اگر تمام اجزاء این منقح
نشود هر چه با هم رسد کاف است و مقدار او طبیعت کثیفه است
بعد از آن خود ای باد چینی و زیره و زعفران میلتانند و از آن بسیار
البترا حران میلتانند که بقدر جمع بعد از خنثی باشد و در دیگر آن منقح
در دهها بعد از احتقان نمایند تا ماده باله روض شود و اگر سبب
غیر از اسباب مذکور باشد از عالم و سایر اجزای که مذکور شد
در جمع بطیب عاوه است چرا که در عرف هم پیش گویند
حکمی است از دره که منقل مقعد است از اعمای مستقیم گویند
از برای بعضی بر آن قبایب حرکت منضم بنشیند و کل در وقت از حالت
کام

باب زیره و بنفشه

کاف مخلوط منقح که گاهی بنفشه سبب که با باشد که در وقت کوفت زده باشد که
با این در دره میر میخته باشد و سبب این حالت منقح شده باشد و علامت منقح
این در وقت است یا پیش از در وقت کوفت که با و در وقت شکم علائم خود
کافی خطی و بار ننگ و روغن بادام است با سوفوا این ماسو برادر با
شوخ بقدر که منقال را که یافت شود در دندان و صفت آن این است
خطی بنفشه خیار و زعفران هر یک یک منقال است سبب سبب سبب
منقال جمع در یک ای از هر یک دو منقال اجزاء او پسته و بنفشه
مزج کنند و این سوفوا در هر یک از انواع زجر که در وقت منقح
در دره غیره بهل با او بریزد که در وقت منقح صلیبمانند که در وقت
و پیش از این نافع است و علائق سبب ای درج باشد با دام طرف سبب
جلال با زرده شمشیر که با در علاج وضع شده با و لغت قلب
خطی از هر یک دو منقال سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب

منقال فلوس و در وقتال روغن بادام بنوشند و اگر محتاج بنکر است
باین نحو بکوز در میان سهل بنوشند تا دفع شود و اگر سبب این عیبت
صفر باین روده باشد فلاحتش خروج صفر است با پیش دست
دشمنی و علی دهان و سایر امات طبع صفر خفاطه در مداح صفر
منقول شد و الا جنود و منقال در وقتال با در هتک با با اما
دینت خطمی اگر یافت شود عرف بنوشند و اگر باین علاج دفع
مسلمه در دفع اول ملوگ در شد باضا اوله کل بنو فو در وقتال بنوشند
بعد ستور فرغ اول نکر و سهل با احتیاج نماید و غدا در این نوع است
منوفا با شیره جویلمت آیند بعد از نکر سهل اگر باز خرابی
و صفر بخون یا خون وضع ملته به باشند سفوف الطین با شیره
و شیره کثیر میل نمایند و اگر بخش بسیار شد در میان بنوشند
سفوف الطین را بارو فی با دام بر یکدیگر ممالع بعد از شیره
بدر بنوشند

بید بنوشند و بعد از کم شدن خون و پیش یا شیره های ملوگ دست
صفت سفوف الطین است فتم در میان بود و نیم مر و بوده بنو فو با بود
نشا صحر خرب کل انی خرا از مساری سوای تخمها را کرده با هم
خوده از یک منقال تا در وقتال بدستور ملوگ در صلحا کند و بعد
بطرف شدن خون عیبت خفیف بخش اگر باز نود با فو باشد
سفوف حبه امان با ریه و اگر هنوز انا و غلبه صفر است
خلیج ملوگ در وقتال با ریه و شیره فتم خرفه و شیره کشتی
بوده میل نمایند و صفت سفوف حبه امان این است با بود
بلوطان دسماق زیره کرمانی در هر که خنسانیده و خشک کرد
مورد ارد سبب کثیر خشک بوداده خرفه با در کتان از هر یک
منقال و در نیم منقال تا در وقتال و در سایر انواع خرفه ملوگ در
بعد از چند سهل باین نحو کرد با دفع ملوگ در شد علاج کنند

سفوف الطین
نوز بر سر آن

لجه بعد از این وقت از معالجه اسهال مذکور میشو بعد از سهلا
مذکور در جزیر هم نافع است سفوف کبک سفوف لؤلؤ که بعد
معلیقا مذکور در اسهالات نافع و مجرب است خون را بر طرف طبیعت
قبض میکند و در اسهالها صفر و بنظر نزار در وقت انان است هر روز
تا سفوف حبه امان سفوف کتانها شیره خرفه کل انی کل صفر
فتم کل سبب سفید با در هتک بوداده فتم حاضی بوداده جو مقفر بوداده
طرا بشت بندر فو نا بوده از هر یک همه منقال هر با کل دفسنا
مسکله اقا یا از هر یک در وقتال انا و در نیم منقال مجموع با در اسهال
بدر فو نا با در هتک فتم ساینده کو بیدر سفوف با در وقتال
از نیم منقال تا در وقتال با ریه و در وقتال شیره فتم خرفه بوداده
منقال و اگر سبب این اجناس نقل با بی در اما باشد یعنی سده از
انقال در اما حایف شده باشند که طبیعت منو جود در وقتال این
حرکت

حرکت را میکند با باشد علامتی سنگی شکم و در وقت پیش در این وقت
امروز منقال با ریه با پیش بعضا وقت در وقت ظاهر مینا
الینوع و سایر انواع با بنوشند که حسرته فو با اسهال و اجود انوز
اگر بر روی دفع شدن از نوع نیست که دفع نشد با بعد از چند دفع
دفع شدن از نوع است و اگر دفع نشد علاجش منبالغلب و در نیم منقال
چون ساینده باضا فو با در هتک و در وقت بادام بنوشند که محتاج سهل
منو بنی نهی کرد در دفع اول ملوگ در شد سهل بخورد و در جین آن
محتاج بنکر استون بدستور یکی و نمایند غدا نیز بدستور
اگت فو سبب اسهال باشد که مقصد سیده باشد از هالم
لکن اسهال سردی با فو فو فو با آب سردی با خود که علامتی
تقدم سبب عیبت که علاجش شستن و سبب که در وقتال
بلخاکس که در وقتال که در وقتال و در وقتال و در وقتال

نوز بر سر آن

در شکم را در خون با دام چرب کند و بار هند را بر او خوراند
 کرده با آب ریش مضمی بوشند و غذا نخورد در دفع اول غذا خورد
 مینماید و اگر با علاج دفع نشود بخورد در دفع اول غذا خورد
 علاجها بعد از آنکه در معده این انواع زهر کرده اند و در دفع اول غذا خورد
 نیست و از دو وقت یکبار است بواسیر است بواسیر است بواسیر است
 معقله بیدار که در ظاهر نگاه در داخل که در خارج و به نیت بر او خوراند
 که خون را با نیت خون از آن ایضا بود و با او در دفع است
 در دفع است و آن دانهها خالی از شکل نیست یا دانه جدا است شکل
 نایل که چنگ در نبات صلابه و از او لیکوینس جان بدترین
 انواع است زیرا که ماده آن سوداوی و زهر است و یکی دانههای همین
 کرده است از نوع نیک شبیه با آنکه در سرخ و از آن جهت که در
 اینها بین دموت و سوداوی است و یکی دانههای زهر سرخ است
 شکل زهر

بواسیر

بشکل زهر و از آن تیره گویند و سبب این نوع خون خوراست قرص
 و با جمل سبب مطلق بواسیر خون سوداویست که با این عمل بر زهر
 حصول آن دانهها و روم و ریح و زهر چرب سوداویست در او بیشتر
 از برای علاج که است در موقضای صلب بواسیر است هم سبب
 حصول و حد و نشان هلت مینشود و علامت مطلق بواسیر این است
 که رنگ صلب بواسیر زردی و سبز و زردی و اکثر این است بر
 تعلق میا و صورت و چشمها تلخ میباشند و هم صاف ضعیف
 جماع بسیار کم میباشند و دانهها ضعیف و بزرگ میباشند و بسیار
 با شد که بقدر مده در حاکند و در دست نشود و کما باشد که
 نشان بواسیر در در صراع شوق و علاج آن بخند صبر یا بزرگ کردن
 تقصیر برین و اصلاح مزاج کنند و محال و صفا که فایده خلطها است
 نشود و دویم نشود که خون خون از هر گاه بند نشود و سبب بدین
 شکل

قرص

دوم و ریح آن چهارگانه زهر بند کردن خون هر گاه جدا از او رسد
 بچشم در بر قطع و اسفاط دانهها که با نیت دفع شود اما اول بد آنکه
 ضد با سابق مصفاقت و رجوع در تقصیر ماده بواسیر بسیار نافع
 و ضد اسهال است چرب و با اصلاح که طحال که آن نیز با اصلاح
 بواسیر میشود نیز نافع است و شنبلیله از نیت ضد حاضی را که در کت
 که محل ضدش زهر کاسه از او است افری از ضد های دیگر که در
 و حیات ما بین در کین نیز ضرر هست و بعد از ضد آن تقصیر
 نهی که در ضعف قلبه و در شدن با نیت خون که در دفع اول غذا خورد
 بگذرد هم شاید و بعد از تقصیر و مداومت بقوی با نیت جدا
 در ضعف معده و در شدن بگذرد و آن اصلاح کنند بخورد
 ماء الحبه با سبب کین بزودی نهی که در هر یک از جناب معده و در
 نشد بگذرد هم شاید که سوزن سه لاتی که در ضعف قلبه و در
 اطراف

با علامت علی
 هر مطلق موافق
 آنچه در کور شد

اطراف مقل ملین از سد مقل تا شش مقل با آب که در نیت
 لبیان نافع است مقلان پوست هلیله کالی پوست هلیله زرد
 هلیله سیاه امه مقلان مقلان مقلان مقلان مقلان مقلان
 زرد سفید هفت مقلان مقلان مقلان مقلان مقلان مقلان
 مقلان مقلان مقلان مقلان مقلان مقلان مقلان مقلان
 و پروغی با دم هفت مقلان مقلان مقلان مقلان مقلان مقلان
 مقلان مقلان مقلان مقلان مقلان مقلان مقلان مقلان
 از روی آتش بردارند و با سا بر او برشند و صفا و مقلان
 اطراف مقلان مقلان مقلان مقلان مقلان مقلان مقلان مقلان
 صغیر و کما هو خوردن اطراف مقلان مقلان مقلان مقلان مقلان
 خصوصاً بعد از ضد و در اصلاح مزاج بواسیرها و مقلان
 در شکم بی نافع و چرب و تقصیر مقلان مقلان مقلان مقلان مقلان

اطراف مقل ملین

طراف

شربت زردک

اطراف صیغه مراد است بخوردن شربت زردک فرمودم و درین
 نافع بود صفت شربت زردک این است زردک دانه در خوب
 خیسای و میو شانسند و صاف کنند و با نبات و شکر بقوام آوردند
 و نبات و شکر آن مقدار با یکدیگر خوش چاشنی مایل بر شوی بلند
 اگر بعد از تمام کردن شربت در پنجاه مثقال شکر سه مثقال نبات
 سالیله اضافه نمائند نافع است خصوصاً هرگاه آثار حرارت خفا
 در صداع حار ماندگردد ظاهر باشد و این شربت از پنج مثقال
 تاده مثقال باقر کاسخی و شکر و سلیله و نبات و صفت
 یا معجون است همچون خبث لکدیم هر یک با شکر بی نافع است و
 صفت خبث مقل این است پوست هلیله کالی امله خبث شربت پوست
 زردک هم کند تا نیم زردک نیم زردک نیم زردک نیم زردک
 مثقال مقل در آب حل نمایند و سایر دانه که بیده و پنجه با هم
 برشند

سرسن

برشند و چهار بقدر بخوردی سازند و از هفت دانه زردک و از هفت
 دانه زردک و از هفت دانه زردک و از هفت دانه زردک
 بمحون مقل و قدر شربت این همچون درو مثقال صفت اطراف مقل
 این است پوست هلیله زردک و سالیله منقوش پوست هلیله زردک و سالیله
 مقل زردک و سالیله و در آب کدو سایر اجزا اگر سید با و در آب
 عمل بقوام آورده برشند اگر بیدند عمل بطریق طبیعت است
 نمایند هم قوی از حد مقل است قد شربت از آب تاد زردک و در آب
 ناسه مثقال و صفت همچون خبث لکدیم که معروف است بقبض
 انیس موافق نیم زردک نیم زردک نیم زردک نیم زردک نیم زردک
 فلفل و زردک و سالیله و در آب کدو سایر اجزا اگر سید با و در آب
 ده مثقال زردک نیم زردک نیم زردک نیم زردک نیم زردک نیم زردک
 لکدیم در آب حل نمایند و سایر دانه که بیده و پنجه با هم
 برشند

صفت اجزای مقل با دانه زردک

سجین صفت المیر

تاد پوست لکدیم

که ملین و مله باشد صاحب بواسیر نافع است و بجهت زردک
 غلیظی و از هر چه در او بود باشد مثل باد بخن و هوس و خیره های منقوش
 خصوصاً ماهی نمک و کوشند و در آب و نباتی تند لکدیم و سالیله
 الریس لکدیم و منع کرده و خاک لکدیم آورده و تخم مرغ کند با اندک آب
 مناسب است و در آب کدو سایر اجزا اگر سید با و در آب
 بواسیر نافع است و سایر دانه که بیده و پنجه با هم
 زردک و در آب کدو سایر اجزا اگر سید با و در آب
 باشد و در آب کدو سایر اجزا اگر سید با و در آب
 آن در بدن خاکی شده باشد پس با بیدر و سالیله که با هم
 در میان آب نیم که بنشیند و همچو با بعضی از این روغنها موضع
 جوید که در روغن هسته هل یا شفتالو و روغن هسته زردک و الوان
 روغن کوه شتر و غیره را بر زردک از اینها با مقل یا بیدر و سالیله
 مقل

شربت زردک
طریق ریاضی تراد

کاو و بیدر که با و در آب کدو سایر اجزا اگر سید با و در آب
 ماه سالیله و زردک و سالیله و در آب کدو سایر اجزا اگر سید با و در آب
 هم شایده و در آب کدو سایر اجزا اگر سید با و در آب
 مقل در آب کدو سایر اجزا اگر سید با و در آب
 سالیله که با و در آب کدو سایر اجزا اگر سید با و در آب
 لکدیم که با و در آب کدو سایر اجزا اگر سید با و در آب
 صاحب بواسیر از است و هر که بیدر و سالیله با شکر کالی
 و الوان بخاری و زردک و الوان شکر و سالیله و در آب کدو سایر اجزا اگر سید با و در آب
 با بیدر و سالیله که با و در آب کدو سایر اجزا اگر سید با و در آب
 و اگر شربت زردک با شربت الوان بخاری اگر با هم در دم و شرف
 طبع هم در شکر و در آب کدو سایر اجزا اگر سید با و در آب
 و الوان شربت زردک است و قدر شربت هم مثل است و در آب کدو سایر اجزا اگر سید با و در آب
 که

با آنها اکثره شوق و بیازد با روغی کار و بجز آنها نماید و اگر با این روغی
کشتند با روغی از آن هر که با استعمال نمایند و اگر خود هم با استعمال نمایند
افزایش و اگر با روغی شوق هستند بر صندلی در مکتب که با روغی استعمال نمایند
و شیخ الرئیس و روغی با اینها خوبتر بود و صندلی را با روغی
کشتند و روغی بر سر باغ است و بسیار است که بعد از صندلی با روغی
با روغی مذکور شوق و بیازد با روغی که در روغی از صندلی که در روغی
را با روغی استعمال نمایند و اگر استعمال در روغی مذکور و روغی که در
با روغی مذکور و اگر در روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی
شد استعمال نمایند و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی
حادث شده باشد و روغی که در استعمال در روغی مذکور و روغی که در روغی
گاه و روغی که در روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی که
مذکور شد و روغی که در روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی که

باید بود

باید بود

در

و اگر با قصد کفایت نکند که او قصد کند و بعد از قصد نشانی کند
بعد مقصد بسیار نافع است و اگر بیکه کفایت نکند که او نماید
هر در صندلی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی
دانند و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی
درد کوش و حناق عمل آوردند و استعمال نمایند و روغی که در روغی
غله و با روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور
او جامع بود و بسیار است که با روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی
کوید و با روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی
الملك کل حلی هم کتان از هر یک که در روغی مذکور و روغی که در روغی
جز روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی
مغز ساق کا و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی
روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور

مرم کسب از روغی مذکور

نماید که روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی
و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی
درد او و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی
سرسینه استعمال نمایند و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی
هسته زرد او و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی
درد او و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی
که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور
افزون و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی
مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی
با روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی
که استعمال میکند که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی
اگر در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور
و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور

مادات نافع

نماید که روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی
و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی
درد او و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی
سرسینه استعمال نمایند و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی
هسته زرد او و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی
درد او و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی
که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور
افزون و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی
مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی
با روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی
که استعمال میکند که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی
اگر در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور
و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور و روغی که در روغی مذکور

در

بگذارد

مغزبان فرم مجر و صفی کل مرخ صمد و بگو کاکش با بار بجز نامها مشوق
ضمنا نمایند صمد کین بیزین بیده اولک بیزغان بیده مرخ خاک مغزبان
کادو کاشتر و صفی بفترا رام هم کرد و صوم کوزی اجزا را نام
مسما و بکرا اند و کیز اولک حلی ز کوز بیره و با هم مخلوط نمایند و اسما
نمایند و اگر بپها و در وقتها یافت شود بعضی هم نامست و اگر وجه
مشابه باشد ایدیک نیک و دیگر نه باقی در جای مخلوط نمایند و در
نان و زرد هم مرغ و در غنک مرخ هم نموده همانند ایدیک
مسکن بگو چنان هم حلی خاویز و کوب بپوشانند و صولت
و بالنا گندم بچینه هم نموده و در ظرفی کرده مرغ در میان آن است
ایست و دیگر اهل الملک با و در حلی خاویز بستند و چنانستند
ایمانا بنشینند و در دیگر اهل الملک با و در جلد هم کمان با
هم حلی کل حلی خاویز کل بنشیند و پوست خاویز حاصل اجزا را
هم کرده

ناب زنه کسک

نیم کرده و بپوشانند در بان بپزیرند و بنشینند و اگر مجموع این اجزا را
بمعنی آنما کافست اما محامد مذکور است خون و با سوره که
افراط برسد با آنکه حسن خون و با سوره که با بید کردن خون صالح
افراط دفع میشود باشد و احداث ضعف کرده باشد و درک و در
وساها ضعیف شد با شد و در ایوقت مفرغ قطع ان باشد اما
مشر و در طرف صوم بپزیرند و در واده سه مقال بپزیرند کثیر
بوده با در آنک با بپزیرند چنان مقال ایدیک اگر یافت شود
نیم مقال تا کین مقال هم نمایند و بپوشانند و صفت مرغ که با هم
مناخونی این است که با اجزا در هر یک سه مقال در و کل مرخ
صمغ عربی از هر یک هفت مقال است و کل اینها را با سینه
کلان هم در هر یک پنج مقال و بسوسن اقا قبا از هر یک سه
مقال اجزا را هم کوبیده و امی سانند و مرغی که با موافق بنشینند

نیز بر سینه خون

زردی

زردی

که با بید مر و اید هم خرفران بیک پنج مقال شاخ و زگی پوست
نیم مرغ هر دو سوخته صمغ عربی از هر یک سه درم کثیر خشک بود
خشکان سفید و سیاه از هر یک شش مقال و در سوخته بید با بجز
هر یک دو مقال کوبیده و بپزیرند با لادن و صولتا و صوم سار و در
از ایند و در عمل سوان و در شنج الی ای هر فعل صمغ عربی با جفت
ذکر و در صمغ عربی سلطون ان چنان است که جفت لادن بپزیرند روز
در سر که خلیسا و بعد از ان مثل غبار صلابه نمایند و صوم اجزا را
با عمل سرب را بر مجموع هم کنند و سه مقال از ان میل نمایند و در
بدون جفت لادن در این نافع است صفت صمغ عربی که در سینه خون
نافع است بید که با در و سوخته کل اینها از هر یک دو مقال بود
صلب زرد پوست بلبله امه و قش از هر یک پنج مقال هم کینا سه مقال
مقداره مقال سایر اجزا را کوبیده و مقداره در و در عمل کینا و مجموع
با هم

بچه

با هم برینند و تا سه مقال از اینها را با کهن تا فتره درن خاموش کرده
با سندی بپوشند و طریق سوزانند و در کمر بند و کوا و در
کس که به میکو بنده شاخ بز که پوست نیم مرغ نیست کرد و
کرده سزای حکم برینند و در تن و با کین اوقات از هم بیانند
خوردن قوی بنای و در و بپزیرند صمغ عربی و ز قید قوی بسیار
اماد و اهالی که استعمال ان خون را اند میکنند اینهاست صمغ عربی
دم الاخر بن شیاغ مامینا کینا و اجزا مثل غبار سالیله و تا
منکوبت با سفیدی هم مرغ با اینها اودا استعمال نمایند و دیگر آنکه
پوست زان و ماد و را با صمغ عربی بپوشانند و صاف کنند و معقد را
با ویش بند و دیگر آنکه سفید با قطع مراد سنگ شاد صمغ عربی
نقره با در و کل مرخ صوم سفید هم نموده استعمال نمایند و
آنکه بک مورد کینا مار و خرب و بلوط شنبلیله پوست انرا

بجوشتن در موضع در آب انما بپوشند و یکی آنکه کند کتار و از
سرمه سنگ نشین یا فانی صمغ عربی یا خار را مساوی هم ساق
با هم مخلوط نموده شیاف نمایند و بعد از وقت بقیه در این بار با صمغ است
و هرگاه بعد از این در با خون با حرط میامد با شکر صند
سلیق بکند و بعد در شیاف منقار خون بکند و در آن بار و ها
و انما و احکم و بجمعه در با و کراه و سینه نصب کردن و مکیدن خون را
باز میدار و وقت انش سمان و ناردان مناسب است و هرگاه ضعف
زیادی بهر سدا خورد و سردار و غایز هر معده کل را غسول از
هر یک و در آنک با آب سیب و آب بجزهر و زرد بختل اما بنفشه
اسقاط و انما که با لمره بر طرف شود و ان عین در جبهه است که آنکه
از قیر چند استعمال نمایند که در انما هر دو با هم خشک شود و بریزد
و یکی آنکه در انما قطع کند هر چند در این معانی خصل عظیم است
ذرا

نوشته شده

ذرا که در استعمال در ای حار و بریدن اکثر این نیست که وضع سنگ
و درم عارض میشود و موجب سفاک میگردد و در یک آنکه در او را ساق
که در بدن جمع میشود از ان نظر این منافع میشود و بعد از سنگ در این
دو بدل فتنه میشود و معده میکند به حال اول علاج اول است
و اگر هم علاج کتد با بستن دانه با با استعمال او بر هر که در خشک
و هر وقت که بیکدیگر اندازد تا دانه در موضع سد طرف وضع باله نشو
حاجی مین علاج کرد در غن جراحی و کتلا فی غنظ است و در این معانی
از ان را بر سر و فرغ و عقب بود و مکرر داده قطع و از ان دانه ها
که در کاهو فقیر مانع شده و اخر الامر بهر یک آمد بخج و انما و احکم
بست و با مقل غن قطع کرد ان شد و وضع و درم مقرون با لکن
شد و بعد از استعمال مسکا و صمغ و مله تا بسیار شد و از نشو
بواسیر فارغ شدن بهمان سیلان خون فاسدی که از بواسیر صمغ

1

میشد بر طرف شد و بعد از ان کسالت تقریبا ماده شراب حرکت آمد
بعد از انکه شرف بلاک نشد هر دو چشمش باطل لهذا قطع و قطع
جمع دانه های بواسیر مناسب است و صورت مفاسد نظیر است چنانچه
دانشی اما تدبیر استعمال او بر که در انما هر دو با هم خشک شود
از انچه بخورد است اول هم زره مقل از زره پوست بجز که از ان
مساوی بخورد و انما سینه بخورد یکی بر یک مورد و پوست بجز که خورد
که باید در مختصر است و سیال با در بخان که در عوف کلاه با در بخان
و الباقی با در بخان که در عوف کلاه با در بخان
و اگر مجموع اینها باشد بعضی هم که انبساط و مسوق و جو در این است
که در یک سفالین با نده او را سوراخ کنند و بشک نشو و انبساط
و این او بر در بر و بر زرد و یک با بر بالای ان که در کتد و در ان
برای سوراخ کردن ان جنانچه در و در بخان خود به بلان نشو
و اگر

نوشته شده

و اگر دانه ان از خون باشد بعد از فراغ ان قضای حاجت کرد انما
چون آمده باشد جمل او در دوا و قوی بخورد و در این باب بخورد
بلادر است و شیخ الرئیس میفرماید که بخورد چو که هر که مکرر
کست لیسبا باشد که کفایت کند از ساسم او بر و ان زره یا مسکو
خر خوبند تا بگویند و با او را بیکدیگر بندند و با او را بیا لاند
نمانند و از خشک میکند و مصلحت خیره و ایالات و در کتد
که این شیاف را بعد از ان زوده اند که بواسیر خشک میکند
و می افکند و صفت ان است بکند و مقدر را در و یک در و یک
با آب جوشتن است که نیک فلیط شود پس در طاس مس صمغ
نذیره کنند و تا جمل زوده لغت با کتد و در عوف کلاه
و نشو و ان او را بپوشانند و بعد از ان جمل روز یک خرد از ان
ان هر که در مسقطری و عوف کتد و در عوف کتد و در عوف کتد

نوشته شده

اجزاء مساوی و مجموع مساوی اجزای غیر متساوی را با هم میزنند
بلکه شنبه در میان بقول شیخ استعمال نمایند و فلان شنبه با صند
که سه شنبه شنبه جلوت میزند دیگر طایفه یعنی مالک و فیاض است از جمله
هر یکی اکتفاست متقال عصاره صحرانین در وقتال کند سر متقال
اجزاء از آن کم کرده و با هم مخلوط نموده بر جواسیر طریق هم استعمال
نمایند دیگر جزو السرمه و مختل جفت بلوط را بسوزانند و بعد از آن
جواسیر را با جیمه قفسه کنند بر آن بپاشند طایفه دیگر در وقت
مراستک نرم کوبیده با روغن کل سرخ و موم کافور و زعفران
استعمال نمایند طلاء کبیر است آنرا فصله نخته التیس جهت
حمولت کردن اجزاء مساوی نرم کوبیده و جیمه قفسه استعمال
نمایند در بعضی نسخ موم و جیمه قفسه استعمال است و هم گاه در
مدان در وقت باشد که با این روغن زده بسوزانند استعمال
نمایند

در طایفه بی با برده

و اما استعمال ادویه حاده که در آنها را میزنند و بر طرف شود چند
این عمل بی خطر است زیرا که استعمال ادویه تند موجب شعله
میشود و گاه با شکر یا بن قریب مفاصل سرد دیگر هم حادث شود
بجز آن که با میگو دیگر برید و با سیر هبتر و با سلامت تراست از فلا
بدای متد و هر گاه خواهند باید اول فصل با سلیق کنند بعد
از این منو جدا این عمل شود و طریق استعمال ادویه حاده این
که فلان منو یا دیک بر دیک هر یک با شنبه بروی زده شنبه سرخ
که بر پیله ریخته کرده باشند قدری قلیل بپاشند یا آنکه در هم
بر روی پیله کرده بروی دانه محسباً چنانچه فیض دانه عضو
دیگر رسد و اگر استعمال آنها موجب شدت کند که طاقت
نمواند آورد نصف روز یا یک روز عملت دهند و یکی از آنها
با ضمادات که در بناج مسکن است و جمع مذکور شد استعمال نمایند

استعمال ادویه حاده

با استعمال آینه و کنند تا آنکه دانه سیاه شود بعد از آن بر
کرب را که در صفتان بزرگ خوب است جیمه قفسه یا روغن کافور
نموده استعمال نمایند که هم در در آن کین میزدند و هم دانه
میافکنند بعد از آن که در آن دانه هم سفید را با چند دانه
از هم کافور استعمال نمایند که جرات موم در او کافور است
باشد هر یک از آنها را در هم با کافور در آب مسکن است و جمع مذکور
شد و هم سفید را در هم کافور ناضع است و اگر آنرا با سیر
نباشند مجرب در روز معتدل یا این روغن کشید و سلفی بود
با یکدانش که تلخی جملت قوی پیدا کند و زود همان زود انگا
مخچه را باید برداشت و در او استعمال نمود و بعد از آن با جیمه
بر روغن هسته زرد الو چرب کرده جیمه قفسه کند و صفت طایفه
این است اما قیاد و آن در وقتال زربخ سرخ زربخ زرد و زربخ
کینقال

طایفه زرد

یکتفان قریب متقال اهلک اب ندیده هشت متقال شب بیانی
شش متقال اجزاء کوبیده و بخته با سر کوفه سازند و در وقت
حاجت و خون از آن کم کرده و بطریق که مذکور شد استعمال نمایند جهت
دیک بر دیک این است زربخ سرخ و زربخ زرد و زربخ شنبه
هر یک ده متقال یک اب ندیده یا زرد متقال زنگار یکتفان اجزاء
کوبیده و بخته با سر کوفه و سیر هبتر و در استعمال نمایند جهت
مهم زنگار نیست زنگار دو متقال اندونف یکتفان موم زرد طلاء
که باروی ستر کوبیده با جیمه قفسه صوب است از هر یک پنج متقال
نبون سی متقال اجزاء با هم بکند از دانه زنگار و اندونف در وقت
تا هم شود و صفت هم سفید را به صند کتاب در علاج شنبه
آتش مذکور شد صفت هم کافور است این است مراستک سفید را
قلع موم کافور از هر یک پنج متقال روغن بادام سرخ هشت متقال

دیگر دیک

صفت موم کافور

سرم کافور

موم و روغن را بگذرانند و در کوزه بپزند و چغندر اضافه کنند
 و یک سقیده هم مرغ و نیم مثقال کافور هم سائیده اضافه نمایند
 در هوا و چغندر را بسایند و هم شود و اگر فلاخن و دیک بر روی
 مرمز نگار نباشد یعنی ازاد و بی حاد را که خوردند و فاسد است
 مثل و با سائیده و پر و وی زرده هم مرغ با سقید بسوزند و یک
 مثقال سقیده استمال نمایند و در بی حاد استمال است فزون نشا
 در اینجها نوز است که ازاد و صفتها سینه میگویند و نوز چغندر
 الحار اهل آب بنده در نوز زرد و نوز سرخ که با مجموع با چغندر
 از این اجزا با با قطر از با بول طفل یا بر شهای استعمال نمایند
 صاحب کار عمل الصلاه میگویند که اگر اهل نوز سرخ بسوزند و یک
 برای اذله و بوسانند بر تنبیه دهند در تمام نوز از ان و نوز
 گذار در صفا از ساعتی با خیم نشینند و پوست خنظل سوخته و در
 روضه ۹

در کوزه

و روغن سوخته را بر او بپاشند و چغندر و روغن بکنند و بگویند که
 اولی این است که در علاج از ملاح سابق ملام تر است و عمل او در کوزه
 از الله نشو و علاج سابق علاج نمایند و بر هر قدر بر سر استعمال است
 حاد را با در این نوز که در هیچ ایسر سدا بجز در این است که در هیچ
 شد و عمل او در نوز که قطع نظر از این که در هیچ نوز یکدند شهای بگو
 و صفتهای دیگر مثل شدت دم و غیره حاد است بیشتر و با بی حاد
 میگرداند اما در بی حاد قطع بدانکه استعمال هر که با بی حاد که در هیچ طاعت
 و جود است بیشتر باشد و در بی حاد که با بی حاد که در هیچ طاعت
 و با وجود این است نماید و آنها را قطع کردن نشاید بسیار است
 مندرج از آن مرد در بیک و بی حاد که در هیچ طاعت بدانکه هر که با بی حاد
 باشند و اول باید صلا با سلیق کرد و اگر نوز را محض و اگر نوز را
 کم کنند و مع سیلان خون بسیار کند و بعد از آن قطع کنند و در

در کوزه

و چغندر ساق است که در روغن مذکور میشود با این نوز
 با هم بسوزند با قونی و روغن یا بر شهای از آنها بگذرانند
 مریض کم شود و در نوز قطع این است که جراح ماهی در آنها نوز
 در استعمال او و بی حاد مذکور شد بگردند او در صفا مقدار بسیار
 نوزی با آن قطعی بگویند و در صفتها بگذرانند که نوز است
 نشو که مفاصل غلیظه میکنند و بعد از بریدن نوز که در نوز
 روغن او و جرم نوز حاد شود یکی از نوزها که در نوز
 مذکور شد استعمال نمایند و مرم سقید را که کافوری بگذرانند که
 مضمون شود و در نوز که نوز با این نوز یا موی دم است
 در نوز حکم بر بندند و یکی از مرمهای روغن او بگذرانند تا نوز
 بریدن شود و بعد از آن نوز مرم سقید را که کافوری استعمال
 نمایند تا عمل علاج آمده مضمون کرد و در این طریق استعمال است
 مضمون

در کوزه

چغندر و سایر که در ترکیب یکی از ابای فقیر است و از سر او بگذرانند
 و مکرر بچربند و رسیده اکثری با قطع و اکثری با تقصیف و مضمون
 نوزان گذرانند حاصل شده هر که در سیلان خون باشد از نوز
 بپزد و نوز یکصد و پنجاه مثقال کافور و بی حاد در نوز
 خنقال مثقال بپزد و از بگذرانند و صلا کنند و در بی حاد
 در نوز نوز سفالی یا نوز فاشق چندان بمانند که نوز او
 بمانند کافور و صلا بکنند و بعد با هم مخلوط نمایند و چندان
 هم نوز که مرم شود و در نوز سایر مرمها استعمال نمایند
 هر که با سیلان خون باشد و نوز است مرم بپزد و نوز
 که در نوز سفالی یا نوز فاشق چندان بمانند که نوز او
 مثقال بپزد و نوز نوز اول بگذرانند و سایر مرمها
 صلا بکنند و مرم مخلوط و نوز تمام داده مثل مرم استعمال نمایند

در کوزه

عرق ابول سوختن مجری در وقت بول سبب آن که حدت و مخالطه
 صغرا با بول باشد علامت تنگی و کفایت بول است و سایر علامت
 غلبه خون صغرا چنانچه در صداع صغرا وی در گذرشد و نیامدن بول
 با بول و نیامدن مجری از تمام حاله با بول و لاجن خود در تنگی
 خیار شره عرق خرف شره هم کمر از هر یک دو مقال با لاهار بول
 فطون او سه مقال شربت بنفشه و او یافت شود در نیم مقال با ل
 و عمو که بلند و قوی و قشور است یا ما الشعر بقدر سه مقال
 بدون نیامدن بول اگر شربت بنفشه یافت شود و ما الشعر بقدر
 کافیت و صفت بنادق البرود این است مغز هم خورده که در
 مقال مغز هم خیار سه مقال مغز هم که در بذایخ هم خورده
 مغز بادام مقشر که از آن است در وقت السوس خفتاش سفید کل
 تخم کرفس از هر یک دو مقال خرم سازند و غذا از آن در شکر
 نر

با شربت بنفشه
سه مقال

تختاش
شرقی سردوم با شربت

نر و بقیه ماش و جلاد و زرد و تخم مرغ و با جمله مرزبات و وانیله و قند
 ناصع است و اگر سبب آن و خرد و نر باشد و علامت تنگی بول و بول
 جملک یا سوزش یا مدد مجری چیزی است یا بول مثل سوسون کدم بعضی
 اوقات و خارش و وجع مجری بول از قضیب از مقلد تا قضیب و کاه
 که در جلدان این مجری باشد و علامت تنگی خارش و سوزش و وجع
 موضع خاصیت از این مجری نگاه باشد که در وقت تنگی عرق خورده
 اگر سبب آن جوشش خرد باشد در زمانه بر او در وقت تنگی
 جود المانز که کوبند و علامت همان علامت فخره مناسبت سواکی انگه
 در هر موضع شکر جملک بیشتر است و در جود المانز دفع شدن آنچه
 سوسون سفید است و در جود المانز نگاه باشد که در وقت سوزش و سوزش
 باشد نگاه باشد که قلیل خورده دفع مینده باشد و با جمله جملک بخت
 قرح است و در سایر علامت و خرد و جود بلغم سوزش کند و معالج جملک

نر و بقیه ماش

تختاش

مکورد و بقیه مذکور خواهد شد علاج در هر یک از قرح و جود بیضانه
 اگر علامت غلبه خون چنانچه در موی و مذکور شد و موی شد بد باشد
 ضد یا سلیق کند یا حجامت میان شان بکنند و اگر ضد راهی باشد
 بر سبب میرات بخوی که در دفع اول عرق ابول مذکور شد بکنند
 و صد و یک حویلی ضرر است و خوردن ما الشعر با بول و البرود
 بنفشه و لعاب بول قطونا با مریات مذکور و بنادق البرود و با جمله
 در دفع اول مذکور شد و قرح و جود جملک بکنند و بخت و سفید هم
 مرغ با ششای آبجو و برونان و چکانند کل رشوی با شربت
 سفید هم مرغ و قند را با آبها اعطایند و در قضیب که است و
 استعمال شیانی که در دفع سوزش خطر ندارد و از اسهال مکتوب است
 از این است فلفل کوبیده و فلفل از هر یک دو مقال شربت کینیا
 از زرد هم الاخرین جمع در فلفل نفاست از هر یک نیم مقال از این
 کربد

شفا در عرق خورده

کوبیده با شربت خرب یا شربت الاخر که در شفا می باشد با بول باشد
 و مکورد مجری بول بکنند و ما لیدن کل رشوی با شربت با کل رشوی
 با عرق بید یا با جنب ناصع است و ممکن سوزش بخار است
 و در قرح و جود مناسبت است و در دفع مریات با کلبه مکنند
 و در آن که حدت ماده کم شده باشد برای اصلاح و خرد و کل
 که صفت و این است مناسبت کالنج تختاش از هر یک ده مقال
 مغز هم خیار مغز بادام مقشر رب السوس نفاست جمع در کربد
 کند از هر یک شش مقال تخم کرفس بزرگ کل رشوی از هر یک سه
 یک مقال اجزای کوبیده و سوزش و قند یک مقال از آن با ما
 یا شربت هم خیار رشوی هم که در وقت بنفشه از هر یک سه مقال
 تا وجه با اصلاح ماده دفع علت شود و در او اسهال در وقت
 بطن ناصع است و خوردن شیر الاخر بدست که در وقت مکنند

نر و بقیه ماش

شفا در عرق خورده

در اصلاح و حرمانه نافع و عربست و از برای رفع سوزش بول
در همه انواع مکر و تصدیب و دانه که کز است و در دانه که بول کند
بیشا مفید است و منزه است از غشاش با هار همدانه بیجان نافع است و هر که
ببلا از ضلعه و بر یکد کامل و سکون و جمع و سوزش باز چوک میامده باشد
و در حرمانه باشد نشانی که صفات آن است استعمال نماید مفید
قلع اندر وقت که دردم الاخرین نشاسته جمع و بر اجزا از نرم
ز فر کوبیده با نشانی الاغ یا در جگر که سیاه ساخته استعمال نماید
که نافع و عربست نفع باه سبب قلیه امتداد بر جمیع که ضعف
دماغ باشد هلا منشی و در ضعف فضاخونی در قلب است
ضعف باشد با خویش قلب علاج اول باید تقویت قلب دماغ
بجو که در ضعف قلب هلا منشی و کبد و هلازان با و سینه و
و در ابوی که هلازان می شود همیشه تقویت هلا منشی باید پیش از
بکوبد

درد در اندام و عصبانیت باین نیت
درد در اندام و عصبانیت باین نیت
درد در اندام و عصبانیت باین نیت
درد در اندام و عصبانیت باین نیت

میکرد که هرگاه سبب ضعف باه ضعف قلب باشد در علاج آن چیز به
منزه و بطوس منزه رسد بلکه در ضعف باه که مشت آن طریقت
باشد نافع از هر دو ایست اگر سبب حرارت مزاج باشد
قلیه حرارت است چنانچه در صلاح و مو و صفرا و هلا منشی
و هلا منشی و کبک انفع از امیرات و قطره از مضافات طاجش توپید
میردات است غل تره منزه که بر با سبب این ساد و سایر که در ضعف
مزاج و از غذا اش در شک و فاش و نار و گوشت به به با هلا منشی
کله میانه ماهی نان که بیشتر کورتا و نماید هلا منشی و سفاکی
خیا و امر در دایه و دروغ و لای با لایه و دروغ و دروغ و دروغ
زده و سفید نهم سرخ و اگر حرارت با و اطب باشد شیرازه با
دو و التریجین که صفات آن است که شیرازه دو سینه و
با نکت آن تره منشی با لایه چو شاسته تا منعقد شود و با لایه

درد در اندام

سیلما تید و از اغلیه که صرا از این مذکور میشود هر چند حرارت
نراشته باشد و با لایه هر که ضعف باه مستند حرارت مزاج باشد
و ما حجر معاجین و سایر میات حاره صفات بلکه لغنا در دانه
برافزیده آن است که هلازان می شود و بیشتر که در حرارت هلا منشی
باشد و همچنین از برای غیره که غذایه و غذایه مذکور خواهد شد
ناضع است و اگر سبب حرمانه نافع باشد بلکه در دانه
نفع با استخوان باشد علامت انعام حاره و هلا منشی است
اشباع همباد و آینه و غذایه و سایر علائق این نفع است
میشود اما معاجین یکی و دیگری است که در تقویت قلب دماغ
و معاجین معوق باه است صفت آن همین سرخ و سفید و در دانه
سوزش دار صحت منزه که در نا حیل و غیره بیشتر منزه با و هلا منشی
نعم خیره منزه نقل خواهد چرخش سکه صید از هر یک که نفع
نعم

صفت معوق که باه
تقریرت باه و طب
بیشا

نعم منعم که نفع بار و خلیجان مصطلح از هر یک در معقال
نعم منک غیر از هر یک که نفع باه و در بر اجزا عمل همچون نمان
همچون ایوب که معوق باه و قوی با نفع است و غیره
مغز جلفوز و مغز بادام یکد مغز منعم حقیقتش سفید مغز منعم
از هر یک که سفید مغز منعم حیا درین از هر یک که نفع باه و نفع باه
بوفیدان همین سرخ و سفید با ان العصاره و خلیجان و لایه
لیک معقال منکر نفع بیخاه معقال باه و بیله مشک حلا و هلا منشی
بر بر اجزا عمل بقوام و دره اجزا که بده و نفع باه و نفع باه
سوفقال همچون ایوب که نفع باه و نفع باه و نفع باه
و نفع باه و نفع باه و نفع باه و نفع باه و نفع باه
نذوق مغز منعم که در و مغز جلفوز نا حیل و نفع باه و نفع باه
خریزه مغز که در کبد مغز منعم حقیقتش سفید مغز منعم

همچون بر سبب

چو مانند احوال غیر شود و در هفت شب که باها بان چرخ کنند و
 بعد از چرخ کردن باها یک دو سه روز تا صبح بعد از هفت شب در ماه
 باها بوسیدن صاحب ذکره هر روز در اختیارت و هم چنین فالیدن
 حالتی دبار و غیره زکون بکند با چرخ زانست و روغن زیتون با سر
 دانه بفضله جوی که گاه و بیگاه ظاهر و مابین مقعد و ایشان
 با اندام ملکن دیگر مخرج را بکند هم در هفت شب که روغن
 زیتون با اندام ملکن با روغن زیتون یا حلیفت با روغن بیدرانه
 مؤثر است و روغن زیتون که در بنهای و بافتن و سست است
 و از جمله عظمت ذکر مالیدن سیرک و تانه در سینه است و کون
 با کون قوی همان است که در کون سانسیده با روغن کارا و حلیفت
 مجرب است با سیرک و شلوطین که مکرر ملائمت پذیر است و اگر در صلب
 بر روغن زیتون چرخ کرده و در لوب و اختک کرده در سانسیده با روغن
 کارا و حلیفت

بر او بیایند بغایت عظیم میشود و شیخ ادریش از احوال سانسیده است
 و در این کون در وقت و اختک و در سانسیده با روغن زیتون بفضله
 نمایند بسیار نافع است و هر یک از مساحت روغن زیتون و روغن
 زیتون با روغن کل سرخ است همانند باها و اما اگر در مخرج و با حلیفت
 باه در سانسیده و مفضط آنکه است ملائمت خون خوب و بان و جمال است
 معاشرت و ملائمت با شربت ایشان و در بدن خود باها مامومه طالع
 کتف سفید و دانه و حکایت مستله بر امجمام و حکایت افوی از حلیفت
 و نظر بجمع شدن حیوانات خصوصاً افوی از آنها مثل الاغ و کون و کون
 ملائمت از قوی مویان به شایسته چنانچه مکرر بچرخیده و سانسیده است و آن است
 که خواص بسیار کافی میگوید با مال سفید و سانسیده چنانچه شیخ داود مصحح
 تذکره میگوید عبادتی که در حلیفت است نافع است چنانچه در کتب مشهوره
 بعد از این چنانچه در طرف است بدست که بچرخیده و سانسیده چنانچه تذکره ملائمت

نفع و احوال بسیار نافع است و خود را بر کلف بران داشتن موجب
 لاغری بلند و موافقت و ضعف است و بسیار است که حلیفت
 کلام هر دو یکسان معنی است و استیفاء نیست اظهار است و در حلیفت
 به بسیار بسیار نافع است و در سانسیده و در سانسیده با روغن زیتون
 استقامت تمام معنی و در سانسیده مکرر چرخ کردن و باها سانسیده و چرخ
 بوسیدن و در روغن خواب چرخ کردن سانسیده و سانسیده و سانسیده
 تمام معنی و در دست و در سانسیده و در سانسیده و در سانسیده
 بوی خوش و بوسیدن خصوصاً گاه بوی خوش از روغن زیتون و روغن
 بنفشه و صلابی صلابی خوش بوسیدن غالباً و فاک با روغن زیتون
 اما آنچه در وضع است باید احتیاط از آن بکند و در سانسیده و سانسیده
 مذکور شد جمیع باغی غیره و جمیع باها و در سانسیده و در سانسیده
 سانسیده سال و در سانسیده و سانسیده و سانسیده و سانسیده
 بر چرخیدن

بر چرخیدن بر جمیع باغی و در سانسیده و سانسیده و سانسیده
 و حلیفت بسیار نافع است و در سانسیده و در سانسیده و در سانسیده
 زیره و بادریان خوردن استعمال کلاب چرخیدن که باشد بوسیدن
 کل سرخ ملائمت خوردن ترشها و مبررات و مبررات مکرر در روغن
 عمر در کون حلیفت کردن میان باز ایستادن با روغن زیتون و کون
 کردن و مهموم و مهموم و در سانسیده و در سانسیده و در سانسیده
 که مذکور شد در هفت شب نافع است و در سانسیده و در سانسیده
 و در سانسیده و در سانسیده و در سانسیده و در سانسیده
 در سانسیده و در سانسیده و در سانسیده و در سانسیده
 در سانسیده و در سانسیده و در سانسیده و در سانسیده
 انجام باشد انقضای میگوید و اگر در سانسیده و در سانسیده

مکان نهادن صلب سانسیده
 نشانه بسیار خوردن ۴

در سانسیده و در سانسیده

تا از طرف پشت از عروق الفتا میگویند سبب یک از اینها چنین
 ماده است از نواد بدن باین احضا و اگر آن ماده خون باشد هلا
 سرخی محل و شدت وجع و عدم وسایع الامان غلبه خون چنان
 از طرف مخالف اگر وجع در صلاح رموی مدور شود علائق از ابتداء صند با سلیق از
 در دست باشد اگر وجع در با باشد
 وجع و اگر احتیاج بیکر از صند شود صند صافین از جانب وجع
 بهر نقد بر خوردن منجی از غلبه انقلاب و زبان پنج کاسی بنا
 انهریک در مقابل غلبه سببستان از هر یک ده دانتر تعیین
 مقال در در دستیم همین منجی با اساتر سور بخان سر مقال مویر
 منی بیست دانتر هر صد کرده مقال بیست هلیله در در دستم که
 مقال نوس خوار جزیره مقال در غنی با دام بکنقل بوشند و اگر
 در شب سهل طریق سفیر اسد مقال با بکنقل سور بخان که
 بخورند بهتر است اگر آن یک صمغ هله نشود مگر نمائند نگاه با
 کم احتیاج

که احتیاج بیکر از صند بپزید و غلظت آن حوالی نموده شورید
 برنج با شیره بادام و طرف شام بهی ماس با جلا حوض صاهر که
 مشدیده و با ورم و بیات باشد و اگر اینها نباشد گوشت نانک میوه
 و در ابتداء صند سرخ و سور بخان و کلاد طلا نمایند با بند
 و با بکر برهم زنند و صند نمایند با عدس و پوست خنثانی با بکر
 صند نمایند با بکر کاه و اب بکر کاه هله بر با و نیز صالح است
 قوی مایه که در در مده مذکور شد با کلاد بپزید با نافع است
 وجع و عدم بزول و کلید الملک و تخم حطی و در جویا نمایند
 از وجع با بکر خنثانی صند نمایند با با کلید برض می شود و اگر ماده صند
 علامت شدت وجع است و سور بخان و انما و قند و عدم وسایع
 غلبه سور بخان در صلاح صغیر او مذکور شد حکم می باشد که ماده
 مفاسل از صغیر طرف باشد بکرا خون مخلوط صغیر باشد و از آن
 با

اگر ماده صغیر باشد

نوع نیز احتیاج بقصد است که خون را کمتر از نوع اول باید
 گرفت و در ابتداء بکفند از جانب وجع کافیت و سایر صفات
 نهایی است که در رموی مذکور شد و اگر ماده بلغمی باشد که از این
 که خالطه صغیر می باشد زیرا که بلغم باعتبار غلظت و برودتی که
 دارد بدون صغیر نفوذ مفاصل نمیکند لهذا مفاصل بلغمی نیز
 صغیر است و با الجله و لامتن سفید و کوی ورم و کوی و صغیر
 وجع و در عوق و فقدان علامت غلبه سفل و خون و اشباع مضمنا
 علائق خوردن منجی است از کوزبان بخند از این مفاصل سور
 پنج کس برنج کاسی از هر یک ده مقال تعیین ده مقال تا سرور
 در چهار سور بخان صغیر سنا و مکی از هر یک سر مقال کل سرخ
 بزبان هر یک بکنقل غلبه انقلاب بخورید از هر یک ده مقال
 نوس در مقابل غلبه سببستان بوشند که شب سهل طریق سفیر
 با مقال

با بکنقل با وجع صغیر او برود طرف صغیر و اسون شد انفع است
 و اگر بکنقل در میان چهار مقال طریق صغیر با و مقال با وجع صغیر
 بکنقل سور بخان صغیر بخورند تا با کلطه صغیر بیکر نشود و اگر
 همچون سور بخان در در دستیم سهل بقدر چهار مقال یا شش مقال با
 که می نوشند خصوصاً بعد از آنکه در صغیر مذکور در این درده باشد
 ناصت و صفت همچون سور بخان از این است سور بخان شش مقال
 ماهی زهر چوبه که ملنی پوست بچ کر سبب طبع صغیر بود و از
 هر یک ده مقال بیست هلیله در در صفت مقال تخم کوسه و کل هله
 بول بخان بد الخمر طفل سفید با دیان کل سرخ و فصل سقونک شیرینک
 از هر یک سه مقال بوس سفید با نوسه مقال در غنی با دام
 مقال و نیم صمغ صاف صند بخانه مقال اجزای که سبب بار و غنی بکرا
 چوب کسدر و عمل با قوام آورده با هم بپزینند و اگر سفید که در

معجون سور بخان

سوزن

بقوت مفاصل بقدر بجهت انتقال باسد متقال قد سفید و در کمال
 باک و زبان که کرده بنوشند هم نافع است هفتاد سوختن و در کمال
 سوزن از هر یک بجهت انتقال یک سنا مکی ده متقال مغز بادام مغز فستق
 خربزه که مک از هر یک سه متقال و یک سفید هفت متقال زعفران
 دانک اجزاء آن که بده سفوف سازند و اگر چه سوختن در صاحب
 الضاعه بجهت مفاصل و کرمه بقدار ده متقال و در بزرگ کردن
 آن بنوشند اسان و از هر یک یک و یک نافع است هفتاد سوختن
 پوست هلبل از اجزاء مساری نرم که بده مسانند و خوردن
 پروزی بهمان مقدار که در دهم چنین شربت مویک است و سوزن حرکت
 میزند و در پیش نافع است مگر اینکه با علامت خورند و بزنج شربت
 مناسب است و در این مفاصل که در آن بهمان خوردن معتدله
 تخم زبادی و تخم نلک و عمل بسیار نافع است و بسیار استیجاب به عمل
 و در اجزاء

سوزن

و بعد از هفت و پنج و بعد از بیست و پنج و در تریا و قلیه جلا و میانیند
 و از و شبها است و اسهال از آن نمایند و سوختن و پنج نیش و سوختن
 و هر یکی با کلابه و طلا نمایند با سوختن و پنج و طلا نمایند با سوختن و
 زرد و زرد و بصر الفان و عسقلان و هر یک با کلابه و طلا نمایند
 و بعد از آن نمایند و اینها و غنی بادام نافع است و در سکن و جمع مفاصل
 انواع ضما و هلس و مغز و سوختن و سوختن اسان و اگر بنشیند خزان
 و سوختن و سوختن است و سوختن نافع است و سوختن و سوختن که
 با این که و اکلیل الملك و زنجبیل و سعتره و بونجاسف و بونجاسف و بونجاسف
 از اینها بنشیند باشد و در غنی نافع است و سوختن و سوختن که
 اسفند زرد و بونجاسف باشد و سوختن و سوختن که
 شیر بادام و سوختن با سوختن نافع است و طلائی که در سوختن و سوختن
 و سفراوی و در او خود و بعضی از اول تا آخر استعمال بسیار نافع

۱

بروز در یکی زعفران اجزاء مساری با کلابه و طلا نمایند و سوختن
 طلائی که در پیش و با کلابه و سوختن نافع است و سوختن و سوختن
 با بونجاسف و طلائی که در پیش و سوختن نافع است و سوختن و سوختن
 که مسکی و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن
 کاری و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن
 غلیظ کند و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن
 کنند و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن
 استعمال شود و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن
 شود و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن
 رسیده است و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن
 بدینجهت که بجهت مفاصل البصر و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن
 که بزرگ و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن
 سوختن

حمیات

متقال و سوختن است و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن
 سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن
 نیش که در بار و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن
 و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن
 منقحی است و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن
 بار و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن
 اولاً سوختن با سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن
 از سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن
 سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن
 که سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن
 قلب بنشیند با سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن
 سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن و سوختن

۲

سرایت جمیع اعضا و اعضاء بگذرد این است که خون در کبد مسخ شود
اطلاط یکی از سه و محله میباشند یکی از سه با اعتبار اکثره با غلبه یا
از جهت خلطی و دجاری هم سرد و از ماده که سبب سردی می شود باشد
مغضی شده باشد و از اسباب مغضی است اطلاط غذاها و ^{سبب} افشا
که با اعتبار و سردی و هر مثل مایه تازه یا با اعتبار و سردی قبول میسازد
بشر یا با اعتبار و غیره و طبیعت بر جود آن مثل مویهای بسیار و طبیعت
با اعتبار عدم استعدان برای هضم کامل مثل جاد یا مثل جمیع میان
مختلف در هضم و شاید بر و مغضی شود و سبب از اسباب مغضی است اطلاط
مغضی و با وجود تغییر از اسباب و مایه از خون است که با اعتبار
و از مسامات طلب با اطلاط می رسد و مغضی میکند و چون که اطلاط
خود و مغضی و بلغم و سودا و بقای مغضی از این چهار است بعد از اطلاط
یک از این اطلاط بعد از داخل در عروق و مغضی و بشوید و از اجزای
عروق

حرطه

عروق مثل مصله و کبد و غیره که در کبد و مغضی و در داخل عروق باشد
تلازم میباشند و قطع مغضی و مگر بزوال عروق و اگر عروق خارج عروق
باشند تبار میباشند یعنی عروق دیگر از برای از ماده مغضی میباشند
چنانچه در هر یک از اینها خواهد شد تبضع می شود و باز در عروق دیگر
و هم چنین نامرغی قابل شوی پس نهایی مغضی است و بزرگ
یک از اطلاط و بعد مغضی آن با داخل عروق است که قبل از آن در عروق
مغضی و مگر بزوال عروق با خارج عروق است که تبضع مغضی و
نوبه دیگر میسازد و بعد از اینها در عروق و در هر یک از اینها
خواهد شد چون که عروق در خارج عروق میباشند مثل اطلاط و از
طبیعت سردی و آن میباشند و تبضع مغضی و در عروق است که
اندام اخشا باشند بخوبی بگردند و خواهد شد اما تبضع مغضی که ماده
داخل عروق باشد در وقت است یکی از آنکه از حالت غلبه خون غلبه

عروق

باشند که عروق در آن باشند این نوع از تبضع مغضی است که حقیقتی است
علیه که داخل در تبضع مغضی نیست و چون که عروق تبضع و در عروق
بوی مدق نیز داخل نیست لهذا این است که عروق میسوزند و تبضع
تنبه و تبضع نیز که در اینها است و عروق تبضع و یکی از آنکه در عروق
شده باشد اما اینها از نظایر و عروق خون باشند درون عروق که
مذکور شد که فی عروق است و است و در عروق است و ملاحظه
در مان عروق مایه اندک این تبضع شود و در عروق میسوزند
تلفی و تبضع و در عروق است از سوختن که تبضع است و در عروق
و در و تبضعها و زبان و بوی که در عروق است و تبضع و تبضع
سایر علامات غلبه خون چنانچه در صداع و موی و موی و تبضع و تبضع
این است که حال تبضع چنانچه در تبضع است که در روز تبضع
و یکی از نشانه های تبضع است بلکه هر روز یک قرص است و یکی از اطلاط
انکه

عروق

انکه مایه و لوزی با این تبضع است که علاج آن تبضع است و در تبضع
دل با تبضع و اگر در تبضع است با تبضع با تبضع و تبضع و تبضع
و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع
کند با تبضع که حلقه تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع
اگر تبضع تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع
گاه و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع
بوشند و در تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع
صربک و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع
خست و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع
بوشند و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع
مصل و در تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع
نکه تبضع باشد و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع و تبضع

و اگر سه سه کفایت نکند در روز دوم سه بار دیگر بنوشند و بعد از آن
برنج و کدو و اسفناج میل نمایند و هر روز سنگ بخورد با سوسن و امیل
و بقیه اش در عسل مناسبت بخورد و به جگر و کبد و کلیه و لوز
مانند در مناسبت کاهوی بسیار نافع است و آب و روغن بسیار نافع است
شیر انزلی که فرموده که اگر صاحب این سنگ در آب سرد بدهد که در
روز و قاف و بزی و مال شود البت این وقت دفع میشود و ماء الشیر و روغن
مناسبتی اسباب این است و بعد از درازدم شیر شکر و نم کاسنی از
این در مقدار اسکینین ساده در مقدار چندین روز میل نمایند
شکر خرفه و تخم ان اسکینین در مقدار میل نمایند بعد از چهارم
و شکران تب که شکر و سبزه و زغال میل نمایند بهرین آثار و ان
با کلبه گاه در اندازان بهر آن ملوک و مسلمانند تا دفع این سنگ
کامل حاصل بنده ان شاء الله اما تب عوی که از عفت خون طوی نشد
باشد

سجده

طریق

و از اطبقر کرند

و از اطبقر کرند و علامت همان علامت است و در وقت بقیه
تنگی نفس نگاه باشند که بهر شیئی که از این در هر سه و چهارم این
نوع است از نوع اول است و علاجش بهر همان علاج و اول است و خارج
خون و بن و سایر تدابیر و در دفع بین از نوع اول هر روز است و بعد
از چهارم هم در کافور مناسبت است که با آب بزدن قطره از آن در چشم خورده
شربت بلور در دهان شود و صفت هر کافور این است بسیار شکر و نم و کافور
انصهرک و عقیق کاسنی و آب السوسن و سفید سفید از هر یک در مقدار
مغز تخم خرفه و چهارم مقدار تخم کافور و عقیق و در عفت نفع
کافور یکتقا با آب بزدن قطره از آن در دهان مقدار هر روز در دهان
مذکور میل نمایند اما عفت هر کافور این عفت خون خارج هر روز
بجای است که مثل آن از او در هر سه و چهارم است مثل در زمانه که
سام و کوبید و در عفت کافور و کافور که ذات الصل و فانی که در عفت
شند

قرص کافور

دوم معده و درم کبد و غیر اینها از اشیا و بنوی خارج و در وقت
که در ظاهر و کبد بسیار است و در خارج و در وقت بسیار است
انجام شود بوی بسیار و خارج از خون و معده از این کتاب است
ضابطه هر یک از این انواع بهمان عفتی و در از درم لازم بود که شفا
بانه باشد و معلوم شود که بعضی از انواع بهمان عفتی که طریح
مذکور باشد اما تب عفتی که از این لازم است که ماده از داخل عفت
یا دان که ماده اش خارج عفت است اما تب لازم صفرویی از عفت
قسم است یکی آنکه ماده صفرویی در عفت و قلب با عفت تمام
شده باشد و این را عفتی که در عفت و کبد صفرویی در داخل عفت
بدن شده باشد در عفت و در عفت و قلب و این عفت لازم که در عفت
مخبر علامتش از تب است و شکر بسیار و تلخ دهان و زردی رنگ
رو چشمها و بوی و قلی و اضطراب و بعد از آن و صلح و شکر
در روزی

در جاری

بصره

عمر

وزردی از نگاه باشند که زبان سیاه شود و رنگی بول با رقیقت
اینکه احوال ریاضی که در سنگ و زردی و کوبید و سبب فراست و علاجش
بهر است که در سوسن و عطف و کوبید و کوبید سوسن و صندل
در این پیش از هر بهای خطی با دیگر دو آب سرد و بوی و عفت کافور
داد و ان بنویهای عطف و کوبید و کوبید و کوبید و کوبید
شده با بیدار و ماء الشیر که با بیدار و کافور و کافور اسفند و کوبید
و کبوتر و نیلوفری و کافور و کافور و کافور و کافور و کافور
و برنج که با ماء الشیر و کافور باشند با هر روزی از سنگ و اسفناج
برنج با بوی ماش و قشر ماش و برنج و آب انار و این با شکر و عفت
بوی و معجون است و مسهلان را در ای که در وقت عوی ملوک
بدهند و بعد از درازدم هر کافور اسکینین و شیر و تخم خرفه
تب عوی بسیار است در این تب عوی که در شکر و کافور
باشد

و بعد قطره از

شند

باشد

باشد

باشد و از اینها در خونیت زبان و شدت تب معلوم میشود که
هنوز ماه با قاست در روز نشانی از هم معلوم بطریق سهل و آسان
بهند و بعد از این با نهم در آن بدست میزند و اگر در این وقت
دعوی بود منقرضه مانع باشد علامتش به روشنی نماید و بعد از آن
شدت صلح و بخیالی است در روز سهیل طرف صبح نادین ^{بجلی}
منقال با شترخت ده منقال با آب کاسی سبز بست منقال بنوشند
با شیره تخم خیار شکر تخم کز و شیره تخم کاهو انهریک و در منقال شیره
تخم کشتیر منقال لعاب بند قطره او به بدن برآورد و کاسی ^{بجلی}
هر یک باشد و شترخت ده منقال بنوشند سهیل از طریق منقال
معلوم در این دستور که اول آب کاسی با نیم منقال نمک طعام و ^{بک}
منقال روغن بادام بپزند و بعد از آن عیب انقلب تخم خیار ^{بجلی}
بج کاسی چنانچه پیشتر بطریق کل خلی انهریک در منقال عذاب ^{بجلی}
از هر یک

اشقان

از هر یک بست و از چو شاند صاف نمایند و بخیالی و شترخت و
نور از هر یک ده منقال روغن بادام چهار منقال شکر جوده منقال ^{بجلی}
باردیک صاف نمایند و بخیالی شکر عا شکر خونی با یکدگر بپزند و بعد از آن
میل ماده بدماغ خنجر مرز که در شد منقل سرخ سفید موه و با قلب ^{بجلی}
و کلایه آب کشتیر و آب جبار و ان که سر که در شترخت کرده در پیش مناع ^{بجلی}
بدان در آن که هر این اجزای است خوشه ای از آنها کاه نیست و اگر در ^{بجلی}
نیاید باشد در آخر هر وقت که در هر مریض کل دستاوی و در این ^{بجلی}
دفع با نیم منقال با آب سبب بپزند و اگر مجموع آنها بافت خوشه ^{بجلی}
ان کافیت و در این وقت در شب هفت بار در چهارم با شیره ^{بجلی}
با این بخور که باهای ریه را در این که در معدن الحار که در آن ^{بجلی}
و کل خلی و شترخت در او چو شاند باشد ساقی که در آن در ^{بجلی}
اجزای است در آب که کافیت و در این وقت در این وقت ^{بجلی}

طریق بزرگ

بزنند و صندل سرخ و سفید در زرد پستان چپ باشد و با جگر در این
سبک تا هر دو در یک گند اما ^{بجلی} اندک که صفر در بعضی از ^{بجلی}
منغن شده باشد در در وقت حوائق قلب علامتش بخور ^{بجلی}
دشمنکی و نظری همان و دردی زبان و دردی بول و با جگر ^{بجلی}
خفیفه عرق است با عرق صمبر عرق از عالم زبان و منظر ^{بجلی}
و سایر عرق صمبر که در صفر مرز که در شد نیست خلاصه ^{بجلی}
هر گاه با اعراض شدید و صمبر باشد در صفر است هر گاه ^{بجلی}
باشد موی است بختی که نام و لا در ماده نشکر کند و ^{بجلی}
علاج صفر است که اگر آنکه قوی بد و این مع که از عرق ^{بجلی}
و خدا و هر تله بوی منشر است آب صفر و با یک ماده ^{بجلی}
منقل معدن که در حال و در غیبه از آنضاها که در در ^{بجلی}
منغن شده از آن که سینه علامت این است که در ^{بجلی}
خفیف

قلب

صفر در

خفیف میشود و تب میرسد و بعد از تب عرق میاید و بعد از عرق است ^{بجلی}
دفع میشود در روز دیگر بنیاید شد تا آنکه در وقت ^{بجلی}
تب عرق میشود و در آن که در غیبه است و در آن ^{بجلی}
تا از اول وقت تا طلع شدن تا از آن ساعت میگذرد و ^{بجلی}
معلوم میشود که ماده صفر روی خالص نیست بلکه ^{بجلی}
انواع تنهایی که در آن خواهد شد و در آن ^{بجلی}
تلی و سایر روی و نلک در در چشمها و متوجه ^{بجلی}
و تلقی و اضطرار به وقت نوبت در روی بول ^{بجلی}
علامات مقلبه صفر اجناس در صلاح صفر و در ^{بجلی}
سند و الاخر مثل علاج صفر و در آن است که ^{بجلی}
ماده در روی که اتفاق افتد و با جگر در این ^{بجلی}
بجلی در این وقت که اگر در غیبه است و در ^{بجلی}

از هر یک بست
نور از هر یک
باردیک صاف
میل ماده
و کلایه
بدان در آن
نیاید باشد
دفع با نیم
ان کافیت
با این بخور
و کل خلی
اجزای است

باز ده دانه زنجبیر دره منقال در روز هشتم سهلی از اجزای
مل که در باضافه سنه و سه منقال کل سرخ بکنقال عناد و
کل بنفشه دو منقال نوس خیار جنبره منقال روغن بادام بکنقال
در ده هم و دوازدهم و شانزدهم همین و در سیار ایام منسوخ کرد
دافع از اول تا شانزدهم است و در بیاضی روغن بادام طرف
شام جلا و زرده تخم مرغ و اگر آثار بود هاره مثل طوط
و کسالت و بخیاض با سداب هفت کوشک مر عجب باشد
عزده صلیبا نید از میوه ها و نشیها و آب سرد بسیار در هر کسند
سوازی اندین کردین تب ضا است و کلانی خری در روز نهم
از شانزدهم که در تب وضع شود و نه با اول اسد روز هر روز کفند
داسه منقال هفت هشت منقال سبکین بخورد و در طریقی
کفند اینست که در کل سرخ تازه در ریزه کرده باشک قوام
باز کرده اند

در روز نهم

در روز نهم

در روز نهم

در روز نهم و دوازدهم و شانزدهم همین و در سیار ایام منسوخ کرد
دافع از اول تا شانزدهم است و در بیاضی روغن بادام طرف
شام جلا و زرده تخم مرغ و اگر آثار بود هاره مثل طوط
و کسالت و بخیاض با سداب هفت کوشک مر عجب باشد
عزده صلیبا نید از میوه ها و نشیها و آب سرد بسیار در هر کسند
سوازی اندین کردین تب ضا است و کلانی خری در روز نهم
از شانزدهم که در تب وضع شود و نه با اول اسد روز هر روز کفند
داسه منقال هفت هشت منقال سبکین بخورد و در طریقی
کفند اینست که در کل سرخ تازه در ریزه کرده باشک قوام
باز کرده اند

در روز نهم و دوازدهم و شانزدهم همین و در سیار ایام منسوخ کرد
دافع از اول تا شانزدهم است و در بیاضی روغن بادام طرف
شام جلا و زرده تخم مرغ و اگر آثار بود هاره مثل طوط
و کسالت و بخیاض با سداب هفت کوشک مر عجب باشد
عزده صلیبا نید از میوه ها و نشیها و آب سرد بسیار در هر کسند
سوازی اندین کردین تب ضا است و کلانی خری در روز نهم
از شانزدهم که در تب وضع شود و نه با اول اسد روز هر روز کفند
داسه منقال هفت هشت منقال سبکین بخورد و در طریقی
کفند اینست که در کل سرخ تازه در ریزه کرده باشک قوام
باز کرده اند

در روز نهم

در روز نهم

در روز نهم

در روز نهم و دوازدهم و شانزدهم همین و در سیار ایام منسوخ کرد
دافع از اول تا شانزدهم است و در بیاضی روغن بادام طرف
شام جلا و زرده تخم مرغ و اگر آثار بود هاره مثل طوط
و کسالت و بخیاض با سداب هفت کوشک مر عجب باشد
عزده صلیبا نید از میوه ها و نشیها و آب سرد بسیار در هر کسند
سوازی اندین کردین تب ضا است و کلانی خری در روز نهم
از شانزدهم که در تب وضع شود و نه با اول اسد روز هر روز کفند
داسه منقال هفت هشت منقال سبکین بخورد و در طریقی
کفند اینست که در کل سرخ تازه در ریزه کرده باشک قوام
باز کرده اند

فاقت چهار منقال اجزا کو سیده و پنجه قوس سازند و مداومت
بخوردن کفشدوسکینین بدستور مذکور بعد از سکینین خوردن
نافع است و گاهی بطن را با دو دانگ مصطک کوبیده میزنند و گاهی
باشد که مداومت بخوردن کفشدوسکینین معنی از سکینین خوردن
باشد و هر سه چهار شب یکبار خوب در راه آن بدین میزنند
در راه آن بدین است در مجرای مصطک از هر یک ده منقال بدین
منقال نبات سفید چهل منقال اجزا را کوبیده سفوف سازند و اگر
در راه آن بدین با کفشدوسکینین خوردن و پنجه قوس سازند
هم خوب است در راه آن بدین که در مرض خرد بویس یا تو یا
فانوق هر روز بعد از نیم منقال تمام است و در راه آن نشانی در هم
نقود است و در راه آن طرف شام در راه آن و در راه آن
داگر این است که هر روز در راه آن تمام است و در راه آن
۱۶۱

صفحه دوم از تره

کتاب الحاق

هرگاه در جگر یا در سه ملاجی با ویدی باشد یا لکه بینی در صورت و دستها
و پاها باشد یا سکینین خوردن یا سکینین ساده بعد از نیم منقال یا کفشدوسکینین
صفحات دیدن حتی شش منقال فو لک از هر یک سه منقال انیسون
کرفس صافه فاقت از هر یک ده منقال اجزا را کوبیده قوس سازند
در راه آن بدین است در مجرای مصطک از هر یک ده منقال بدین
باید شب اول در هفت خرمه راه کوبیده دست با پوست که صورت
باین دستور در کار چهار منقال تا هفت منقال در هفت منقال که
در هفت منقال تا دوازده روز و اگر از نفع ظاهر شد تا بیست چهار
در هفت روز در راه آن با زنده و نیم کاسی از کاسی هر یک یک کاسی
در دو روز و در راه آن مسلی در هفت روز از مملای که در دو منقال
شربت اول پنج کرفس پنج دان یا پنج کاسی از هر یک ده منقال
پنج کرفس منقال را از نیم کرفس نیم کاسی از هر یک هفت منقال تمام
۱۶۰

باید شب اول در هفت خرمه راه کوبیده دست با پوست که صورت
باین دستور در کار چهار منقال تا هفت منقال در هفت منقال که
در هفت منقال تا دوازده روز و اگر از نفع ظاهر شد تا بیست چهار
در هفت روز در راه آن با زنده و نیم کاسی از کاسی هر یک یک کاسی
در دو روز و در راه آن مسلی در هفت روز از مملای که در دو منقال
شربت اول پنج کرفس پنج دان یا پنج کاسی از هر یک ده منقال
پنج کرفس منقال را از نیم کرفس نیم کاسی از هر یک هفت منقال تمام

خوب است بسیار و در راه آن سکینین از هر یک سه منقال نیم خوردن
دانه خرد زرده دانه قد سفید صندل منقال چنانچه در دست
سازند و در راه آن که تمام بلغمی هر یک در هفت منقال و در راه آن تا نیم منقال
عصاره فاقت با سکینین ساده مکرر در راه آن در پنج منقال در روز
نسیب است و گاهی با این در راه آن تمام است اما تا بلغمی که در راه آن
عروق متعفن شده باشد که از راه اول و با نیم منقال که در راه آن
که هر روز در راه آن بسیار در راه آن میباید که در راه آن
زمان در راه اول و در راه آن در راه آن میباید که در راه آن
این در راه آن ساعت است و در راه آن در راه آن با کفشدوسکینین
نمیکنند و اگر مفارقت کند زمان مفارقت بسیار کم میباید که در راه آن
میباید که در راه آن تمام است که در راه آن تمام است و در راه آن
بنام آن دستور است و در راه آن در راه آن در راه آن تمام است
تلع

باید شب اول در هفت خرمه راه کوبیده دست با پوست که صورت
باین دستور در کار چهار منقال تا هفت منقال در هفت منقال که
در هفت منقال تا دوازده روز و اگر از نفع ظاهر شد تا بیست چهار
در هفت روز در راه آن با زنده و نیم کاسی از کاسی هر یک یک کاسی
در دو روز و در راه آن مسلی در هفت روز از مملای که در دو منقال
شربت اول پنج کرفس پنج دان یا پنج کاسی از هر یک ده منقال
پنج کرفس منقال را از نیم کرفس نیم کاسی از هر یک هفت منقال تمام

تلع آن فو لک و در راه آن نیم منقال در راه آن در راه آن تمام است
این در راه آن سکینین خوردن یا سکینین ساده بعد از نیم منقال یا کفشدوسکینین
باید که در راه آن در راه آن در راه آن تمام است و در راه آن تمام است
که در راه آن در راه آن در راه آن تمام است و در راه آن تمام است
ذیرا که ماده این در راه آن تمام است و در راه آن تمام است
رض میباید که در راه آن تمام است و در راه آن تمام است
تک علاج نمایند بلکه در راه آن تمام است و در راه آن تمام است
بهر حال و در راه آن تمام است و در راه آن تمام است
ان وقت داخل عروق است یا خارج عروق و این در راه آن تمام است
عروق است از راه آن تمام است و در راه آن تمام است
کوبیده اما در راه آن تمام است و در راه آن تمام است
و اگر که در راه آن تمام است و در راه آن تمام است

باید که در راه آن در راه آن در راه آن تمام است و در راه آن تمام است
که در راه آن در راه آن در راه آن تمام است و در راه آن تمام است
ذیرا که ماده این در راه آن تمام است و در راه آن تمام است
رض میباید که در راه آن تمام است و در راه آن تمام است
تک علاج نمایند بلکه در راه آن تمام است و در راه آن تمام است
بهر حال و در راه آن تمام است و در راه آن تمام است
ان وقت داخل عروق است یا خارج عروق و این در راه آن تمام است
عروق است از راه آن تمام است و در راه آن تمام است
کوبیده اما در راه آن تمام است و در راه آن تمام است
و اگر که در راه آن تمام است و در راه آن تمام است

و منقل این تب شده است فلاجین و ما اجن ان تب سابق است و معاً
دفعه در آنجا بجز موز خواهد شد اما درج در آن زمان نیز کم افغانی
افتد که انداره بهم رسد بلکه انداره سابق بر تبهای بکر صبا شده
اینست که بگردد و بزیر وقت هست و در روز نیت در روز چهارم
از نو بر سابق این تب بجهت تب هم وصل روز دلی نیت در آن زمان نیت
کم ملبیا و هر چه بکشد و ملبی در نیت ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
و فعال مریض است و دیگر سر مادی این تب بسیار شد و ملبی در
نیت بگردد یا استخوانی بدن شکسته و ملبی در مفاصل تمام وضع ملبی
و تب بسیار نیت بسیار شد هر چند از تب ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
مفراوی نیست و در وقت نیت این تب غالباً یک شبانه روز ملبی
و اکثر این است که از انداره افت پس منقل در مصلای ملبی ملبی
و با علامت ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
میشود

میشود که ماره حرقان این ناط است و علاجت این است که مریض این
تبه را وائل بلکه ناشن ماه نشوند زیرا که ماده این تب ملبی ملبی
و قبل از نیت ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
جز ماری شود و ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
سودا و از ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
این تب ملبی در اصلاح و نیت ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
یا خون بهم رسیده باشد علامت ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
در تب ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
و ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
کاهی که ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
و کاهی با ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی

و است

و است و دعاست و از خواص ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
منفعت ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
این جبر باشد که ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
و با ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
بها که ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
این نوع اجتناب از ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
و نیز ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
سودا از ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
چنانچه ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
مربی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
و کاهی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
انفکون ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی

غایند و از ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
که ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
که ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
و ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
من ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
که ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
دیوم که ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
شاه ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
مربی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
مربی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی
مربی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی ملبی

و است

میلنا بند حضورا اگر بافت سپر باشد و کف کردن در وقت خواب
هر افع و بیبا نافع است در دوا و آخر مدامت بخورند غلظت فلان و باوشی
غنا و همچون منهور و جالب شفا بیبا نافع است میرها الملوک در خلا
النجاریه یکی دیگر جالب شفا و این باب است عظیم و بلغت ^{حقیق}
حضرت از آن بود که از درج بلد و ایشان امام بود و جعفر کمال ^{شد}
و اطبا عراق از عالمان هاجر کشند و در انداز این دوا در وقت خواب
و صحت یافت غلام شد کلام صاحب لاصه و وقت خوردن در وقت ^{در}
ساعت قبل از آمدن در است طریق ملاحظه نماید و در وقت ^{نسخه}
کامل المناکر در خصوص این نسخه است آنست که حضرت از نجفقال غلظت ^{سند}
بندالنجار هر یک است متقال این دره متقال خطر اسان اونی که ^{مخ}
کرفس جلی است چهار متقال کرفس سبزی سه متقال سنبل ^{الطیب}
متقال باز هندی سلیمه و سیاه و قو و خاویز و زهره یک متقال ^{انبار}
زرم کرده

زرم کرده و بر روغن بلشجر بکشد و باسد بر بار غسل صاف بقوام آورده
بستند بعد از شش ماه استعمال نماید در شربت بقدر نحوی طریق
ساختن بر شفا موافق نسخ تا زن طفل سفید بلند الخراج از ^{بست}
متقال اینوزده متقال زعفران پنج متقال سنبل ^{الطیب} و خاویز
از هر یک یک متقال اجزا را کوبیده و بخت باسد و وزن او در ^{سند} غسل کرده
بقوام آورده بستند بعد از شش ماه استعمال نماید در وقت ^{خواب}
معمول است شفا نیست فخیل یک متقال دیو بن جینی دو متقال
جوزها مثل که از اما نوزده کوبیده و متقال اجزا را کوبیده ^{جمع} با در ^{جمع}
عمل بقوام آورده بستند بعد از شش ماه استعمال نماید ^{سند} در وقت ^{خواب}
بسیار ناست و بهنج مذکورند و بی عمل اید بعد از هفتاد روز ^{خواب}
کتاب یک گذاخته به تنقیه علمین و اگر ماده فاسد بسیار ^{در بند}
باشد تنقیه باید بعمل آید تا دفع مزاج خود و تنقیه را اگر بعد از شش ^{ماه}

بکند بهتر است و صغیر از اطبا تنقیه بعد از هفتاد روز کرده اند و با ^{جمله}
تنقیه حسب خط محرف من باید بعمل آید چنانچه که ماده از ^{خواب} خواب
باشد و علامتش چنانچه مذکور شد علامت غلبه خون است چنانچه
بارها مبین شد و لاصه با سلیق بکند و علامت فاسد اگر ^{خواب} خرد ^{بسیار}
سعی باشد و غلیظ باشد بکند از آنکه بقدر شصت متقال ^{باید} و اگر ^{در وقت}
و سرخ کردنک باشد البتة در هر یک بکند و کف از آنکه ^{باید} بکند ^{باید}
صل ضرر عظیم میکند و بعد از آن بر هر قدر ^{باید} و شغل ^{باید} دادن ^{باید} ^{باید}
نوشه و اگر مارها از حراق صغیر باشد و علامتش علامت غلبه ^{سند}
چنانچه مذکور شد و علاج دومی مختص است مگر آنکه در ^{باید}
صله خون نیست و منقح و سبل و سایر ^{باید} و در ^{باید} از ^{باید}
و بلبله در روی که از حواش ^{باید} باشد ^{باید} که ^{باید} از ^{باید}
شاهر و بعضی کاسی بر ^{باید} و شاهر ^{باید} کاسی ^{باید} از ^{باید}
زنجبین

زنجبین ده متقال بدهند شش روز یا آنکه ماء الغیر با سلیق ^{باید}
بدهند و بعد از آن منقح مذکور در ^{باید} و بعد از آن ^{باید} از ^{باید}
با منقح مذکور با ضا ^{باید} و سنا ^{باید} و سنا ^{باید} و سنا ^{باید}
بفشره سیاق ^{باید} و زهره یک ^{باید} و متقال ^{باید} و ^{باید} ^{باید}
خار چرخه ^{باید} و متقال ^{باید} و ^{باید} ^{باید} ^{باید}
روز پنجم ^{باید} و ^{باید} ^{باید} ^{باید} ^{باید} ^{باید}
سکبجین ^{باید} و ^{باید} ^{باید} ^{باید} ^{باید} ^{باید}
یک ^{باید} ^{باید} ^{باید} ^{باید} ^{باید}
با ^{باید} ^{باید} ^{باید} ^{باید} ^{باید}
نوشه ^{باید} ^{باید} ^{باید} ^{باید} ^{باید}
مذکور ^{باید} ^{باید} ^{باید} ^{باید} ^{باید}
و ^{باید} ^{باید} ^{باید} ^{باید} ^{باید}

و اگر ماده از احراق بلغم باشد با سودا طبیعی و علامتش بحال امارات بود
نماح است چنانچه در وقت بلغمی مذکور شد در سقا و علامت رطوبت
مثل آب زدن از دهان و بدن دنیا لاغر و رنگ صورت و کف دست
ملاج از وضع بدین نحو است که منجی از کاو زبان و شاهره اسطوخودوس
بچه از آن با اصل السوس بر سهوا و شاد باد و بجزی به از هر یک در وقت
کل فندق چنانچه در همین دره منقال و بعد از شش روز همین منقل
سنا مکی به حاجت و پوست بچگم افشون از هر یک در وقت منقال و در وقت
چیره منقال و زعفران با دام کلینقال و اگر در وقت منقل با دام
فیقر با حاجت که در فو بریزد و صبح منقل با سودا شش و کف دست
بناشد ما و الشیر که بچین در این مهلات نافع است بخورد
مذکور شد در این مهلات با چهار خج هم نمونند و بعد از آن کچین
بزودی با قور در صغیر و شیر را زایا بریزد و در وقت منقل در

ان

آن هر شش روز یک بار منقل مذکور را با سنا و سبب که در وقت باید
دوم فو بریزد و منقل در این وقت فو بریزد و مهلات مجزواتا السنا منقل است
علا طریقه منقل در این مهلات منقل است که با حاجت طمانا با بار منقل با بار
فنجان از ماده منقل در وقت منقل است که در وقت منقل است
داه و علاج بدین منقل است که در وقت منقل است که در وقت منقل است
نند با شش روز و بعد از آن فو بریزد و در وقت منقل است
گاه حرارت زیاد در نماح بناشد این است که از معالجات حیات خطیله مذکور
شد و معالجات این نوع حیات خطیله است که در وقت منقل است
سبب و علامت منقل است و اطباء هر یک واسطی با سنا منقل کرده اند
لا این منقل است اما چون منقل است و علاج انداخته اند و در وقت
پودخت پس بدانکه منقل است که در وقت منقل است
و بهر منقل است و تا هر وقت که در وقت منقل است و چون آنرا با حاجت منقل است

خارج

از صفرا غرض میشود اطباء از در وقت منقل که در وقت منقل است
بلغم باشد علامتش این است که فو بریزد و مهلات منقل است
در صورت در وقت منقل است که در وقت منقل است
کافی برنگ طلوع میباشد که در وقت منقل است
دینا بر وقت منقل است که در وقت منقل است
و سایر علامت که در وقت منقل است که در وقت منقل است
ذیرا که در وقت منقل است که در وقت منقل است
اگر خواهیم منقل در وقت منقل است که در وقت منقل است
غلظت صفرا وضع میشود و منقل است که در وقت منقل است
اگر غلظت صفرا وضع میشود و منقل است که در وقت منقل است
مردم است و منقل است که در وقت منقل است
غشوم که در وقت منقل است که در وقت منقل است

و تمام بریزد

و تمام بریزد و اما اندک کنند این ترتیب که اول از آنجا اندک و بعد از آن
دانه ها تا فو بریزد و بعد از آن از دانه ها تا سنا منقل است
سین و صده و شش که در وقت منقل است که در وقت منقل است
منقل است که در وقت منقل است که در وقت منقل است
و از حالین منقل است که در وقت منقل است که در وقت منقل است
و در وقت منقل است که در وقت منقل است که در وقت منقل است
دینا بر وقت منقل است که در وقت منقل است که در وقت منقل است
علاج دفع ماده منقل است که در وقت منقل است که در وقت منقل است
با صفت منقل است که در وقت منقل است که در وقت منقل است
کاسه از هر یک در وقت منقل است که در وقت منقل است
به صفت منقل است که در وقت منقل است که در وقت منقل است
آن بر وقت منقل است که در وقت منقل است که در وقت منقل است

تا سر پنجم

و تمام

نور است است و دیگر و ز اخف فرج دیگر آنکه مرکب باشند از صفرا و
لازم و بلغمی لازم و در این فرج سهانی و زردی و غیره باشد و علا
صفراوی لازم با علامات تب بلغمی لازم چنانچه هر یک از این سه در بدن
دیگر آنکه مرکب باشند از صفراوی و اولی و بلغمی لازم پس بگویند
میکند با علامات تب صفراوی و دیگر و زردی و غیره میکند و تب لازم دارد
علامت تب لازم بلغمی دیگر آنکه مرکب باشند از صفراوی لازم با بلغمی و اولی
روز نوبه میکند با علامات تب بلغمی و تب لازم دارد با علامت تب لازم
صفراوی و جمیع انواع غرغراهی و مشطراتی در معالجی مصلحت ندارد
سبب آنست که در معالجه آنها مرکب است از معالجه صفراوی و بلغمی
و اینها حواله بسیار چنانچه در این شرح است و علامت تب لازم
که گاه باشد که یکسال بکشد زردی اگر که معالجه بلغمی معجز است و در
میکند و اگر انفعالی صفراوی برایش نباشد بلغمی غلبه میکند و در معالجه

ملاحظه در طرفین شود بجهت ناله و سینه در میکند گاه باشد گاه باشد
که طولانی تر و بیشتر است اینها در معده با کبد باطلال ضعیف شود
دیگر و آنکه زردی با جلد در هر یک از اینها در ابتدا منصفی از غلبه قلب است
مخج کاسنی کاغذیان از هر یک در وقتال بسیار در معده از شرخ هم بخار
مقال شربت بلغمی در وقتال برده در وقتال هم اگر زردی باشد بعد از
در وقتیکه زردی نباشد یا زردی بر سنگین باشد معده بل در وقتان غلبه
مخج کاسنی کاغذیان اصل السوس کل رخ کل بلغمی کل غلبه سنا و کل
هر یک در وقتال مناسب است از هر یک در وقتان و در وقتان و غیره
طریقه جلد جز از هر یک در وقتال در وقتان با دام کفقال در وقتان
و در وقتان در وقتیکه زردی نباشد و در وقتان در وقتان در وقتان
ایام هر روزی که از وقتان از وقتان در وقتان در وقتان در وقتان
در وقتان کاسنی در وقتان و اگر غلبه بلغمی چنانچه علامت آن در وقتان

ده

ملاحظه

شد گفتند و سنگین برده و بعد از روزی در وقتان در وقتان در وقتان
شربت بلغمی و سنا است و کلای و اولی و زردی در وقتان در وقتان در وقتان
نشان در وقتان در وقتان در وقتان در وقتان در وقتان در وقتان
نا هفت مقال بلغمی غلبه در وقتان در وقتان در وقتان در وقتان
یک کفقال در وقتان در وقتان در وقتان در وقتان در وقتان در وقتان
یک چهار مقال مخج کاسنی هشت مقال سبلو کاو زبان از هر یک
مقال هم کفقال در وقتان در وقتان در وقتان در وقتان در وقتان در وقتان
قد باشد که صاف کرده بقیام آورند و بعد از سر شدن سه مقال در وقتان
چون لازم صلاح کرده داخل نمایند و بعد از نشستن روزی از وقتان در وقتان
بله در وقتان در وقتان در وقتان در وقتان در وقتان در وقتان
بجو بکند در وقتان در وقتان در وقتان در وقتان در وقتان در وقتان
و هر گاه نوبه باشد در وقتان در وقتان در وقتان در وقتان در وقتان در وقتان

سرم

کیلیا و دواء القوی چنانچه در وقت بلغمی مذکور شد نافع است و اگر علامت
غلبه صفراوی ظاهر شود و سنگین و زردی کاسنی با اربابان در وقتان در وقتان
بیشتر نافع است و با طبع بلغمی در وقتان در وقتان در وقتان در وقتان
سند و بعد از بیستم در وقتان در وقتان در وقتان در وقتان در وقتان
ماه الحویه بنوعیه ام تجربه کرده ام اصلاح مزاج احسا میکند و تب
قطع سنا بل در مزاج را با اصلاح میاورد و در وقتان در وقتان در وقتان
که بعضی سنگین بر روی مکرر داده و نافع از او را حتم و در وقتان
تهای طلعی نیست که نافع نباشد و صفت آنانی است و وقتان در وقتان
و در وقتان در وقتان در وقتان در وقتان در وقتان در وقتان
سه مقال مخج کاسنی چهار مقال در وقتان در وقتان در وقتان در وقتان
مقال نیم با مشک سفید چنانچه در وقتان در وقتان در وقتان در وقتان
قد باشد که بقیام آورند و هر روز از وقتان در وقتان در وقتان در وقتان

کلیا

اگر چه صفای او با صوفی باشد یا شیره نم خیار و هم کاسخی و اگر حرارت
 غالب باشد مزاج او سرد است و بعضی سوداوی و بعضی مری که با وی
 در شکل صغیر و قوی و در صغیر و شیره کاسخی و شیره دران نام و در
 این شرفی بهمان مناسبت و باطلان شرفی در انواع تبها بعد از
 بیستم بطریق مختلفه هجرت خارج و هر شخصی بخیر رسید است و در آن
 تبهای مری که در شرفی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 مری که در شرفی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 با حرارت مزاج باشد و شرفی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 و در بعضی انواع تبها و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 ناصی امم که در این تبها نافع است و بخیر به رسیده و است و قوی و قوی
 طفل بی شرفی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 بکفایت و طرف مزاج با کلاب و شرفی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 ساجا

سلفا مری که در شرفی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 و از طرفی مسامحا با خلط مری سرد و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 هو است و در این اسباب از غیر مثل غلظت اطوارات و در مری که از زمین مصفا
 ملبس و با سها و به نسبت شکل از اسباب مری که در سبب طبع و قوی و قوی
 در بیان هجرت مسافر و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 حیوانی که در قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 هر چند هم که در تبها باشد یا جوهر برده باشد یا تابان که در مری که در
 و حیوانی که در قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 که در زمین مری باشد مثل مری که در مری که در مری که در مری که در
 حاصل میشود و چون بلندی بلندی و در هوا فطر مری که در مری که در
 در دنال و غلظت و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی

خصوصا تالستان و ظهور در وجه و شرفی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 ماه و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 ان شرفی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 ادحی از لک و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 مری که در قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 مست و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 اینها باشد و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 به باشد و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 در آن مری که در قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 مری که در قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 سز با سیاه شود و عطش و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 از علامات این تبهاست و اکثر مری که در قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 مری که در قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی

معاودت نماید و با وجود این قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 بر هر کس که در قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 سرد نباشد و در قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 بلا که در قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 و مری که در قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 تب مری که در قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 سبب مری که در قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 مری که در قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 سز با سیاه شود و عطش و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 از علامات این تبهاست و اکثر مری که در قوی و قوی و قوی و قوی و قوی
 مری که در قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی و قوی

علامتا

م م م

مورد

هو بر خوردات و بر بیدارها کرد در غریب از و با عذو کند و کافور و صندل
و کلاب و کوبیده باند و آب بسیار با شامند و صندان با سلیق بکشد
از عجب و اگر باره و مثل بیت حوزه و بیت لیمو و بیت قویچ و بیت نارنج
بک باشد و کوبیده با نیند و اگر در نیم مسهل کرد صحره و زردی و زردی
مناسبت و اگر در هضم نکو از مسهل نماید این است و قویچ و کافور زیاد
مذکره باب انادین بهترین و اهاست و قویچ کافور در این بیت بعد
نیم بر هضم و قافور و صندل و مر و جارد و کل با استکان چطبا شیر در هر
تا نیم شقال با آب سید و آب انادین با مناسبت و هذا السن حوزه و ش
شما و اش انادین هر یک که باشد قبل از هضم چغندر و عذو
با حیوانی و اگر ضعف غالب باشد حیوانی را پیش از هضم بر هضم
خلاصه اسباب و علامت و معالجات بر تنهایی مخطی بیان کرده اند
شد هرگاه مجموع آنها در نظر داشته باشند و نظر دقیق ملاحظه
نمایند البته آنچه در معالجه بر می آیند و اگر خلاصه معالجه بجز این
نبرد داخل

بعد از اخلاط ایل میشو و بلکه در وسط بصره که جارد و کوبیده با در نیمه نکر و عا
سهای در موی و صغیر و سوی و صغیر حندان میانقی نیست و هم حقیقت
علاج سهای بلغمی و سوداوی مشکا کابیتا هست و انجیر و علامت
از اخلاط ایل بعد مکر و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی
با هم دیگر نیز تشخیص می کند از این موارد است و با جمله بعد از حوز
بسی آن مجموع علامتی که از این موارد مکر و زردی و زردی و زردی و زردی
برخی با اینها ملاحظه نمایند تشخیص در کمال سهولت است و بعد از
معالجه تفصیلی که در هر تنهایی مکر و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی
عبارت است از اینکه حوز و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی
کند و طویات برین تحلیل بردن و این اسباب مختلفه برین
اسباب مخنه خاد جبران عالم هم و هم مفرطه با جمله انجیر سبب علی حوز
مفرطه پس بدین شود و از اشغال تبها خود هم بدین اتفاق می افتد

تنهایی که سبب دوم یکی از آنها مبرسیده باشد نیز می تواند بود لکن قنا
انست که بعد از سهای عفونی و سهای حوزی بهم برسد حکم انتقال صامت که ابتدا
حوز شود و این را سده مبرسیده باشد تا قوی حوزت در بدین و انسانی
اقامه تندرستی که تا قوی حوزت تا حوزت و اکثر طویات بدین حال است تشخیص
بسیار مشکل است چنانکه هنوز تا قوی حوزت بر طرف کردن و طویات با وضع شد
و علائق اسان است زیرا که در کئی از حیوانات که طایفه بدین اولی و اسانند
و تکلیف از حرارت کردن در کمال مهولت است و مبرسیده که حوزت قوی
کو خرد است زیرا که طوی که مقاومت حوزت بر طرف شده و طویات بدین
تحلیل برده و شناختن اسانست چنانکه طویات تا قوی حوزت و قوی طویات
و علائق مشکل است از بدین که حوزت قوی که خرد است و طویات برین قنا
شد است هم که در حوزت هم طوی که حوزت قوی و حوزت قوی و حوزت قوی
منتهای سیم که حوزت قوی و سیم است و قنای تمام طوی که قابل علاج
بجز

بجز آنکه در این مبرسیده قنای و اعضا بجز کمال رسیده و حوزت
که خرد و طویات که در این مبرسیده طویات شده است و طویات
جند است که از نموده حوزت و این مبرسیده بود بدین اولی و اسانند
مثلا هر که مبتلا حوزت و انست که خرد باشد و حوزت سوزنده باشد
دومی برین مبرسیده حوزت و سیم نیست و انست که اولی و اسانند قابل علاج
نیست و حکم کردن و حوزت و مبرسیده و مبرسیده که مبرسیده حوزت
نباشند بر مبرسیده اطبا مشکل است زیرا که علامت حوزت و کمال و وجود
کف حوزت که در نوع دیگر است مبرسیده و سیم است و طویات است که برین
خود را صاحب تب میداند هرگاه از انتقال سهای عفونی باشند
ابتدا حکم بر انتقال کردن بخود مشکل است و سیم است و سیم است و سیم است
هرگاه حوزت قوی باشد که از اولی و اسانند مبرسیده باشد نیز حکم با دیگر
برین شده مشکل است زیرا که از اولی و حوزت و حوزت و حوزت و حوزت و حوزت

هم رسیده و چون ابتدا این است و علامتش هنوز وضوح ندارد و هم
وجودش مشکل است و هرگاه مرتب شود و بار دیگر توجیهی مشکلی در
ظاهر است و در مرتبه دوم تشخیص آسان است با اعتبار ظاهر و علامات
و ظهور و لزوم تالیف و یکی از وی مفرط در بدن و از وی علامات این است
که در مرتبه اول این علامات است که بعد از خوردن غذا در
شبه طریقت آشفته پیدا میکند و در وی مریض بجز رخت میشود
این علامت در تنهای عفونی میباشد و یکی از علامات این است که در
مریض جوش میآید و جوی که در وقت روزه هست که با کراجه است و اگر
اینست که در این مرتبه اسهال نیز میآید و با اسهال وضع مریض
بدون مثل بول جویست و اگر اینست که در این مرتبه مریض در اسهال
دکاه هست که سبب فرجه است یا شدت آن از بعضی طباسل که
در مرتبه سوم این علامات وضع است و این میشود و حوائج بسیار
میشود

میشوند و بعضیها از وی در وقت با کوی میآید و بعضیها باریک
نکند و در صورت کراجه که در وقت کراجه و کراجه باریک
پروند آمده و تمام بدن بهم خشکیده میشود و با اسهال که ناخهاران
برسد که کراجه مریضها بلند میشود و شبی بهم میرسد و از این کراجه
عقد هر چند مریض برای مریضها از است و کراجه مریضها از
رسالتهاست و کراجه مریضها از است و کراجه مریضها از
بجو یک مریض که در وقت کراجه است هر چند المای زمانها تشخیص
و تقریر میان متشابهها است و با اسهال از علامات هجرت از آن
طیبات میباشد بلکه مناط طایب خوش آمد گفتن باهل دنیا
تذکیر لباس و چه طله و کان خطاری است و لباس و چه طله
از سر و مریضها که است و طایب این عالم در جوی مریضها
احتیاج است طبایع چند و جنبی که از حیثیات با اسهال و علامات

عرق

مطلب آنست که این در سال مرد و در سال زن جنس الماس است و این
مناسبتی میباشد که علاج آن برود و این است که از این
بهم میرسد و در معالجه و وقت با علاج سایر آنها معلوم میشود و این
علاج این است که در وقت طبیعت این احتیاج به تقیه مثل تنهای
نیت زو اگر در این تب عفونت خلطی که محتاج به تقیه باشد
و اگر در این معالجه کنند بزودی علاج میشود و هر چند که در
مشکل میشود تا چیزی که بر مرتبه سوم میرسد و علاج ندارد و علاج آن
با دقیر و تدابیر غیره از این میشود اما او بر اضعاف اینها
کاف و است بقدر هم منقالتا که منقالتا اما، التبعه بعد از منقالتا با
شم که در وقت مریضها که است و منقالتا قلبی بر دست و اما بعد
و عرق مریضها که است و مریضها که است و مریضها که است
تبعه منقالتا که در وقت مریضها که است و مریضها که است
میشود

بلکه باشد سه منقالتا و مریضها که است و مریضها که است
که مریضها که است و مریضها که است و مریضها که است
ساقان از این است منقالتا که مریضها که است و مریضها که است
زود و مریضها که است و مریضها که است و مریضها که است
تعداد مریضها که است و مریضها که است و مریضها که است
سه سلف و مریضها که است و مریضها که است و مریضها که است
از غذا و اسیلما این است و مریضها که است و مریضها که است
ان اینست که طرف مریضها که است و مریضها که است و مریضها که است
دوم باز به منقالتا که مریضها که است و مریضها که است
و اگر مریضها که است و مریضها که است و مریضها که است
خوردن مریضها که است و مریضها که است و مریضها که است
تا چهل منقالتا که مریضها که است و مریضها که است و مریضها که است

L

و اگر فرج کافر را با شیر بلیانید تا بیکر بسیار در ویراحتاج نباشد هر
بازنق و کوی از بنهای خطی باشد خوردن منی الاغ مناسب نیست ^{ادویه} بسیار
علاج نمایند و غزائان جو یا بسترانه و فینک و کاهی نان جو را با روغن بدهند
نان کدوم نیز می تواند داد و در موها هندوانه و انار می خوردن ^{سند} سبب ^{بسیار}
در طرف شام کوست برود و در عالم ماهی نادمه می خوردن و جو و جوهر ^{کرم} جوهری
مربض و زغبت نماید بر روز روغن و کله و با جگر به بر نفس است از غذا
بترید مکن است چنانچه مکن یاد جانی جوهری فرود دهند که در دنیا
جوهری است با مشق دران موههای و طبع و خوش و خوش سیدیم و کله ^{در}
اطراف جمله باشند و در کبد بسیار بخوردند و درخت خواجه با آنها
مریضان کتان با بر باشند و جوهری در کل نفس و کل بلوغ بسیار نافع است
صندل سفید و کلاب کافور و کباب شیرین و کرم و با لندهر روزی که ^{کرم}
باشند که در در میان حمام در آن مناسب است و حمام کر با بر عیند ^{است}
مریض

مریض فرج نکند و بجا بکرم در در میان او بزم کرم بنشیند و از حمام کرم ^{بزرگ}
بیاورد تمام بدو روغن بنفشه با روغن و اگر نباشد روغن کرم و جوهر ^{کند}
دانه از آن غذا بخورد و دیگر با بر کرم و زعفران و کرم سنگی و سنگی ^و
جوهری هر طبع و هر جوهری که از اینها باشد از اجزا و روغن می آید
سبب فرج و اینها طبع معتدل را با نامشغلی باشد مثل جلاله با اسفند ^و
ظرفا و در با بر روغن مغزینان خوش و از سوزانها یا بکر خوانند و ^{خوب}
سازها مقامان طبعی دیگر باشند مثل مغزینان و زعفران و ^{دانه}
و بیکاه و بلبله و هر روغن با بان زغبت باشد با بکر میباشند و ^{دانه}
مستقر باشند با بکر از او درو باشد این است محل از علاج ^{بزرگ}
اگر از نوب با نتهای دیگر خطی جمع شده باشد با بکر از ^{معالج}
فاصل نباشند و علاج ^{بزرگ} خطی را با احتیاط تمام کنند و ^{مسهل} مسهل ^{نهند}
و اگر با ورم بکر از احتیاط جمع شده باشد با بکر از احتیاط ^{مسهل}
فاصل

ملاحظه جان مردم بکند در دفع ما مطلق از بگوشتند نهایت حرمت به
مخفای ذبا و نکند و سایر عراضی که اکثر اوقات با در میباشند مثل سردی
اسهال و غیره که مرافات جانها نماند از است چنانچه اگر سردی ^{شد}
و فرج خاص که حضرت آن در سردی و سردی بدهند با فرج خاص ^{شد}
الاغ بدهند که با اولامان نزل باشد چنانچه روغن اول ^{سردی}
علاج بنامه می گویند و گوشت کبکها و کباب علامان غلبه حرارت بر مزاج ^{شد}
وان فرود در سردی و سردی همان هو علاج کسب می آید که ^{شد}
مناجات دارد نهایت نافع است که در او دهند سبب ^{شد}
نبا و در عمل اوین و اگر با اسهال با در باشد شیر الاغ مناسب ^{است}
یعنی از ماه اشتر با بر و غایب اسهالی که با در میباشند ^{است}
اگر باشد تری حرم باشد سفوف المین در سوزن بکر در اینها ^{کرم}
مذکور شد بدهند و در آن سوزن شدت بعضی سفوف ^{کرم}
در زخم

در زخم مذکور شد بدهند و روغن طباشیر فانی با شیر ^{خوفه}
بر داده و روغن بر شیرین با شیرین بود و روغن نافع است و شربت ^{بود}
گاه اسهال و سردی با هم باشند بی نافع و جوهری است و شربت ^{بود}
گاه اسهال و سردی با هم باشند بی نافع و جوهری است و ^{بود}
بوی فرجی که در اسهال مناسب است و صفت فرجی ^{بود}
و در کل رخ سرفه نافع است و در صرع و خفتن است ^{بود}
و صفت طباشیر کل او فرجی که در صرع و خفتن است ^{بود}
بل که کفکال صمیم اجزا اگر بدهد و بجز با کلاب ^{بود}
شربت کفکال با اشبهای هر که در شربت بود با ماه ^{بود}
همه اسهال و از او با بلبله بود و صفت و صفت ^{بود}
مورد نیست معقال بنیم که بجهت میباشند و صانع ^{بود}
تند سفید بقیام آوردند و بعد از خواب که در ^{بود}
فله

غایدهم نماید و در شربت از سر مشقال تا پنج مشقال با شیر تخم خرفه
بر داده من و بلای شیر قاضی و صفت صبا شیر کاوی نیست تخم خرفه
مقشر تخم کاسی من تخم خیار من تخم کدو و در کل سرخ از هر یک مشقال
تخم خنثی من سفید تخم مشقال طبا شیر مندل سفید سوره نشا ستر
و در مشقال کاوی در کنگال با العار بذر قوی با سدران کوفتی تخم خیار
نحوه خوب سازند از آن تراده دانه با شیرهای مذکوره یا ماء
نماند و بدان که در این تب و تپان خلطی مکرر میشود که اسهال با ورم
و با وجودت و شکم جمع میشود و هر گاه اندوه فاضل بر داده میشود
با ورم شدت میکند و لهذا عجاجم پروانی که مراد مرض بادضغ کند
مدان آن سبب بعضی طبع شود و تب و تپان زیاد شود و آنچه در این
صفت مذکوره در او باشد این است بوی چهار مشقال و در
سرخ مشقال بویست پروانست تخم کزبرک از هر یک دو مشقال بود
صفت

صفت از هر یک یک مثقال کنگال امله مقشر از هر یک نیم مثقال اجزای
نیز کو بید و سفوف سازند و در وقت حاجت کنگال از او را با کلات
و اگر بکری و در میان تا سدر و زعفران دهند هم شاید مقصر بجز از آن
که با تبخیر بود و از آن قاضیات تبخیر بابت یک دانه بانی سفوف که از آن
بکی این ابوی فقیر است زعفران و صمغ عربی سفوف سده گرم علاج کرده ام
با جگر در کنگالی اسهال که با تبخیر باشد بابت با صمغ و با سدر و وانی باقی
سفوف غیر سدر که بجز اطفال اهای انحصار و در این سفوف است که
غذای تبخیر و تبخیر او را تبخیر و طبا و بید و کوفتی و خیار و سدر
سدر بر او نیست که با نظر در این سال الهوده علاج تبخیر با اسهال است
معالج تبخیر خلط بر آن و اگر عمل بر آن بطلی هم کند و صواب خطای آن
شوند و اگر خطر شود با نیکو خدمت عمل بر آن با برافه جگر در دسترس است
شاید که خطای حاجت کند من الله سبحانه و تعالی الا اله الا هو و کل الامور لله و هو
اول و آخر و نور

نکر هیچ افرا و اوام و بوی لاین بحال این در سال نیست بزرگ و در آن
که کثیر از ورم و تبخیر علاج آنها در وقت حضور طبیب معیاریت پرداخت
دانه ای کوچک بسیار است ممالک سرخ که در ظاهر جلایم برسد
گاه با باشد که در میان آنها دانه ای بزرگ بینی باشد و چندان در ورده
در کونست غیباست خدانش بسیار در آن است که مجموع یک دانه
بروز میکند و سبب این با خون مغز است با طبع مالخ بود که در آن
بلغی است خلط طبعی از علامت هموی شدت سرخان است و در
خامتی و سوزش و حرارت همی و اینکه در وقت ظهور و جهالت است
علاج خوب است که علامت غلبه خون بخوری کرد در علاج هموی و در
باشد و الا شاید که بسیار در این وقت و علاج تبخیر باشد
خون خیزد و در اسهال تبخیر خشک و گاهی باید در قوی با کنگال
شیر و غدا صفا کثیر با کنگال و شیر تخم خرفه و کدو و کزبرک با سدر
نیز

تر هندی با زده مشقال و در دانه وی خشک با زده مشقال غیباست
طایر صلیق از او با شیر خشک و بنفشه ای بنویسند و خوردن در وقت نافع
و غدا از آن شیر بقی و در وقت بنامد و کونست ماله تازه مناسب است
بره و در غار و جوی و پیچ و مویق و ماش و عدس و اسهال خوردن هموی
و در خشک بسیار مناسب است و کاه و خیار و هندوانه و زرد و الوان
که در اسفنج هم نافع است و در کباب هم گرم بر باری و چاق و بدین
با سوسن کدوم و تخم خرفه که بید و شاق و بیجا نافع است و سرکه کلاب
و در وقت کل سرخ بر بدن مالند بسیار نافع است و مالیدن در غده
نافع است و علامت بلغمی است که رنگ دانه اندک از آن سرخ ممالک
و ظاهر و همچنان در شب بیشتر است و حرارت حار که در وقت
مبدا در بلغمی نیست و علاجش خوردن کنگال و کزبرک است و خوردن
اطرفه صغیر یا اراج فقیر البته ای خوردن اطرفه صغیر در وقت

نیز ناصت و معرک و تمام رتق و صابر و غیره که در کتب مشرق و مغرب
گفته شده و هر که در جویان و نخل و غیره با آن آب و قوی دیگر از نفع اولیای
شود و در حدیث و بیعی شکل و سبب خون حاصل شود
و خوب است و علاج نفع نوزغ اول شری در دهه تدبیر و لیس
غذای و خوردن سگین صاحب عمل و اینها نافع است و صده
بدین نفع است و اینها باید که در وقت ناز یا سینه شخم مرغ مخلوط
خام نماید بعد از آنکه جفت و سر کشید که نشان این است که سر
میکند باید بپختن استعمال نماید و منجی آنهاست بدین وقت نالاب
خام نماید که مضع تراید و مسکن و مضع است و خام و دیگر که در
پایند و خام نماید و اگر کسی که می خواهد تا شتا باشد نفع است
دیگر خیره یا زهر تنهانی و زعفران و دیگر خیره یا زهر تنهانی
خام و دیگر یا زهر خیره و دیگر هسته زهر خیره که پخته باشد و زهر تنهانی

سینه

انگور

مغز بادام

و سایر

و سایر یا خام نماید یا خردی دیگر شخم و زهر خیره یا شکر و زهر
خام و دیگر شخم و زهر خیره یا شکر یا شکر یا شکر و زهر خیره
و اینها پخته شده خام نماید یا خردی دیگر که با جود حوارت
ماسه و سریش یا کزیم و زهر و زهر و زهر و زهر و زهر و زهر
خام و دیگر اکلیل الملک حلیمه شخم کافور هسته زهر خیره یا زهر خیره
کچین و زهر زرد یا زهر کزیم و زهر و زهر و زهر و زهر و زهر
اضافه نماید و باقی را سرخ است و هسته زهر خیره یا زهر خیره
و اینها که بپسیر جرایع اضافه نماید استعمال و باقی را سرخ است
سکه که کبوتر یا هر یک از اینها زهر کبوتر یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر
شسته که پخته و زهر خیره یا زهر خیره یا زهر خیره یا زهر خیره
است و زهر کبوتر یا زهر زهر خیره شخم مرغ مسل یا زهر خیره یا زهر خیره
بزند یا مضع شود و بعد از آنجا و پاک شدن چنان از املاب است

نظاره زهر مده زهری یا زهرهای دیگر ملین یا نافع است
و غار زهر حیوان و زهر جمل و زهر عباد و کف و کل و غسول و
ماده شخم و زهر کبوتر یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر
و با خود داشتن و با خود داشتن و با خود داشتن و با خود داشتن
و خوردن زهر کبوتر یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر
از او و زهر کبوتر یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر
از آن زهر و زهر کبوتر یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر
القادما و زهر کبوتر یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر
بسیار شکر و زهر کبوتر یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر
انها اضافه شده و اینها را با زهر کبوتر یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر
از بعد که صفت از آن نیست خطیبان از او و زهر کبوتر یا زهر کبوتر
ساری یا سایر را بر اجزای عمل بپوشانند و زهر کبوتر یا زهر کبوتر

صفت زهر الخبث

صفت زهر الخبث

که در وقت منبسط و اگر خرد ملتئم شود و کفنا و مرکب بر سر می کشند
چوبه ما زهر یا زهر را مثل عباد ساسله یا زهر یا شکر و کبوتر یا زهر کبوتر
دمل عارضه منبسط باشد یا شکر یا زهر یا شکر یا زهر یا شکر
که زهر یا شکر یا زهر یا شکر یا زهر یا شکر یا زهر یا شکر
دمل یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر
والاکاه باشد تا سود شود و اطراف کافور یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر
بپسیر که با طرافان حبیبله باشد و زهر کبوتر یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر
میکند و چنان دمل یا چنان پاک کند که زهر کبوتر یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر
صفت که با زهر کبوتر یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر
معموم شکر و زهر کبوتر یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر
طوری است یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر
از او شکر و زهر کبوتر یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر یا زهر کبوتر

ماده شخم

و سایر

و دیگر این که است که در دفع غایب هم عظیم النفع است برین سدا
 خشک به منقال منزه و دیگر غل غل طعام بکفقال و غیر از این
 مخلوط نماید هم چنین این که در دفع غایب هم عظیم النفع منزه کرد
 شش منقال سداب غل طعام از هر یک بکفقال غیر که پاره جان
 اجزا را حذر کند قدری نداشت منقال و صغیر طایفه که من
 هل تیج بکفقال و نیم اسافره اند اما در تمام النفع در مجموع
 انبست کراب که در دفع کاب و ابی کرشیت و در جوشاننده باشد
 فارغ از عمل و بعد بنوشند و مکرر کند و بعد از آن سیر در غی
 کار بنوشند اگر آثار حار است سوزانها و حار است غریب است
 و خشک دهان باشد منزه کافور زیزینان چرخ که جلالت
 با بر خوار کاه و کاسنی و کشنه هر یک کراب است و بگذرد در غی تخم
 که در علاج بند قطنی مواد الشیر و شیر کاب و پاشانند و از صیها صفا
 و خیار و ار

باید که در دفع غایب
 سداب
 کراب

و دیگر او را در بقول کاه و در دفع و اسفنج و کاه و بدهند و تا در بروت
 هم از بخی اعضا و در دفع و در سرد و خواب نیاید و سبکی
 و با ظاهر باشد سرد سداب بخورد و در حلیت با شیر و چند سدر
 پس بی و در زیزینان چرخ یا بدهند انجودان یا کباب از گوشت کبوتر
 و مرغ ادری و حاره بدهند و ادری که در علاج مطلق هموم از نشت
 از اینها بدهند و اگر در معاد با هر یک که احتیاج طبع هر سدر
 نمایند با این حشر سنا و مکی در منقال بچای حله از هر یک در منقال
 حلیت مکی از هر یک بکفقال شکر سرخ و اگر باشد شکر سفید
 منقال بود و در غی نیم منقال شکر تا در نخاه منقال در غی زیتون
 بچقال و اگر نباشد در غی بادام تلخ و اگر غی و در سرد و پودری
 و سایر اراضی با خوشی بهر سداب که در بروت و بفرود دست
 پادمانده و در با قوت تمام ماند و غیر از این با قوت در دست و در

باید که در دفع غایب
 سداب
 کراب

هر چه بیشتر شود در حلقش بریزند و اگر امهال بچش زیاد باشد حشر
 نکند و قاتان مذکوره و با بوع قان و دیت سید و در دفع غایب
 بدهند و چون امون از او بر بهینه نهاده است و در حال ان مخصوص
 مناسب است بدانکه امون و امال از مثل تا و در هوشوکان و در الخ
 صورت چرخ می اعضا و خافق بدن و سرد شدن دست و پا و بختی
 و تا که چشم و کفکی کلو و سبکی زبان و بگو خا و در چشمها و خوا
 لیسو سبکی دست و پا است و چون هر سرد و خشکی اعضا و خواب
 سبکی با فراد سید علاج ندارد و بدن امون خورده بخارند
 بویند و بی امون میدهند علاجش اولی که کنه بقیان مذکوره
 تدابیر بهیچ است که در علاج شکر مذکور شد و بقیان امون
 دارد سبکی بن است با اشنین و دیگر حیت و چند سدر غل
 اهل اجزا را باد و بوی بر محصل اجرام آورده در شکر مذکوره
 منقال

باید که در دفع غایب
 سداب
 کراب

دو منقال و دیگر سرد و دیگر سرد و در دفع غایب با در غی کل سرخ
 فاکر قد امون که خورده مساوی و ان چند سدر سرد و دفع مضمونان
 میکند و بویند چند سدر و صفت در میان این که در سرد و اگر در
 و خورند کتاب گوشه ای چرخ از صفت و موم بهر سدر باشند
 خصوصاً امون خورده را آنکه از آنکه بخوابد و اما هموم ملو و ملو
 چند روز از آنها انکفا میشود بدانکه در بدن هر یک از خشن باید که
 و از آن موضع را حکم برینند و دم نشی و اشخی که ناشناستند و
 بر دفع کل سرخ مضمون کرده باشد بکل و اب معی را بلیت ادری
 از آن زداوند طول بخاید و دیگر موضع که زده و اجام کند و دیگر
 نخ برزند و اگر زلو بیدان در هم نافع است و اگر هر که ملو حاضر باشد
 بر موضع که زده بکن از زده شیرین بویزند و با شیر بسته و ملو
 جسیله است بکن از اینها بید و چون سبکی که نشتر تو در هر هفت

باید که در دفع غایب
 سداب
 کراب

علامت بخانست در بعضی از حیوانات بعضی قبل از انواع ماد
بر بدن بر بدن ان عضو که هم تمام بدن در سینه باشد و ان ^{القطع}
باشد لازم است که بدن مار و علامت که بدن مار ان است که ان
موضع که به اول خون پیرون میاید و بعد از ان چون مثل زردی
و موضع مردم میکند و مردم در سر میباشند و بعد از ان نیز میباشند
دهن و زبان خشک میشود و در اندرون انهار عجم رسد و بدن
که مردم و در سر میاید و در انک در و بسری مایل میشود و عینا
در صفراوی میشود و هر چند مار را انواع میباشد و در علاج با انک
مخالفتها مبادرند نهایت از معالجه انفر شترک است در هر نوع ^{النبت}
اولا انفر در معالجات شتر که هر حیوان صاحب میزند که در سینه
فانوق اعظم او هر مار که در است و انفر خاص او است ^{است} شترک
و انک شکم منوی است که شتر بر موضع که در ان در جناب هم میکند
روغن

ع

در غن که در لافا یکسال بر او گذشت باشد بسیار نافع است و بعضی گفته
از سایر معالجات دانستند و انکه انند و در میان شتر نافع است که در بدن
عنه به علامتش در دست در دو حال مختلف بهم میرسد که هر دو
سخن و گاهی شترک حار است میباشد و در با باشد که در بعضی اعضا
روغن سر عارض شده باشد و ضعیف هم کند و مفید پیرون ان
اعضای سر شود و علامتش بدن و معالجات شتر که است همان نفع است
خاص او است هر که در موضع که برده باشد و انضا در طفل با سر که در
شکم شکایت کند و که در معده انند شترک در انچه خاد نماید و در ان
نوع نافع است و در انچه که خاص او است انست که است که در ان
نفا و در طول بدن و در هر طرف که از او بر او با عمل میوز که در ان
بهار و انک در خوردن سرخام که برده بسیار نافع است و بعضی گفته
د از همه نفعات اجتناب از دست مخصوصا که در بدن در تیرا و عینا

در غن که در لافا یکسال بر او گذشت باشد بسیار نافع است و بعضی گفته

ان که در بدن انواع در بلاد بعضی انواع انگور و سمیت مار در روغن
که برده و در معده و حار شتر بر بدن و در بعضی جیستی بر بدن و علامت
شتر که در هر طرف و در سینه در دست و در سینه در دست و در سینه
مغز از اطفال و خروج با دانه مقدر و اطراف عظم و خواب بسیار
بهر سر و علامتش بدن و معالجات شتر که است و انفر خاص او است
در ادب که در است خصوصاً در تمام کفر الخال و جمع را مایه میکند و در
در روغن تمام مکن و نافع است و بعد از ان که در جمع موضع که در ران
دنگ و بیجا که در شتر و بعد از ان که شتر که در انچه در اهل و کفلا
هر که در بدن با ان بیجا که در معده نماید و شتر که در انچه در انچه
علامتش در دست است و در سر میوضع که در معالجات بدن
معالجات شتر که در ان که در معالجات و در انچه در معالجات کل انچه
با سر که در معالجات کل انچه در است و انچه در معالجات که در انچه
اب

علامت شتر که در ان که در معالجات و در انچه در معالجات کل انچه

این بسیار کم بدانند و بلا فصل نقل اب هیچ نمایند که در معده
و در بدن شتر که در معده که در بدن و در بدن که در معده که در بدن
را هر که در معده که در معده که در معده که در معده که در معده
در سینه در معده که در معده که در معده که در معده که در معده
جمع است که در معده که در معده که در معده که در معده که در معده
جانورهای که در معده که در معده که در معده که در معده که در معده
معالجات شتر که در معده که در معده که در معده که در معده که در معده
چون شتر حیوانات میزند مخصوصا که در معده که در معده که در معده
ذکی بود و الا انچه در معده که در معده که در معده که در معده که در معده
انچه که در معده که در معده که در معده که در معده که در معده
نیک است و در معده که در معده که در معده که در معده که در معده
انار و در معده که در معده که در معده که در معده که در معده

علامت شتر که در ان که در معالجات و در انچه در معالجات کل انچه

و معال و سنج و چون رسیده با هضم آن اوده بدو حلقه کنند خندان
داخل حلقه بنشیند و با خندان ساق و با قات کوز کوشدانی نو دارد
و مار از ابدان زمره معتز به اندود کن که میگویند و اوله اهل حقانی
الاعور بدانکه لخمیر معالجیات در این اوردن بر ایشان نکارش و اینکار
انها موافق دستور معاصرین است باز دستور اوله و لخمیر و کتب
طبیعه مذکور است جز این الاطباء میگویند و در بعضی مرقه به الاغنام
مبسی از گزنی و چون در حین سوزن و این اوردن سنج را تخاریم
در کوعلاج مضر امری و اطناب در علاج مضر میزند این خادم را تمجی
رد مسئول ایشان نکرده ظاهر بعضی از موارد با موع کز این مافات
داشته باشند مبدل نیست و فاع از سوزن و این اوردن در هنگام
حال مشکسکی بال و ضعف بدن و اسیری در روی بدو دار الاخوان
ددا بام سندن و اوقات سخت دران سرانستان ماوان انقلاب دروان
دران

در نعلانی اندک که احزان عاشق شهر مغر لظفر عام احد وار بین و الف
۱۱۴۱ بود اتفاق افتاد حاضرین این نعمان سزکاو و داین اخوان
یقین که به یونان با معذور خواهند داشت اندک بنشیند و کفتم
خمدل و سیدم کردل از ده سوزی و در سخی بسیار است
یعنی الملك الهجاب و صفت خطکات غده غده سوزنی و این دره الودیه
در عاشق شهر شوال من شهر و عام ست و در بین و ماین بعد لا
منه در الحسین علی ساکنها الف الاذ الفیخه و انشاء المنه بالضعف
محمد علی بن محمد بن الشیرازی و فی عن جواهرها محج و وال الاطباء
در ساله که در معالج بعضی امراض که اکثر بر او عمل میکنند و نصف
و چون در معجزه در بعضی امراض که اکثر بر او عمل میکنند و نصف
اجزای او را در بعضی امراض که اکثر بر او عمل میکنند و نصف
و با جهات ملاحظه و مشهور است و در بعضی امراض که اکثر بر او عمل میکنند و نصف

صفحه اول و دوم
صفحه اول و دوم
صفحه اول و دوم
صفحه اول و دوم

از هر یک شش مثقال مصطکا ناخواه انیسون از هر یک چهار مثقال
چهار مثقال هم در صناع بابی از هر یک پنج مثقال کوز که مانی
حیلبان قلو و حار از هر یک دو مثقال سادج هندو یک مثقال اجزا
کویده با عمل همچون سازند در شربت و در مثقال و نیم صابون است
صفت هماغه که بجز حلقه و فاع است فستقین مصطک از هر یک
ده مثقال بریزد سر مثقال اجزا را کویده با کلاب خیره سازند و بر
ضاره نمایند و در کوز خیم و بویج و بویج نافع است اما شش
از هر یک یک مثقال از هر یک که بچشم بکشند ایضا بچشم بویج و سبب
نافع است اما شکی با باقی مایه همچو شادنا خوب و لطیف است و در
انرا بچشم کشند که بجز بویج نیست و در کوز اجزا با بویج
و علم نماید از دردت و در مثقال دم الاخوان کلنا از هر یک یک مثقال
الکندر یک مثقال اجزا را کویده در و نمایند و در کوز اجزا شش
جزرد

بریزد یک مثقال شش رنگد و کلنا از هر یک نیم مثقال در وقت خلعت
استعمال نمایند بجز کوز شش رنگد و کلنا از هر یک نیم مثقال در وقت خلعت
خسک از بویج است و در کوز خیم و بویج نافع است اما شش
کندر از هر یک یک مثقال کثیر شش رنگد و کلنا از هر یک نیم مثقال در وقت خلعت
سفید کافور و خندان از هر یک دو مثقال دم الاخوان سرد در صناع کثیر
النس اقا با از هر یک سرد در کوز خیم و بویج نافع است اما شش
شش رنگد و کلنا از هر یک نیم مثقال در وقت خلعت
شش رنگد و کلنا از هر یک نیم مثقال در وقت خلعت
شش رنگد و کلنا از هر یک نیم مثقال در وقت خلعت
شش رنگد و کلنا از هر یک نیم مثقال در وقت خلعت

صفحه اول و دوم
صفحه اول و دوم
صفحه اول و دوم
صفحه اول و دوم

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

انچه بجز بضعه

بدهند بدان آن که در مع و با بر که نسنه باشد اینها بجز بضعه رواف
کج دبا بر که جزینا بنده بر یکدیگر بجز بضعه است سوخته که بجز اسهال است
کبری بجز بضعه است کل رخ شش درم زرد شک چهار درم ک صندل سه
فوه دو درم با شیره دو درم و چون می بکند درم سفید و دو درم تخم
حمص سه درم نفاست و بضعه و چنانچه هر یک دو درم نفع از آن دو درم است
برق الجبج و بضعه مع الارب بعلان بلوقی الارب قطع الخیر الحما و الخد
الکبد هذا الصفا و صندل سفید و جزینا هر یک سه درم کل رخ شش
درم سماق کلان از هر یک سه درم باین قریبی و عصاره بجز البیس
از هر یک دو درم با بلسان عبا اب بک کل جزینا بکند و می بکند و کهنه
کشان و انلا خمر می شود و یک درم که خشک شود با گرم شود و بجز بضعه
نسخه طایفه که بر یک جزینا و زهر ناک طلا کنند و بضعه است
با نظار و با شیره بضعه و خام با روغن کاج با چند سدر با روغن قیت یا
کنند

ما بجز بضعه از آن است

کنند با اب بر سنده و نسنه و عصاره بود و جزینا و زرد شک با بول سوره
برخ خاک که با جزینا و زرد شک و نسنه و اسکاخته و این موضع بند و بضعه است
که با صندل و سفید و بجز بضعه است که بر یک درم ک صندل سه درم و جزینا
سود و دهنه و کون که زرد شک که ناز می صمان بنده بر یک درم بضعه و چنانچه با
نک طلا کنند و سود و صندل است و یکی که زرد شک را سود و دهنه و بضعه
کنند است و طرفین اهل عمارت و بضعه است و بضعه است و بضعه است
و بضعه است و بضعه است که دره نظری نیک است و بضعه است و بضعه است
که بجزینا بود که بید و بضعه است و بضعه است که بجزینا بود که بید نیک است
دردار و بضعه است که بید طلا کنند تا با جزینا و زرد شک و کاج و روغن
مغز خوش با بر که روغن زیت که با خمر و صندل و بضعه است و بضعه است
که دره و بضعه است و بضعه است که دره و بضعه است و بضعه است و بضعه است
این نسخه منقول است از خط برسد و مؤلف این رساله و در بجز بضعه است

انچه بجز بضعه است از آن است

ع
ع
ع
ع
ع

اشتروده تخم مرغ بر کاس آب بنده مثل نیک کرده بجز بضعه است
اشتروده نماید چون سرد و با طرفین قهوه و داده با عمل بر بندند
بجز بضعه با بر بجز بضعه است و بضعه است و بضعه است و بضعه است
دندان خنجر و بضعه است و بضعه است که بجز بضعه است و بضعه است
هسته نارنج و بضعه است و بضعه است با نبات میلفا بنده با بضعه است
در کوی بغداد استخوان مصل با بجام از دست است بجز بضعه است
طرف چپ و از دست چپ بجز بضعه است حیالک طرف راست بناید علف
اسفند را چوشانده بجز بضعه است و بضعه است و بضعه است و بضعه است
جرها تا لان می کور و نقل و بضعه است و بضعه است و بضعه است
ملیس و درم جنین ددان از زرد شک و کاج هر یک از روغن بجز بضعه است
البی نافع است که بجزینا و روغن قطع میکند و هر چه ملو را با ارد کند
خلو طغونه بسیار خشک شدن نرم حلایم کرده ضبط نماید و در
صحت

انچه بجز بضعه است از آن است

حاجت استعال نمایند نسخه جبهه و بجز بضعه است و بضعه است
سنبل الطیب و بضعه است و بضعه است و بضعه است و بضعه است
افزون صغیر جزینا هر یک بجز بضعه است و بضعه است و بضعه است
بست انتقال با بجز بضعه است و بضعه است و بضعه است و بضعه است
نراج بر بوی این ادویه زعفران مسک و غیره و طلا و روغن زرد
از هر یک بجز بضعه است و بضعه است و بضعه است و بضعه است
دار چینی قاطره و نقل تخم کرفس را با ندر استون با تخم کرفس
سند صندل و بضعه است و بضعه است و بضعه است و بضعه است
خطای کثیرا جمع عربی از هر یک دو درم و بضعه است و بضعه است
افزون بجز بضعه است و بضعه است و بضعه است و بضعه است
و بجز بضعه است و بضعه است و بضعه است و بضعه است
شک سوال بیشتر صبر و خفاش و زبان کون و استون و از بجز بضعه است

انچه بجز بضعه است از آن است

سند کرده نمک کاسی نمک چاد نمک کدو کل سرخ از هر یک سه
 مغال کافور بلبل بندر بطل با قدر بخوری حب سازند خنده دانم
 بخورند و این جبار داد قهقهه کر ناض است بضعف طلب بود ترا
 حار و زرا من جگر و ضعف احشا را ناض است و بر کرا اند
 ارفاح و جلدن و مواید و معوی و ماغ و ناض امراض است و سستی
 فعدا در جمع امراض حاره و دانا و خونی بلغمی و ناض است
 زنف و خونی جمع لغضا و نفث دم این جبار باق مهم حاره است
 خیر لوز دارد که رفع میکند و در سل و در قحبت معال از نال کلب
 طلب ناض است در جمع اسام معال و در هر غده و ناض است
 رفع سر زنی از حب بلکله بل نداد و خونی در سل کرا ناض است
 سفید است سبزه با قلابی و مشهور و زنی خفاش و پست خفاش از
 بل و سفید است سبزه و سفید کلان معی مغز با دام و مشر از هر یک دو
 افرون

نصف مغز از هر یک

کله از هر یک

افرون سه مغال با احباب بدان سرشته حیات مغز طعم ساخته وقت
 خواب در دین باز نگاه دارد و یکی باقی و بوی طبع حسنه نجه ادر
 حیض نیم انچه در و نام و فراسون از هر یک دو مغال در بوی طبع
 مغال نیم کو که ده بچو سنا تند و با در و سنگی شربت بخورده سوشند
 شرباب محبت القمع از اسنادی دام طله معوی که در صدمه در جمع
 ناض خصوص در مع و فقیر در تب بقدر و شطرا فب کرات از نال کرب
 کرده ام و ناض است در سو افیه و استسقا و دفع میکند سله ها
 معوی و جمل است دفع میناید و دار و صلاح و سرد و شقیفه
 و جمیع امراض سر فر کرا ناض است معده با شد و بطن خیر در کرا
 ناض است و اکثر تجرید رسیده است صفت زدن شک سبزه کل کوش
 دلشده نیم کوش کل سرخ از هر یک دو مغال کرا مزاج رو سفید
 تند سفید بقدر حلیت و مغز از هر یک دو مغال و زنی و یکی از ناله

نصف مغز

کله از هر یک

استاد دام طله انبست نمک کوش و دلشده کوش کل کوشان
 بلکده مغال زدن شک سبزه کرا مزاج و ضمیر خض اول با بجز
 آورده و این شراب معوی خورده از حکیم محل باقی است اسطوخودوس
 ده مغال بود سلب کل کوشان را زنی با در و بخور نیم کوشان
 نیم مغال نفثه سبزه با زنی معی کل سرخ و سبزه و اصل السوس
 شک بطریق معمول شربت سازند طرای مجرب سوس القندی نیم
 اطراف و ضمیر با درها مجرب به ساینده آب بر سر زنی کرده مکرم
 اصل السوس مجرب بر رسیده است مجرب بجز ربع افرون زعفران خند
 مرکی سینه حلیت معبر چند بدست سبزل الطیب و طبعه بلکله
 از نوبت نیم ساعت فرود در ملات و باقی است بود مغز از نال
 مصطک از هر یک بلکله مغز جمل خیر نیم و از نال کوشان
 مشک ملات از خط اسنادی سبزل و انکله کرا رهیل و نال در جینی معالی
 از ج

زنی از هر یک

کله از هر یک

کله از هر یک

نصف مغز از هر یک

از ج زدن با در و ضمیر از هر یک سه مغال مغز جمل قد بقدر احتیاج
 داخل معوی نماید و میل نماید بخورده سبزه سر ما خوردن کله
 مجرب به اسنادی ام در و مجرب کرا اسنادی ام یاد داده مجرب زنی سبزه
 کله زنی در دم و از الزلج فاسد و انبات مجرب کاف هندی مجرب ان
 مجرب تقویت دندان و وضع الحار و صفا و قطع زنی در دم از نالی
 مجرب قروح و نال کوشان زنی خنثان الزلج کوش فاسد و انبات مجرب
 صفت بزنی و نه سبزه بلکله کوش کل سرخ از هر یک بلکله مغز
 بند قطونا کاف هندی بند و در اعراض از هر یک بلکله مغز و کله
 چند استعمال نماید و زنی مجرب و در و دام حاده در هر معوی کرا باشد
 و در جمیع امراض احتیاج به بوی و در و با سبزل از حکیم حاذق مجرب از نال
 و این نسخه از اسرار است و با ناله کوشان است کل بند بقدر احتیاج و کل
 معی و کله و صفا و ناله کوشان حمر بقدر یکدم استعمال نماید این

نصف مغز از هر یک

کله از هر یک

کله از هر یک

و این فرقی را در حق امر زمانه صمد سریع الاثر هجره اخراج بر پیکار
و خوار و امثال آن سنگ ماهه را جمیع مسامان و صناعات و اورد
افتدرد و اندک بسیار بسیار حسنه و مانده شود پس شکم ابدی لغو
شکافه جزو او را که کم فساد سازند که در حال اخراج میکند حیل
که مانع این باشد و از اسرار است قطن و قطن و زانرا استعانتا
قبل از مجامعت و بعد از فراغ از جمیع اخراج نماید که اینست در این
عمل بهم غیر صد و این عمل سربت به غایت یکی میکند و باید بدان
این حیل نشود الا در صورتی که سوزن هجره در مدهت هجره است
بدر امر و غیره با دام کثیر با السور باشد و این نیز از اسرار است او
قطع و عافیت بیخ خصی را حکم بر نوزن با هاراد در لب سر کزان نشنا
کل در غیر سر که در سر بالند و کج نشناست در سر بالند و کج در اسرار
حالتها مخصوص اگر اطفال باشند و اسهال اگر با جمیع این باشد
و این نیز

چون قطع از این

منج تلخ

سوزن هجره در مدهت

اسرار است او

و این فرقی را در حق امر زمانه صمد سریع الاثر هجره اخراج بر پیکار
پوست بپسندیم کثیر از هر یک در معال عود قوی و کفایت مصطک
لکن قال کفایت لکن قال امره مقترن کج و میگویند برین در دهم نیز
میکند و استعمال میکند در شربت کفایت کفایت کفایت کفایت
و اکثر امراض این طایفه از اسرار است جوید با ابل نماید و بیاض در این
کند و دهم در حکم وضعف جاهره و اناض است مامبران حقیقی که اینها
این در وقت معیند شفیق سر مرستک اجزا را که در وقت معیند شفیق
نمائید فریضه نظر انبیا در دم بددم دار اسرار است کل مرخ طابش
سبل الطیب عصاره عافیت اصل سوس مرم هم جوید امان کفایت
رومی مقترن بخار هاراد بقدر مناسب هم در دوزخ غایت
دوای الکراهه الفراعده معال نیک و دو دانک با هم جوید شناست
نقد را جوید بسته دهان یا هر جا که باشد با این شوید بعد از آن

دوای اخراج

دوای اسرار

دوای الکراهه

کثیرتر با برون شفاقی با هوای مفضله نمایند و اگر طبعی با هم
خسک انقادا که پدید در وقت نمایند دوای الکراهه و نفس نکر که در
نشوند سلبانی فاد او از برای فری که هجره است و اینها برای او
فلفل سیاه حباب ساخته جوید و بطعام باشند تا اول نماید ملک
حرب هجره هجره از اسرار و مکتوب است در بیخ سر کبریت در
سیطرح هندی کندش زنده اند مدح از هر یک کفایت که معال
کی پیده بود و غیره چون سر شربت است و جمیع مجام روید طلا هجره
اورد جوید با قلا سفید با این کثیر نماید طلا هجره جوید بفضله سفید
زد بخورند و در وقت سنگ فضاست روغن کل سرخ جوید فضاست
الکتاب یعنی الملك الوهاب این رساله مختصره که مختصره اصل کتاب است
اگرچه این کتاب را در مسالجه در آنجا که در مسالجه و شیعیه علی بن ابیطالب
کسب یافته است او یعنی دوی هجره هجره که در آنجا که در وقت

کثیرتر

انصار هجره

و این

دینا اتفاق افتاده که در دواها لاهور و در کفایت خوب شده و در خوا
استدرا انکر هجره انحصار و این از وی و دای باقی بماند و در او
از آن در وقت معیند حاصل میشود و نگاه باشد که تا بپسندیم جوید
و طریق مسالقه و در اول شربت با بعد حاجت که فرزند در وقت معیند
قطع کرد خوب و کفایتی زداشته باشند کرده باقی ماند جوید
جوید شناست با نصف بر مکتوب بر این است که بد داشته در وقت معیند
ضبط نمایند و اگر خواهد اطیبای نفس سفید با قطع دوا اول با
یکصد شقال در دیک تازه قطع جوید تا بر نصف برسد دوی دهم
فرم سائیده دوی سیم با اب برون کثیر فرم صلا بر عود و در
زجاجی با این که مغلطه و در وقت معیند در وقت معیند شناست
در سیده که حاجی با جزای دیگر نیست معال او را که در وقت
جوید استعمال نمایند ناضع و موثر است و در وقت معیند استعمال آنکه

دوای اسرار است او

دوای اسرار

معه با این کثیر سائیده بر کبر طلا نمایند بکثیر از روز و روز دیگر
دوای مزه و طلا نموده بک سبزی مثل سفیر با سفیر با المیزان
بر او گذارند که چک کند و سباز روزی صد دفعه طلا را بقدر کند
و طلا و فاد هر دو در هفت روز مضروب فرود است و در دهان بکند
نیست مگر آنکه در هفت روز زیاد آشفته باشد که طلا را برود
که هست خنک شود و این کثیر سبزی را بر او بریزند ایمان بهر شای
و با فواید هیچ حال استعمال نمایند و این سفیر از اسرار کرم
محر است جناب بخت الافاضل انما بعد ما در خلف علامه در شیخ
شیخ الاسلام سابق اصفا بران مطلع و خلی که بر زبان عالمی نموده
تعلیم ان مقام صاحب اختیار است با امره بتقریبی که در آن لازم است
حقیر که بعد رسالت تجرباً در عالمه بعضی افاضلین که از اسرار است
شربت بر روی بارده از خرمات حکیم اشرف بختیاریه
دواغ

شربت بختیاریه

دواغ حرارت کبد نافع و محر است تخم خیار تخم خربزه که نم کاخی از
هر یک ده مثقال پوست دانه کاسی چهل مثقال شربت سبب و هیچ
قد سفید بختیاریه مثقال بخر تی معمول شربت مانند و قد شربت از
چهار مثقال ناده مثقال نختر معصنه و غیره که حاجی حسین جراح
بختیاریه جراحی کرده در کلام و حقوق بوده باشد بختیاریه است اما کلام
فادسی قول پوست آثار هلیله سبزه نیم کبک کرده و چنانچه صفا
نموده مگر معصنه یا غیره نمایند هفت روز قال با این در شربت
بخیل که قوه و بار شسته میکنند و نم کوبیده برین دندان پوشیده
بختیاریه نخل و دوع موافق و او با هم حاره کثرت نافع و اصابه در دنیا
محر است نختر معصنی که بختیاریه است اما کلام بختیاریه است نگاه
که مطلق انال شوده مطبق کند و بختیاریه بوط شاه علی بختیاریه
ساختن نم کوبیده و سه با بل مجموع عمل بتمام آورده و بشربت
دواغ

دواغ بختیاریه

دواغ بختیاریه

تا در وقتال بینی از مابشرت سه ساعت فاصله از تنوعی است
اجتناب از دست انجیران و الکریم جویا و فی است در قطع
و بظن است و مگر بختیاریه رسیده است اسرار و شای کند مگر
جدید سر صبر سائیده بختیاریه از هر یک ده مثقال کفتر و بختیاریه
دندان و قهر عمل کفتر همچون سازند در شربت لعل بختیاریه و دواغ
دو ساعت قبل از نوبه میل نمایند از بختیاریه حکیم عابدی محمود است
روز و شب قبل از نوبه بختیاریه خورد و خورد میل نمایند این در روز
باد و غیره نیم تیغ میسود و معنی است بختیاریه که بختیاریه
بدر مریخت نقل دانه چینی شونیز مگر صبر سائیده از هر یک ده
امین سلیمان کفتر و بختیاریه کفتر عمل بتمام آورده بشربت
محمود سازند همچون بختیاریه شمشاد قوت عمل بسیار مفید است
طایر و در کل سر از هر یک هفت مثقال مملو کبد لک و نیم کلام
دواغ

دواغ بختیاریه

دواغ بختیاریه

دواغ بختیاریه

دواغ نیم فاکله که از عدالت و نیم مصطک و از زرد و مالک و نیم کفتر
و بختیاریه روزی او و در قد سفید سر شسته همچون سازند در شربت
دو مثقال بالرب و بالرب سفید میل نمایند شربت شربت دینا از اسرار
قد شربت از دو مثقال ناسه مثقال بالرب سفید یا بختیاریه شربت
پوست بختیاریه چهل مثقال کل از زبان کل بختیاریه کل سر تخم کاسی
تخم کسوف از هر یک ده مثقال در بختیاریه دواغ و مثال بافت
نمایند قد و معین ناز هر یک در شربت با بختیاریه او و دواغ
بختیاریه است از آنکه هر که در جن مابشرت و تصدیه طلا نمایند با
نظاف بختیاریه مافوق حلاله بختیاریه از هر یک بختیاریه نیم مجموع صلابه
نوعه از حیوان که از اسرار بالرب سر شسته در ظرف شیشه بگذارد و بختیاریه
شود و در این بختیاریه روز و سائیده بر تصدیه بختیاریه از
مجموع حکم بختیاریه شربت بختیاریه شربت بختیاریه تصدیه بختیاریه

دواغ بختیاریه

دواغ بختیاریه

دواغ بختیاریه

مباشرت همچون کسی که فادری از الزامات نباشد و سبب امتداد
مستند بر طوبیت و بودت باشد از جمله حیرات منکره است و از آن
زدنج سرخ سفتی متقال کو کرده متقال سه مکرسم انقاد از هر یک
چهار متقال اجزا را از مصلای کرده بار و غن کار و غن نماید و بدان
پاکی با روغن زکریه پخته و در بر روغن با روغن زردی
ناید به با نش روغن نماید و سر از بر بارند و قطره روغن زردی
مهلان آن دست نگاه دارند تا آنکه در کوزه با قطره قوی آن کوزه
ناید و قطره دیگر نباید و همچنین با این دستور تا تمام متقال سرخ
روغن یکدیگر سود در وقت صبحت و فضیلت طلایه نماید و این
سر روزی مباشرت نماید و همچنین در مفاصل در حمام طلایه نماید
سج فی سورجیان صوی بر روی صبح گرم نماید و وقت غروب
در بوم بعد از نماز اختتام بیرون رفتن و غن زردی و مفاصل
است



اینکه در حال قیام است
در باب غن زردی است

عسل
نمک
الطی
عسل
نمک

خطی